

www.x-shobhe.ir

مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

زمستان ۱۳۹۸



فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

زمستان ۱۳۹۸

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

- ۸ اعتقادی-دی ۹۸
 خدای سبحانی که از همه چیز بی‌نیاز است، چرا فرشتگان، جنیان و به ویژه انسان را امر به سجده کرده است؟! سجده کنیم چه می‌شود و سجده نکنیم چه می‌شود؟
 ۸
 اولین چیزی که در مورد عظمت حضرت زینب (ع) باید بدونیم، این هست که ایشان از شهادت امام حسین تا بمبود امام زین العابدین علیهما السلام، امانتدار ودیعه خدا یعنی "امامت" بودند. امام یعنی کسی که جامع جمیع صفات خداوند هست (الآ ربوبیت) و محل رجوع تمام حاجات مردم و این معنای نائب ولیّ الله بودن است، آیا این مطلب موثق و مورد تاییده؟!
 ۱۳
 آیا می‌شود بدون پرداختن به مباحث کلان و یا استدلال‌های گوناگون، به اولین و اصلی‌ترین گام در شناخت و ایمان، و نیز در گمراهی و گناه و راه چاره اشاره نمود؟ مقصودم بیشتر از جنبه‌ی "خودشناسی" است. چه عواملی در ما سبب ایمان یا انحرافات بعدی می‌شود؟ بالاخره هر چه هست، در وجود خودمان رخ می‌دهد.
 ۱۷
 ۲۲ قرآن کریم و حدیث-دی ۹۸
 در آیه ۶۸ سوره زمر خداوند به بحث دمیدن در صور هنگام قیامت اشاره می‌کند. خب حالا سوال بنده این است که با توجه به اینکه خداوند حکیم در قرآن به اشاراتی مختصر اما پر مغز و پر محتوا بسنده می‌کند، حکمت اینکه در اینجا خداوند به این مسئله که به نظر من (البته خودم میدونم که نظرم اشتباه است) هیچ کاربردی ندارد یا اگر دارد خیلی کم است، اشاره می‌کند؟
 ۲۲
 خداوند برای هر کدام از مخلوقات آفاقی، از ابتدا شرح وظایفی نموده؛ مثلاً به بادها نمادینه شده تا ابرها رو از کرانه‌های اقیانوس به این سو و آن سو هدایت کنند و اقصی نقاط زمین را آبیاری کنند و ویا کرات امر گردیده‌اند تا از ابتدای خلقت تا انتهای آن با فلان سرعت فلان مسیر را طی کنند و ... - حال سؤال اینه که علی رغم تعیین شرح وظایف؛ آیا خداوند روزانه در کار و بار اینگونه مخلوقات دخالت می‌کند؛ یا مداخله را وا گذاشته به روز بعث (معاد)؟
 ۲۵
 ۳۲ سیاسی-دی ۹۸
 پرسشم در باره‌ی "فتنه" است؛ واژه‌ای که به ویژه در عرصه‌ی سیاست داخلی بسیار می‌شنویم. در آیات نوشته "فتنه شدیدتر از قتل است" - چگونه؟ لطفاً توضیح دهید در ضمن چند نشانه و نمونه مربوط به فتنه را بگویید.
 ۳۲
 آیا "مرگ بر آمریکا و اسرائیل و غیره" درسته یا غلط؟ چون در کتب، سایت‌ها و مولودی هم شنیدم و خوندم که در دنیا هر چه به دیگران لعن بفرستیم به خودمان بر می‌گردد و باید برای دیگران خیر بخواهیم بجای لعن! لطفاً کمک کنید واقعا گویج شدم، با خیلی از دوستان در این مورد بحث کردم.
 ۳۶
 ۴۰ گوناگون-دی ۹۸
 چرا برای نزدیک‌تر شدن ظهور امام زمان علیه السلام، باید از ولیّ فقیه باید پیروی کنیم؟ آیا ولیّ فقیه نایب امام زمان علیه السلام است؟
 ۴۰
 در پاسخ به "چرا نماز نمی‌خوانی؟" می‌گوید: خدا که می‌دانست من گناهکار خواهم شد، می‌توانست مرا به این دنیا نیاورد تا به جهنم نروم، چرا شیطان را آفرید و ...؟!
 ۴۳
 با چه روش‌هایی می‌توان به یک کودک دبستانی، فلسفه نماز خواندن را توضیح داد؟
 ۴۶
 پس از چندین بار تعویق در برگزاری مراسم ازدواج، روزی را تعیین نمودیم و پس از برنامه‌ریزی، گرفتن سالن، تهیه کارت دعوت و ... متوجه شدیم که زمانش مقارن با "قمر در عقرب" است! دیگر تغییر برآیمان ممکن نیست. حال آیا واقعاً آثار نامطلوب و نتایج سوء خواهد داشت؟!
 ۵۰
 ۵۴ تاریخی-دی ۹۸
 تحت عنوان "تاریخچه‌ی آخوندیسم" نوشته‌اند: انگلیس شخصی به نام مقصود علی که هندی بود را در سال ۹۹۸ هجری با کسوت درویشی به ایران روانه

می کند؟!... ۵۴

اعتقادی-بهمن ۹۸

آیا هیچ انسانی می تواند به خدا ایمان داشته باشد؟ آیا امکان وجود ایمان اصلاً هست؟ می دانیم خدا بی نهایت است از هر نظر. مثلاً می دانیم علمش بی انتهاست. اما ما در تمام زمینه ها محدود هستیم. می دانیم ایمان یعنی شناخت یک چیز. یعنی اگر کسی ایمان دارد که آهن، با سنگ فرق دارد، چون شناخت کامل از هر

دوی آنها را دارد. آیا این انسان محدود می تواند حتی به اندازه ای بسیار کم نسبت به خدا شناخت داشته باشد...؟ ۵۸

دیگه باید چه ظلم و جنایتی بشود تا حضرت امام زمان بیاید و ظهور کنند؟ تمام شیعیان از یمن و عراق و لبنان تا نیجریه و آفریقا زیر ستم و زجر و ظلم هستند. مگر امام زمان عج صاحب و پدر واقعی شیعیان نیستند، پس چرا ظهور نمی کنند و یا حداقل شیعیان را باری نمی کنند؟ به نظر شما آیا بود و نبود امام زمان تاثیری دارد وقتی کاری نمی کند؟ ۶۲

قرآن کریم و حدیث-بهمن ۹۸

آیا از آیه « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ ... / الأحزاب، ۷۲ » استنباط نمی شود که انسان می توانست امانت خدا را نپذیرد و به دنیا نیاید ولی با اختیار خود پذیرفت؟ ۶۷
با توجه به مطالعه قرآن کریم و بررسی یکسری آیات به این نتیجه رسیدم که قرآن برای یک قوم خاصی نازل شده و به نظر من خیلی آشکار و واضح این مطلب در قرآن موجود است؛ نشانی آیات را ارسال می کنم: ابراهیم، ۴ - یونس، ۴۷ - النحل، ۳۶ و ... (ذکر نشانی هجده آیه)؛ خیلی برایم مهم است که نظر شما را بدانم. ۷۱

خداوند در جاهایی ما را به اعمال نیک دستور داده، در جاهایی هم می گوید: من قلب بعضی از کفار و آدمها را مُهر زدم که هر چقدر نصیحت شون کنید کارساز نمی شه، چون ما نمی خواهیم اونها هدایت بشن! بنظر شما این با فضل خداوند مغایرت نداره؟ آیا یعنی این نوعی "جبر" بر انسانها نیست؟ ۷۵

سیاسی-بهمن ۹۸

اگر دستاورد انقلاب را موشک و نانو و ... بدانیم، بدون انقلاب نیز قابل حصول بود؛ پس ما دقیقاً از چه دستاوردی، با تحمل این همه زحمت و مشقت دفاع می کنیم؟ ۸۰

ما ۴۰ ساله که از رژیم صهیونیستی ضربه می خوریم! از ترورها بگیریم تا تجهیز داعش و حمایت از گروه های تروریستی و حملات مکرر به محور مقاومت...؛ چرا ما پیش دستی نمی کنیم و به اسرائیل حمله نمی کنیم؟ اگر این غده سرطانی نابود شود، مشکلات و تهدیدات از کشور برداشته می شود. چرا ایران اقدام به حمله به اسرائیل نمی کند؟ ۸۴

گوناگون-بهمن ۹۸

آیا پس از پیروزی انقلاب دینداری و احیاء تفکر دینی وضعیت بهتری داشته و می شود گفت مردم به تفکر دینی بیشتری گرایش پیدا کرده اند؛ یا بالعکس دین زدگی ویژه میان جوانان ایجاد شده است؟ یعنی هویت دینی اکنون با وجود رفتارهای ناقض شریعت مثلاً در پوشش، آمار طلاق و اعتیاد، ایجاد برخی شبهات یا اتفاقی مثل اغتشاشات آبان ماه، در کشور ما تثبیت شده است؟ ۸۸

آیا شیطان پرست ها قدرت پیش بینی یا توانایی های خارق العاده غیر بشری دارند؟! آیا طالع و طالع بینی حقیقت دارد؟! آیا فراماسون ها و ... توانایی پیش گویی دارند؟! چون برخی از مسائل را از پیش گفتند و به وقوع پیوست! ۹۱

بهای های شبه های وارد ساخته اند که نبوت ختم شده، ولی رسالت ادامه دارد و خاتم نیز یعنی انگشتر است! و همچنین عده ای گفته پیامبر ما ظهور خداوند بود و حسینعلی نوری لعنة الله علیه نیز ظهور خداوند بود و با پیامبر ما حقیقت روحی یکسانی دارد و همان پیامبر ماست که در قالب او دوباره ظهور کرده در نتیجه خاتمیت همچنان برقرار است. پاسخ این سه شبهه چیست؟ ۹۵

تاریخ-بهمن ۹۸

استاد ما می گوید: مصائبی که در خصوص خانه ی حضرت فاطمه علیها السلام می گویند، واقعیت ندارد، اینها را شیعیان ساخته اند؛ چرا که اساساً آن موقع دری

- نمود و خانهای آنها نیز درب نداشت و هنوز میخ ساخته نشده بود و ...! لطفاً ضمن پاسخ، اسنادی نیز ارائه دهید. ۹۹
- حقوقی و احکام-بهمن ۹۸ ۱۰۳
- دلیل اینکه باید برای نماز قضا یا روزه میت، پول به کسی داد، یا کسی دیگر را اجیر کرد تا برای آنها به جای آورد چیست و در کجای قرآن اشاره شده
- و ادله تان چیست؟ ۱۰۳
- پاسخ‌های کوتاه-بهمن ۹۸ ۱۰۷
- س ۴۸۲ - آیا خدا ربطی به معلول بودن و کمبود اعضای انسان وقتی به دنیا میاد داره یا نداره؟ ۱۰۷
- اعتقادی-اسفند ۹۸ ۱۰۹
- چرا خداوند در زمان ما نیز پیامبر یا امامی (معصوم) برای هدایت مردم نمی‌فرستد؟ آیا شرایط برای ظهور امام زمان فراهم نشده است؟ ۱۰۹
- من آنقدر از خدا می‌ترسم که زندگیم دچار مشکلات شده و خیلی افسرده شدم؛ همش می‌ترسم یه وقت خدا منو بکشه و منو ببره جهنم؛ همش می‌ترسم خدا می‌خواد منو فقیر کنه؛ می‌خواد بهم فشار بباره؛ می‌خواد اذیتم کنه بنده‌اتم جهنم! و خیلی بدبین شدم! اگر ممکنه راه کار و توضیح بدین..... ۱۱۲
- من ۱۶ سال سن دارم و به وجود خدا اعتقاد ندارم. آیا من کافر هستم؟ کافر مقصر نیستم چون نمی‌توانم به اجبار به چیزی که قانع نکرده اعتقاد پیدا کنم. تا به حال دلیلی پیدا نکرده‌ام که من را قانع کند. اما اگر دلیلی پیدا کنم قطعاً ایمان می‌آورم. کافر قاصر هم نیستم چون منابعی مثل سایت شما در دسترس هست.
- پس حکم من چیست؟ ۱۱۶
- آگه مردم سوریه، خودشون قیام نمی‌کردن خدا هیچ کمکی به اونها نمی‌کرد و داعش الان داشت حکومت می‌کرد حتی تمام مظلومانی که تو سراسر جهان سالهاست که تحت ظلم و بردگی قرارگرفتن. اما خدا سکوت کرده و منتظره خودمون به داد هم برسیم و هیچ کاری نمی‌کنه! خوب جایگاه دعا کنجاست وقتی قراره همه کار رو خودمون انجام بدیم؟ ۱۲۱
- قرآن کریم و حدیث-اسفند ۹۸ ۱۲۶
- از آنجایی که قرآن کتاب هدایت است و نگاهی همه جانبه دارد، پس حتماً آیاتی درباره فلسفه و جامعه‌شناسی و علوم سیاسی دارد. اگر آیاتی را در این موارد سراغ دارید خواهان آن هستم. ۱۲۶
- آیا این حدیث که ۴ آیه آخر سوره حشر، اسم اعظم خداوند هستند و اگر کسی خالصانه بخواند حاجت روا می‌شود درست است؟ لطفاً درباره اهمیت این آیات توضیح دهید. ۱۳۰
- برای آرامش قلب، فرمود: «الا بذكر الله تطمئن القلوب» من هرچه در خودم و در جوامع دیدم نقض این آیه هست. انسانی که فشار روحی بر او غلبه می‌کند را دیدم موقع گرفتاری به راه‌های گوناگونی چون موسیقی، سیگار و اعتیاد و ... آگه هم آدم مثبتی باشه ورزش و ... روی می‌آورد؛ یعنی واقعا تو اون لحظه نعوذبالله نمی‌خوام کفر بگم ولی خدا نمی‌تونه آروم کنه، چرا؟! می‌دوتم اشکال از من هست ولی چه کار کنم این مشکل رفع بشه؟ ۱۳۵
- سیاسی-اسفند ۹۸ ۱۳۹
- آیا مردم از انقلاب خسته شده‌اند و به تعبیر امثال آقای تاجزاده، با انتخابات اخیر و درصد مشارکت در آن نشان دادند که خواستار اصلاحات ساختاری هستند؟! ۱۳۹
- آیا آمار مشارکت کمتر از نصف در این انتخابات، ضربه‌ای به مقبولیت نظام نبود و آیا این پیام را مخابره نمی‌کند که مقبولیت نظام در خطر تهدید است؟ آیا مردم با این مشارکت پیام دادند از انقلاب خسته‌اند یا خیر؟ ۱۴۲
- گوناگون-اسفند ۹۸ ۱۴۵
- با توجه به شیوع بیماری کرونا از قم، یک عده شروع به مسخره کردن روایتی کردند که فرموده: «هنگامی که فتنه‌ها همه شهرها را فرا بگیرد به قم و اطراف آن پناه ببرید که بلا از قم دفع شده است - بحار الانوار ج ۲۶ ص ۲۱۴». ۱۴۵

- آمار افسردگی و خودکشی در کشورهای فاسد و بی‌دین چگونه هست؟ ۱۴۸
- چگونه بفهمیم که وجود داریم؟ ما نمی‌دانیم که وجود چیست و آیا می‌توانیم درکش کنیم یا نه؟ پس چگونه روی آن قوانین پیاده می‌کنیم و ...؟ ۱۵۱
- آنقدر زندگی بهم فشار آورده، هر روز که صبح از خواب بیدار میشم، میگم واسه چی زنده هستم و این همه زجر می‌کشم؟! واقعاً هدف از زندگی چیه؟ یکی میگه لذت، یکی میگه اصلاً فرار نیست هدف داشته باشه، قرآن هم که میگه عبادت! من متوجه نمیشم اگر ممکنه بیشتر توضیح بدین. ۱۵۴
- به این نتیجه رسیده‌ام که خداوند متعال به انسان عقل داده است و ما می‌توانیم خودمان راه درست و غلط را با تعقل تشخیص دهیم و وجه امتیاز بشر با فرشتگان و ...، "اختیار" اوست. ۱۵۸
- تاریخ-اسفند ۹۸ ۱۶۲
- آیا میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام در درون کعبه، در منابع اهل سنت تأیید شده و مورد قبول آنها نیز هست؟ اخیراً در تبلیغاتی انکار می‌کنند. ۱۶۲
- پاسخ‌های کوتاه-اسفند ۹۸ ۱۶۵
- س ۴۹۳ - بر اساس برهان اپیکور، در جهان شر وجود دارد و خدا یا می‌تواند این شرور را از بین ببرد و نمی‌برد که این خدا شرور است و یا نمی‌تواند این شرور را از بین ببرد که این خدا قادر مطلق نیست و اینگونه خدا را زیر سوال می‌برد. آیا این اشکال، وارد است و پاسخ اپیکور را چگونه باید داد؟ ۱۶۵
- حقوقی و احکام-اسفند ۹۸ ۱۶۸
- از شما راجع به پورسانت پرسیدم و گفتید حرام نیست، اما چطور جاهای دیگه بیان شده که درصد تعیین کردن یا پورسانتی کار کردن درست نیست و حرامه؟ آیا احکام عوض میشه، یا من دچار کج فهمی شده‌ام؟ ۱۶۸



اعتقادی-دی ۹۸

خدای سبحانی که از همه چیز بی نیاز است، چرا فرشتگان، جنیان و به ویژه انسان را امر به سجده کرده است؟! سجده کنیم چه می شود و سجده نکنیم چه می شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بسیار شنیده اید که می پرسند: «مگر خداوند، سبحان (مرا از هر نقض و ضعفی) و غنی (بی نیاز) نمی باشد، پس چه نیازی به عبادت، رکوع و سجده‌ی ما دارد؟!»

این پرسش، برای دو گروه مطرح می شود: یکی کسانی که واقعاً علم ندارند و می پرسند تا بدانند؛ حال چه کودک و یا نوجوان تازه بالغ باشند و چه افراد بزرگسال - اما پرسش گروه دوم، ریشه در "تکبر" آنها دارد، چرا که گمان می کنند خود بی نیاز هستند و هر چه می کنند، فقط به خاطر برآوردن نیاز دیگران می باشد! از این رو، وقتی می بینند که عبادت حق تعالی، فقط یک فضیلت استحبابی نیست، بلکه "امر" است و تخلف از آن مستوجب عذاب می باشد، می پرسند: «خدا چه نیازی به عبادت و سجده ما دارد؟!»

این پرسش، مثل آن است که خداوند متعال بفرماید: «این عالم هستی را علیمانه، حکیمانه، زیبا، پرشکوه و خیره کننده آفریدم، به تو نیز چشم و گوش برای دیدن و شنیدن (دریافت)، عقل برای شناخت و قلب برای فهم دادم، پس نگاه کن تا هم معرفت یابی، و هم لذت ببری و هم راه یابی!»؛ یکی بگوید: «خدا چه نیازی به دیدن، شناختن و فهمیدن من دارد؟! آیا کسی می پرسد: «علم چه نیازی دارد که من آن را کسب نمایم؟!»

بنابراین، آن چه خداوند علیم، حکیم، سبحان و غنی "امر" به انجام آن فرموده، نیاز ما برای رشد، کمال و فلاح است؛ نیاز ما برای حرکت در مسیر خلیفه الهی است؛ و آن چه "نهی" فرموده، یقیناً موانع رشد و اسباب هلاکت انسان می باشد.

سجده:

خداوند متعال، جسم انسان را خلق نمود و به آن روحی دمید که از جنس و سنخ جسم نیست، بلکه از عالم "امر الهی" می باشد؛ یعنی مانند بدن، به واسطه‌ی آب، خاک، خون، نطفه و ... خلق نشده است، بلکه به امر "کن = باش"، "فیکون" شده است.

هیچ کدام از این دو، کامل و بی نیاز نیستند، پس نقص دارند و باید با رفع نیازها، نواقص را مرتفع نمایند و به رشد و کمال برسند.

بدن، نیاز به آب و خوراک دارد، نیاز به خواب و مسکن و امنیت دارد، نیاز به ارضای غرایز و تولید مثل دارد و ...؛ روح نیز نیازهایی متناسب با خودش دارد. نیاز به شناخت (معرفت) دارد، نیاز به محبوب و معبود دارد، نیاز به صعود و عروج دارد، میل قرب به محبوب دارد، از وصل خوشش می آید، از فراغ بدش می آید، خوبی را دوست دارد، بدی را نمی پسندد و

هم به بدن و هم به روح (قلب)، صفات و حالاتی داده شده است که لازمه‌ی حیات سالم آنهاست، اما استفاده‌ی نادرست از آنها، سبب بیماری و هلاکت می گردد. چشم با نور می بیند، اما نور زیاد و مستقیم نیز چشم را کور می کند؛ چنان که صداها با گوش شنیده می شوند، اما صدای انفجار مهیب، گوش را کور می کند، و خوردن و آشامیدن ناسالم، یا حتی سالم، اما بیش از حد، آدمی را به انواع و اقسام بیماری‌ها مبتلا می سازد و چه بسا سبب مرگش شود.

روح (قلب) نیز همین طور است؛ هم به "حب" نیاز دارد و هم به "بغض"؛ به حرص هم نیاز دارد؛ چنان که فرمود: «پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، به هدایت و ایمان شما مردم حریص است»؛ و از جمله این صفات و حالات آدمیان و جنیان، "تکبر" است؛ اگر تکبر نباشد، آدمی مقابل هر ضعیفی نیز ذلیل می شود، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «تکبر مقابل متکبر عبادت است».

پس تکبر هم باید باشد. منتهی برخی محبت را به دنیا اختصاص می دهند و حرص را به مال دنیا و تکبر را به خود بزرگ بینی، حتی مقابل خداوند سبحان! مانند ابلیس لعین که استکبار کرد و به خاطر استکبارش اخراج شد، نه فقط به خاطر سجده نکردنش! وقتی فرمان "سجده" رسید و ابلیس لعین امتناع ورزید، خداوند متعال او را محاکمه کرد و پرسید:

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص، ۷۵)

ترجمه: گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود و یا برتر از آنان که فرمان به آنها داده شد)».

و همین که پاسخ داد: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ - من از او بهترم»، حکم به اخراج از آن مقام صادر شد «فَأَخْرَجَ مِنْهَا».

بنابراین، در انس و جنّ، همانند: "حَبّ، بغض، میل، حرص و ..."، تکبری وجود دارد که اگر در جهت درستش قرار نگیرد و علیه دشمنان خدا به کار گرفته نشود، حتماً طغیان می کند، از مسیر خارج (فاسق) می شود و علیه خداوند سبحان و سایرین (همه به غیر از من)، به کار می رود.

خداوند علیم، حکیم و سبحان، به این بیماری ابلیس لعین علم داشت، پس دارویش را فرستاد و فرمود: «سجده کن». اگر اطاعت می کرد، بهبود می یافت، رشد می نمود و از آن مقامی که بود نیز بالاتر می رفت؛ اما به نسخه عمل نکرد و این بیماری او را هلاک نمود.

آدمی نیز همین طور است. تکبری دارد که اگر در جایگاه و جهت به حق و درستش قرار نگیرد، حتماً او را از شمول رحمت الهی اخراج می کند و به هلاکت می کشاند.

سکان هدایت این تکبر و داروی واکسینه و یا درمان این "تکبر بی جا"، فقط و فقط "سجده" می باشد. چنان که حضرت سیده النساء، صدیقه ی کبرا، فاطمة الزهراء علیها السلام فرمودند:

«جَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ مِنَ الْكِبْرِ...» (بخارالانوار: ج ۴۳، ص ۹۱)

ترجمه: خداوند، ایمان را برای پاک نمودن شما از شرک، و نماز را برای دور کردن شما از کبر قرار داد.

«وَاللَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (التحل، ۴۹)

ترجمه: تمام آنچه در آسمانها و زمین از جنبدگان وجود دارد، و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می کنند و تکبر نمی ورزند.

فرمود: آن چه در آسمانها و زمین وجود دارد، از جنبدگان و حتی فرشتگان، برای خدا سجده می کنند، چون در مقابل او "تکبر" ندارند؛ پس این چه "استکبار"ی در انسان است که مانع از سجده ی او می گردد؟!

● - بنابراین، بدیهی است که خداوند متعال، نه تنها به عبادت و سجده ی ما، بلکه به هیچ چیزی نیازی ندارد و هر چه هست را خودش آفریده و ربوبیت (تدبیر، تربیت و اداره) می نماید؛ پس "سجده" را برای شکست تکبری که مانع از رشد و کمال انسان است، قرار داد؛ چنان که آب را برای رفع تشنگی و عطش ما قرار داد و خورشید را برای روشنایی، انرژی و خواص دیگرش قرار داد.

● - چه کسی علم دارد و می تواند خواص و حکمت های یک "خلق" یا یک "امر" را به شمارش درآورد؟! به عنوان مثال: چه کسی می تواند حکمت خلقت یک پشه و نقش آن در نظام آفرینش را کامل بیان نماید؟! پس ما چه می دانیم که حکمت های "سجده" و شکسته شدن "تکبر"، و آثار آن در رشد، کمال، قُرب به خداوند سبحان، و برکات آن در زندگی دنیوی و اخروی چیست؟! اگر می دانستیم، "سجده برای خداوند متعال" را آنقدر دوست می داشتیم که نه فقط هنگام اقامه ی نمازهای واجب و مستحب، بلکه در هر فرصتی مقابلش سجده می نمودیم و حتی استغفار، توبه و دعاهای خود را در حال سجده عرض می نمودیم.

حدیث:

شخصی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: گناهانم بسیار و عمل من اندک است. فرمود: «سجده‌های خود را زیاد کن، زیرا آنگونه که باد، برگ درختان را می‌ریزد، سجده هم گناهان را می‌ریزد». (کافی، ج ۸۲، ص ۱۶۲)

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: «لَوْ يَعْلَمُ الْمُصَلِّي مَا يَغْشَاهُ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ» (غرالحکم، ح. ۷۵۹۲).

ترجمه: اگر نماز گزار می‌دانست تا چه حد مشمول رحمت الهی است، هرگز سر خود را از سجده بر نمی‌داشت. بُرید عَجَلی: به امام باقر (علیه السلام) گفتم: کدام یک در نماز فضیلتش بیشتر است: قرائت بسیار یا طول دادن رکوع و سجود؟ فرمود: «طول دادن رکوع و سجود در نماز، فضیلتش بیشتر است...» (بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۱۷)

سعید بن یسار می‌گوید به حضرت صادق (علیه السلام) گفتم: من از پیشگاه حضرت حق مسئلت و درخواست می‌کنم در حالی که در رکوع یا سجودم (هنگام رکوع و سجودم دعا می‌کنم). فرمودند: «خوب است در حالی که در سجده‌ای دعا کن زیرا نزدیک‌ترین حالت عبد به پیشگاه خدا در سجده بودن اوست خدا را در آن حال برای خیر دنیا و آخرت بخوان». (بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۳۲)

حدیث قدسی:

حضرت امام صادق علیه السلام، درباره‌ی سجده شکر پس از اقامه‌ی نماز فرمودند: «سجده شکر به جا آوردن، بر هر مسلمانی واجب است. نماز را به سبب آن به اتمام برسان و به سبب آن خدایت را از خودت راضی کن؛ و به سبب آن است که ملائکه از تو متعجب و شگفت زده می‌شوند. به درستی که بنده زمانی که نماز می‌خواند و سپس سر بر سجده شکر می‌نهد، پروردگار حجاب‌های موجود میان بنده و فرشته‌هایش را می‌گشاید و می‌فرماید: ای ملائکه‌ی من! به بنده‌ام بنگرید. واجبم را به جای آورد و عهدم را برای من تمام نمود. سپس برای من نسبت به آنچه که برایش نعمت نموده‌ام، سجده شکر به جای آورد.

ای فرشتگان من! به نظر شما، برای او چه چیزی در نزد من وجود دارد؟ (پاداشش چیست؟) پس ملائکه می‌گویند: ای پروردگار ما! رحمت تو.

پس پروردگار می‌فرماید: سپس برای او چیست از پاداش؟

می‌گویند: ای پروردگار ما! بهشت تو.

سپس پروردگار می‌فرماید: برای او دیگر چیست؟

می گویند: ای پروردگار ما! کفایت مهم هایش. (بر آوردن نیازهایش، از آن چه خود می داند یا نمی داند)
 پس پروردگار باز می فرماید: سپس برایش چیست؟
 امام علیه السلام فرمودند: چیزی از خیرها نماند مگر آنکه ملائکه آن را گفتند. پس خداوند می فرماید: پس از آن
 دیگر چیست؟

ملائکه می گویند: ای خداوند ما! علمی برای ما نیست! (ما دیگر بیش از این نمی دانیم).
 پروردگار می فرماید: ای فرشتگان من! برایش شکر می کنم (خداوند شاکر است)، همانگونه که برایم شکر به جای
 آورده است و به او روی می آورم با فضل و رحمت را برایش نشان می دهم. (پرده ها را کنار می زنم، حجاب ها را بر
 می دارم).

(الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه - شیخ حر عاملی رحمة الله علیه)

همین الان سجده کنیم

پس، وقتی اقامه ی نماز می کنیم، کمی رکوع و سجود را با اخلاص طولانی تر کنیم؛ چنان که پیامبر اکرم صلوات الله
 علیه و آله فرمودند: «مانند نوک زدن کلاغ سجده نکنید»؛ یعنی فوری سر خود را برنارید و عقب نکشید.
 سجده، بهترین حالت ما در ارتباط با خداوند سبحان و متان است؛ می خواهیم زود سر از سجده بر داریم که چه
 شود؟ از محضر او کجا برویم؟ و چه کنیم؟! و البته، به "سجده" در نماز نیز بسنده نمیایم؛ بلکه زیاد سجده کنیم؛
 هر لحظه در محضر او هستیم، ایستاده و نشسته و به پهلو خوابیده، به یاد او هستیم، دائم او را می خوانیم و از او
 می خواهیم، اما بهترین حالتش، در حال سجده است.

● - بیاید، همین الان که این متن را خواندیم، "سجده" کنیم. بگوییم: خداوندا! این سجده را کردم که در
 پیشگاهت به خاک افتاده باشم. این سجده را به جا آوردم، تا مرا در زمره ی سجده کنندگان قرار دهی و از
 متکبران محسوب نگردم. این سجده را کردم که در چنین حالتی بگویم: «سبحان الله - الحمد لله». این سجده را
 به جا آوردم، تا با ذکر «استغفروا الله» در آن، تمامی گناهانم را یکجا ببخشی؛ سپس صلواتی بفرست، بعد برای
 حوایج دنیوی و اخرویات دعا کن و ختم به صلواتی دیگر بنما.
 چه اشکالی دارد که هر شب، قبل از خواب، یک سجده ی شکر کنیم. مگر بیش از چند ثانیه طول می کشد؟!
 چه چیزی مانع می شود که همین الان، یک سجده نکنیم؟! اگر غسل و وضو داری، چه بهتر، اما اگر نداری و
 سخت است، سجده که غسل و وضو نمی خواهد. پس سجده کنیم.

اولین چیزی که در مورد عظمت حضرت زینب (ع) باید بدوینیم، این هست که ایشان از شهادت امام حسین تا بهبود امام زین العابدین علیهما السلام، امانتدار ودیعه خدا یعنی "امامت" بودند. امام یعنی کسی که جامع جمیع صفات خداوند هست (الآ ربوبیت) و محل رجوع تمام حاجات مردم و این معنای نائب ولی الله بودن است، آیا این مطلب موثق و مورد تاییده؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ما متوجه ربط ابتدای گزاره راجع به حضرت زینب علیها السلام و انتهای آن راجع به "تعریف امام" و خلاصه مقصود نهای از پرسش نشدیم. بنابر این ناچاریم پاسخ را نیز در دو بخش ایفاد نماییم.

الف - چرا گمان و ادعا شده که اولین چیزی که راجع به حضرت زینب علیها السلام باید بدانیم، این مطلبی است که مرقوم نمودید؟! حال این مطلب درست است یا خیر را بعد توضیح می دهیم، اما مشکل اصلی همیشه اینجاست که یک شخصیت را فقط در یک دوره مطالعه کرده و می شناسند. آیا اگر این دوره نبود، یا به شکل دیگری بود، یا اصلاً کربلایی رخ نمی داد، ایشان حضرت زینب علیها السلام نبودند و نباید شناخته می شدند؟! خاندان و اصحاب امام حسین علیه السلام، چون دارای کمالات و فضایل بسیاری بودند، کربلا را با آن عظمت رقم زدند، نه این که چون در کربلا بودند و خدمت نمودند، به این فضایل رسیدند! متأسفانه برخی گمان دارند که حضرت زینب علیها السلام، برای دوره ای موقت، [از شهادت امام حسین تا بهبود امام سجاد علیهما السلام]، عهده دار "امر امامت" گردیده اند که این گمان کاملاً خطاست و مغایر با تمامی شناختها (معارف) و اعتقادات تشیع و نیز تصدیق عقل می باشد. امام علیه السلام، جانشین [نایب، نماینده] دارد، اما جایگزین ندارد، مگر امام بعدی.

"امر امامت"، تا وقتی امامی در قید حیات است، به هیچ وجه و در هیچ شرایطی، حتی برای یک لحظه، به کسی واگذار نمی گردد، حتی به امام بعدی، چه رسد به دیگران، هر چند حضرات عباس، زینب و علی اکبر علیهم السلام باشند.

"امر امامت"، بر عهده ی شخص امام علیه السلام می باشد، حال چه در سلامت باشند یا بیماری، در محراب باشند یا گودال قتلگاه، حاضر و در جمع باشند و یا غایب از نظر، نشسته باشند یا ایستاده، در حال قیام باشند و یا نباشند. بنابراین، امر امامت، حتی برای یک لحظه نیز به دیگری واگذار نمی گردد، مگر آن که امامی به شهادت رسد و امر امامت به امام بعدی برسد.

بنابراین، علمداری یا غافله سالاری و یا مراقبت و محافظت از امام معصوم و هر خدمت دیگری که این بزرگواران به اسلام نموده اند، به هیچ وجهی به معنای امامت آنان، هر چند موقت، نمی باشد.

● - پس، حضرت زینب علیها السلام، فقط از شهادت امام حسین تا بعبودی امام سجاد علیهما السلام، امانتدار و دبعه‌ی الهی "امامت" نبودند، بلکه در تمام عمر چنین بودند، چنان که در زمان حضرات امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین (ده سال قبل شهادت) و امام سجاد علیهم السلام، اسوه‌ی "ولیّ الله شناسی" و تبعیت و حمایت از امام زمان‌شان بوده‌اند.

ب - حضرات زینب، ابوالفضل و علی اکبر علیهم السلام که بیشتر به واسطه‌ی کربلا مشهور شده‌اند، پیش از کربلا نیز از چهره‌های بسیار شاخص در تقوا، علم، معرفت، حکمت، اخلاق و پابندی و مراقبت و محافظت از امانات الهی، از جمله "ولایت و امامت" بوده‌اند؛ تا جایی که به حضرت عباس علیه السلام، "ابوالفضل - پدر علم و دانش و سایر فضایل"، و به حضرت زینب علیها السلام، "عقیله و عالمه‌ی بدون معلمه، مفسره، نائبة الزهراء علیها السلام ... می‌گفتند و به حضرت علی اکبر علیه السلام: "شبه پیامبر" و به لحاظ خُلق و خُلق (شکل و اخلاق) شبیه‌ترین انسان‌ها به ایشان می‌گفتند.

بنابراین، ایشان همیشه موحد، مؤمن، متقی، عالم، بصیر، حکیم ... و امانتدار و دبعه‌های الهی، از جمله "قرآن مجید و عترت (امامت) بوده‌اند و به همین دلیل باید اسوه (الگوی) ما قرار گیرند.

اسماء (یا صفات الهی) - خلیفة الله

کل عالم خلقت، تجلی اسماء الله می‌باشد. سبب این که ما خداوند متعال را با "اسم‌ها = نشانه‌هایش" می‌شناسیم، تعین خارجی آنها و یا به تعبیری دیدن آنهاست، نه فراگیری چند لفظ و معانی آنها. اگر کسی چیزی مانند "طلا" را نه صورت واقعی دیده باشد و نه در عکس، یا فیلم و ...، صدتا کتاب راجع به طلا بخوانید نیز متوجه نخواهد شد که "طلا" چیست؟

اگر آدمی، علم، حکمت، قدرت، جمال و جلال و رحمت را ندیده باشد، هر چه به او یاد و توضیح دهند که خداوند متعال "علیم، حکیم، قادر، جمیل، جلیل و رحمن و رحیم است، هیچ درک و شناختی نخواهد داشت؛ اما وقتی این نشانه‌ها را در کتاب خلقت می‌بیند، شرح، تفصیل و تفسیر آنها در کتاب وحی را درک می‌نماید.

● - البته که به قول معروف: «خلیفه باید دارای ویژگی‌های مُسْتَخْلَفِ خود باشد»؛ و در میان مخلوقات عالم، که همه تجلی اسمای الهی هستند - منتهی هر کدام به اندازه‌ی ظرفیت وجودی خود - آدم مصطفی (برگزیده) گردید؛ یعنی این "اسم"‌ها در او بیشتر تجلی یافته است و نسل او نیز قابلیت خلیفة الله شدن دارد - از نیروی تجلی بیشتر و کامل‌تری برخوردار می‌باشد و باید سعی نماید که این استعدادها را هر چه بیشتر به فعلیت برساند. لذا هنگام آفرینش انسان فرمود: می‌خواهم خلیفه‌ی خود را در زمین قرار دهم «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً / البقره، ۳۰». مَلِك (فرشته)، به هیچ وجهی نمی‌تواند "آدم" شود، ولی آدم می‌تواند مَلِك شود و سپس از آن هم فراتر رود! به قول سعدی (ره):

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

- - در میان آدمیان نیز که همگی تجلی اسما و صفات الهی هستند [یا بالقوه می‌توانند باشند]، درجات کمال متفاوت است. علم معلم، بیشتر از دانش‌آموز است - علم استاد بیشتر از معلم است - درجات برخورداری آدمیان از رأفت، جود، کرم و رحمت در افراد متفاوت است و برخی نیز به جای سیر صعودی و رشد، سیر نزولی را طی می‌کنند و بدتر از حیوانات می‌شوند. «كَأَلَانَعَامٍ بَلْ هُمْ أَضَلُّ».
- - در میان انسان‌های رشد و تکامل یافته نیز عده‌ای به بالاترین حد رسیده‌اند؛ به تعبیری از همه به کمال محض (خداوند سبحان) مقرب‌تر شده‌اند؛ که به آنها "انسان کامل" گفته می‌شود.
- این گروه از انسان‌ها، "مظهر اتم اسمای الهی" هستند، یعنی "اسماء الله" بیشتر و کامل‌تر از تمامی مخلوقات، در آنها تجلی یافته است، نه این که دیگران هیچ مرتبه‌ای از آن کمالات را ندارند؛ اگر نداشته باشند که نه خود را می‌شناسند، نه عالم هستی را، نه انسان‌های کامل را و نه خداوند سبحان و متعال را خواهند شناخت!

اسماء الحسنی

از این رو، امام صادق علیه السلام، در شرح، تفسیر و تأویل آیه مبارکه‌ی «وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا - و اسم‌های نیکو مال خداست، او را با آنها [این اسما] بخوانید / الأعراف، ۱۸۰»، می‌فرمایند:
«نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (اصول کافی / ترجمه مصطفوی؛ ج ۱، ص ۱۹۶)

ترجمه: سوگند بخدا مائیم آن نام‌های نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما باشد.
این بیان مبتنی بر منطق وحی و تصدیق عقل است:

- - کدام عملی پذیرفته می‌شود؟ عملی که برای خدا باشد، "لوجه الله" باشد.
- - چه کسی کار را برای خدا انجام می‌دهد؟ کسی که خداوند را شناخته و به او ایمان آورده است.
- - خدا چگونه شناخته می‌شود؟ با اسماء (نشانه‌ها) یش - همچون هر چیز دیگری.
- - همه چیز اسم خداست، پس چه کسی درست‌تر و کامل‌تر می‌شناسد؟ آن که "اسماء الحسنی"، یعنی "مظهر اتم اسماء" - نشانه‌های جامع و کامل خدا" که همان انسان‌های کامل [اهل عصمت علیهم السلام] می‌باشند را بشناسد.

***- و مقصود از این شناسایی، شناسایی شناسنامه‌ای و یا تاریخچه‌ای نمی‌باشد، چرا که آن را هر کافری نیز می‌تواند بشناسد؛ بلکه شناخت مقام، جایگاه و ولایت و امامت آنان می‌باشد. تا چنین شناختی نباشد، تبعیتی نیز صورت نمی‌پذیرد و تا این تبعیت نباشد، رشد، کمال، قرب و فلاحی نیز حاصل نمی‌گردد.

مرجع حاجات

مرجع حاجات آدمی و تمامی مخلوقات، فقط و فقط "الله جلّ جلاله" می باشد که خالق، مالک، ربّ و رازق آنهاست. «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ - هر که در آسمانها و زمین هست، از او درخواست می کند؛ [پس] هر زمان او در کاری است / الرَّحْمَن، ۲۹».

پس، اگر کسی به غیر از خدا را "مؤثر در وجود و مرجع حاجات" بداند، "کفر" است و اگر کسی دیگران را در کنار خداوند سبحان، "مؤثر در وجود و مرجع حاجات" بداند، "شُرک" است:

«أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (التَّمَل، ۶۴)

ترجمه: یا [کیست] آن که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را تجدید می کند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! بگو: «دلیل تان را بیاورید اگر راست می گوید!»

پس، اهل عصمت علیهم السلام نیز مستقلاً مرجع حاجات نیستند، نه تنها خودشان چنین ادعایی نداشتند، بلکه خود نیز حاجت مند بودند و به درگاه ربوبی دعا می نمودند.

رجوع ما به اهل عصمت علیهم السلام

بنابراین، رجوع ما به اهل عصمت علیهم السلام، رجوع به "وسیله" است، نه رجوع به مرجع، چرا که عالم هستی، دارِ علت، معلول، اسباب و وسیله است، چنان که میلیاردها وسیله لازم است تا لقمه نانی به ما برسد؛ به قول سعدی (ره): «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند - تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری».

رجوع ما به اهل عصمت علیهم السلام، رجوع به "وسیله"هایی است خداوند متعال فرمود برای رشد، کمال، تقرب من و بالتبع فلاح و رستگاری حقیقی و ابدی، به این وسیلهها متوسل شوید، نه این که آنها را مرجع حاجات خود بدانید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

چند مثال:

- - علیم و معلم، خداوند متعال است، اما شما به وسیله رفتن به مدرسه، کتاب و تدریس معلم و تمرین و ... علم می آموزید.
- - رازق مادی و معنوی، خداوند متعال است، اما شما به وسیله کار، تلاش، استفاده از علم و ابزار و ... رزق به دست می آورید.

● - هادی (هدایت کننده)، فقط و فقط خداوند سبحان است، اما به وسیله پیامبر، وحی (کتاب)، دین، شریعت، ولایت و امام و ...، بندگان را هدایت می نماید، پس بندگان نیز فقط با توسل به همین وسایل، هدایت خواهند شد.

● - تلاوت قرآن کریم و اقامه نمازهای واجب و مستحب، هدف نیستند، بلکه "وسیله رشد و قرب" هستند، هدف همان "ذکر [یاد] خداوند است که بالاتر از همه اینهاست، چرا که همه اینها، وسایلی برای نیل به آن هدف می باشند:

«أَتْلُو مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» (العنکبوت، ۴۵)

ترجمه: آنچه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن، و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتی ها و گناه بازمی دارد، و یاد خدا بزرگتر است؛ و خداوند می داند شما چه کارهایی انجام می دهید!

*** - اگر خداوند متعال وحی را به وسیله پیامبرش به ما ابلاغ نمود، و ما را به وسیله وحی و حجت و امامش هدایت نمود، ما نیز چاره ای جز این که با توسل به ایشان، وحی را اخذ نموده و مسیر هدایت را پیماییم. پس، رجوع به "وسیله" برای رسیدن به "هدف" می باشد، نه این که وسیله خودش هدف است! لذا رجوع به اهل عصمت علیهم السلام در گرفتاری ها، نیازها و ...، برای این است که خداوند متعال، آنان را "امام الرحمة" و واسطه فیض خودش قرار داده است، نه این که آنها مستقلاً مرجع حاجات باشند و بتوانند بدون اراده و اذن الهی، کاری انجام دهند.

آیا می شود بدون پرداختن به مباحث کلان و یا استدلال های گوناگون، به اولین و اصلی ترین گام در شناخت و ایمان، و نیز در گمراهی و گناه و راه چاره اشاره نمود؟ مقصودم بیشتر از جنبه "خودشناسی" است. چه عواملی در ما سبب ایمان یا انحرافات بعدی می شود؟ بالاخره هر چه هست، در وجود خودمان رخ می دهد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بله، حقایق عالم هستی، با شناخت و ایمان و یا عدم شناخت و تکفیر و تکذیب افراد، متغیر نمی گردند. لذا شناخت و ایمان، یا کفر و شرک و انحراف، در "خود" ایجاد می شود، پس باید "خودشناسی" نمود. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (۱)

در فضای کتاب، درس و بحث پیرامون مباحث نظری، قاعده بر این است که ابتدا به نیروی "عقل" به عنوان ابزار شناخت، سپس "علم" به عنوان نوری که عقل با آن می بیند، و سپس "قلب" برای فهم و ایمان می پردازند و درست هم هست؛ اما باید اذعان نمود که نخستین و اصلی ترین گام، "توجه" است.

توجه

بله، این "عقل" است که به نور "علم" می بیند و می شناسد و علم نیز یا در کتاب خلقت عرضه شده است و یا در کتاب وحی؛ اما تا آدمی به چیزی "توجه" نکند، نه آن را می بیند و نه می شناسد! اگر کسی به یک حکم عقلی یا دریافت علمی "توجه" نداشته باشد، عقل و علم به چه کارش می آید؟! به عنوان مثال: اگر به یک اتاق نشیمن "توجه" نمودید، هم ظاهر اسباب و اثاثیه و نظم آن را می بینید و هم نتایج عقلی استنتاج می نمایید، مثل آن که می گویند: لابد کسی این اتاق را این چنین نظم داده و هدفش نیز مشخص می گردد که آیا برای نشیمن است و یا خوابیدن؟ و البته هر که نزدیک تر شود، و بیشتر و عمیق تر توجه کند، به جزئیات بیشتری علم می یابد و به نتایج عقلی بیشتری نیز می رسد. مثل آن که به "پارچه و دوخت" مبلمان آن اتاق توجه نماید و یا به پنجره، پرده، نوری که به اتاق می تابد، امکانات تهویه و اگر کسی به آینه "توجه" نمود، از زاویه ی دید خود، هر چه را که آینه منعکس نموده و نشان می دهد، می بیند و با تغییر جهت در زوایای گوناگون، چیزهای دیگری می بیند و اگر مقابلش بایستد و نور هم باشد، خودش را می بیند؛ اما اگر کسی به آینه توجه نکند، پشت کند، یا راه ورود نور را ببندد، یا چشمانش را ببندد، هیچ چیزی را در آن آینه نمی بیند؛ پس، علمی پیدا نمی کند و نتیجه ی عقلی نیز نمی گیرد.

● - وقتی مشرکان به حضرت ابراهیم علیه السلام گفتند که ما ستاره، ماه و خورشید را می پرستیم و ایشان فرمودند که «من افول کنندگان را دوست ندارم»، برای معرفی آن چه که می پرستد، ابتدا به "توجه" خودش اشاره نمود. نفرمود که من "الله" را می پرستم، بلکه فرمود:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (الأنعام، ۷۹)

ترجمه: من روی (توجه و جهت) خود را به سوی (جهت) کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم؛ و از مشرکان نیستم!

● - وقتی خداوند متعال می خواهد بندگان را به دین حق و دین قیّم، که همان دین فطرت است هدایت نماید، می فرماید: «به دین حق توجه کنید - جهت گیری شما دین فطرت باشد»:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الروم، ۳۰)

ترجمه: پس روی (توجه و جهت) خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انساها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی دانند! بنابراین، هر کسی که بیشتر "متوجه" توحید، معاد، اسلام، عمل صالح و ... بود، بیشتر هدایت می شود.

غفلت

وقتی گام نخست و رکن اصلی در شناخت، ایمان، هدایت و رشد، "توجه به حق" شد، گام نخست و رکن اصلی انحراف و بالتبع خطا و گناه نیز نقطه‌ی مقابل "توجه"، یعنی "غفلت از حق" خواهد بود. نیاز فقیر و مستمندی که نسبت به گنج و ثروت زیر پای خود "غافل" است، هرگز بر طرف نخواهد شد، چنان که نیازهای ملتی که از ثروت‌ها، دارایی‌ها و نعمت‌های خود غافلند، هرگز مرتفع نمی گردد. کسی که از دوست غافل است، به او نزدیک نمی شود و از این دوستی بهره‌ای نمی برد، چنان که اگر کسی از دشمن غفلت ورزد، به ناگاه مورد حمله، شیخون و تهاجم قرار می گیرد و نابود می شود. همین طور است وضع کسی که خداوند سبحان را می شناسد و به او ایمان هم دارد و به معاد و بازگشت به سوی او و حیات اخروی نیز معرفت و ایمان دارد، اما مشغولیت‌ها، بازی‌ها، سرگرم شدن به برآوردن هواهای نفسانی، شهوات و ...، او را نه تنها از یاد خدا و معاد غافل می سازد، بلکه خودش و سعادت دنیا و آخرت خودش را نیز فراموش می نماید، لذا از پوسته و مسیر انسانیت، که در بندگی خداوند سبحان محقق می گردد، خارج (فاسق) می شود! چنان که فرمود:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسق‌اند.

بنابراین، با توجه به حکم عقل، نور علم، کشش و گرایش قلب، و نیز دین فطرت و آموزه‌ها و هشدارها و علوم وحی، علت اصلی هر انحرافی، همان فراموشی و غفلت از حقایق می باشد.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (الزوم، ۷)

ترجمه: آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند، و از آخرت (و پایان کار) غافلند!

خداوند متعال، در چندین آیه تکرار نموده که از اعمال بندگان غافل نیست «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ و از بندگان می خواهد که آنها نیز غفلت نورزند و غافل نگردند، تا رشد نموده و تقرب یابند. چرا که رشد و کمال، مرهون تجلی اسماء الله در آدمیست.

راه چاره - ذکر

وقتی کسی نسبت به چیزی غافل می‌گردد، تنها راه چاره این است که به او "یادآوری" شود؛ حال چه خودش به خودش یادآوری کند، چه دیگران به یادش بیاورند، و چه "توجه"، سبب یادآوری او گردد، و یادآوری، یعنی "ذکر".

فرض کنید که کسی به خاطر اشتغال به دنیا، از اقامه‌ی نماز ظهر و عصرش غفلت ورزیده است و ناگاه چشمش به آفتابی که در حال غروب کردن است می‌افتد، و همین نگاه، سبب یادآوری (ذکر) می‌گردد، یعنی طبیعت به او متذکر می‌گردد - یا کسی وعده‌ای داده و فراموش کرده است و دیگری به یادش می‌آورد که قرار و وعده‌ات یادت نرود - و گاهی این غفلت و فراموشی به حدی عمیق و شدید است که بلائی گوناگون، برای یادآوری رخ می‌دهد. در مثل مانند کسی است که فراموش کرده موادی را برای پختن و خوردن روی آتش چراغی گذاشته است و وقتی سوخت، متوجه می‌شود؛ ولی شاید دیگر دیر شده باشد!

برخی اذکار

ذکر فقط لفظی نیست، ذکر عقلی، ذکر علمی، ذکر قلبی و ذکر عملی، ذکر عبادی همه از مصادیق ذکر هستند.

- - نماز، ذکر (یادآوری) است، چنان که فرمود:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: همان من «الله» هستم؛ الهی (معبودی) جز من نیست! مرا پرست، و نماز را برای یاد من پیادار!

- - قرآن کریم، خودش "ذکر" است، یکی از نام‌های کلام الله مجید، "ذکر" است، چرا که سراسر (با خداشناسی، معادشناسی، ولایت شناسی، خودشناسی، دوست و دشمن شناسی و ...)، یادآور حقایق هستی و چه باید کردها و چه نباید کردها، برای رشد می‌باشد.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ افْتَدَى قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (الأنعام، ۹۰)

ترجمه: اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است پس به هدایت آنان اقتدا کن بگو من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی‌طلبم این [قرآن] جز تذکری (پند یادآورانه) برای جهانیان نیست.

«وَهَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» (الأنعام، ۱۲۶)

ترجمه: و راه راست پروردگارت همین است ما آیات [خود] را برای گروهی که پند می‌گیرند (متذکر می‌گردند) به روشنی بیان نموده‌ایم.

- - اسماء الله، و توجه به معانی، مفاهیم و عظمت آنها ذکر است، گفتن این اسم‌ها در دل یا زبان، که ذهن و قلب را متوجه می‌نماید نیز همه ذکر و یادآوری است:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَبَّنَا * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» (الأعلى، ۱۴ و ۱۵)

ترجمه: به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد* و نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند.

«وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلاً» (الإنسان، ۲۵)

ترجمه: و نام پروردگارت را بامدادان و شامگاهان یاد کن.

● - یاد خدا و مطالعه‌ی خلقت (عالم هستی)، و همین جهان مادی (زمین و آسمانی که می‌بینیم)، و خواندن کتاب خلقت، از زاویه‌ی توحیدی «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» و توجه به حکمت‌ها و ...، همه ذکر است - پس نگاه و توجه محققانه به طبیعت نیز اگر حکیمانه و الهی باشد، نشانه‌هایی برای ذکر (یادآوری مبدأ، خالق و معاد) ذکر است:

«وَمَا ذَرَأْنَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» (التحل، ۱۳)

ترجمه: و [همچنین] آنچه را در زمین به رنگهای گوناگون برای شما پدید آورد [مسخر شما ساخت] بی تردید در این [امور] برای مردمی که پند می‌گیرند نشانه‌ای است.

● - و خلاصه آن که ذهن و دل، باید به یاد خداوند سبحان و روز ملاقات باشد، آن وقت همه چیز و همه کار برای انسان "ذکر" می‌شود.

پس تنها راه کار برای توجه بیشتر و نیز مداوای "غفلت و فراموشی"، همان یادآوری [ذکر] می‌باشد که از طرق گوناگون حاصل می‌گردد.



قرآن کریم و حدیث-دی ۹۸

در آیه ۶۸ سوره زمر خداوند به بحث دمیدن در صور هنگام قیامت اشاره می کند. خب حالا سوال بنده این است که با توجه به اینکه خداوند حکیم در قرآن به اشاراتی مختصر اما پر مغز و پر محتوا بسنده می کند، حکمت اینکه در اینجا خداوند به این مسئله که به نظر من (البته خودم میدونم که نظرم اشتباه است) هیچ کاربردی ندارد یا اگر دارد خیلی کم است، اشاره می کند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همیشه ابتدا به ساختار و مبانی پرسشی که در ذهن تان مطرح شده، دقت فرمایید؛ چرا که گاه پاسخ در خود پرسش نهفته است.

- - بسیاری از مشکلات، ریشه در همین "به نظر من" دارد. بدیهی است که انسان عاقل، یک تأملی می نماید که نظرش مبتنی بر چه علم یا استدلالی می باشد؟!
 - - کسی که نسبت به چیزی علم ندارد، چگونه می تواند در مورد آن نظر دهد، و کسی که نمی تواند نسبت به چیزی علم پیدا کند، چگونه می گوید: «به نظر من»؟!
 - - اگر کسی به توحید و معاد و وحی اعتقادی نداشته باشد، اصلاً نباید راجع به جزئیات و فرعیات مربوطه سؤال نماید؛ مثل کسی است که وجود نویسنده ای را منکر شود، اما راجع به قلم او سخن بگوید! اما، اگر کسی خداشناس است، چگونه می تواند بگوید: «به نظر من، خداوند علیم و حکیم، سخنی فرموده که کاربردی ندارد؟!
 - - خودتان مرقوم فرموده اید که «می دانم نظرم اشتباه است» و این خود حاکی از نگاه عاقلانه دارد؛ اما چطور بر اساس یک نظریه ای که می دانید خطاست، حکم می دهید که خداوند سخن غیر کاربردی فرموده است؟!
 - ● ● - بنابراین، ابتدا باید پرسش برای ذهن خود انسان، درست شود. مثلاً پرسد: «خب از صور برای چیست؟ حکمتش چیست؟!» نه این که مبتنی بر «اشارات مختصر اما پر مغز و پر محتوای خداوند در سایر آیات»، حکم نماید که این کلام وحی، کاربردی ندارد و یا کاربردش کم است!

الف - اصلاً چنین نیست که «خداوند حکیم، در آیات قرآن کریم، به اشارات مختصر، اما پر مغز و پر محتوا بسنده نموده باشد!» گاه یک واقعه را حتی چندبار تکرار می‌نماید، اما در هر تکراری به نکته‌ای خاص و درس و حکمتی اشاره دارد. مانند: حکایت حضرات آدم، موسی، نوح و ... علیهم السلام، یا مباحث معرفتی در توحید و معاد، یا شرک، کفر و یا مسائل سیاسی و اجتماعی مثل استکبار، طاغوت، ظلم ... و به ویژه مبحث ولایت.

ب - خداوند علیم و حکیم، در پرسشی برای هر عقل سلیمی فرمود: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ - بگو: آیا آنان که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند، مساوی هستند؟! همانا [این مهم] را صاحبان فکر و اندیشه (به خود) یادآور می‌گردند / الزمر، ۹»

بنابراین، تفاوت بسیاری است بین کسی که می‌داند چه حوادثی پیش روست و کسی که نمی‌داند! بنابراین، او در آیاتش تعلیم می‌دهد، تا "اولو الالباب" بیشتر بدانند.

ج - چگونه ممکن است "جهان بینی" کسی که نمی‌داند از کجا آمده و به کجا می‌رود و عاقبت این جهان چه می‌شود و چگونه، کامل شود؟!

● - اگر از کسی پرسند: از کجا آمدی؟ چگونه خلق شدی؟ کجا هستی؟ به کجا می‌روی؟ جهان چگونه خلق شد؟ چگونه باید زندگی کنی که سالم به مقصد برسی؟ این عالم چگونه نابود می‌شود؟ پس از نابودی، چگونه استخوان‌های پوسیده جمع می‌شوند؟ چگونه همه مبعوث و حشر می‌گردند؟ به کجا می‌روند؟ آنجا چه خبر است و ...؟! و او در پاسخ تمامی این پرسش‌ها بگوید: «**نمی‌دانم**»، شناخت، باور و اعتقادات او و بالتبع هدف، برنامه و عمل او چگونه خواهد بود؟!

د - وقتی آدمی نمی‌داند و نمی‌تواند [بدون وحی] بداند، به ناچار به سراغ «**به نظر من**» می‌رود و دائماً "نظریه" می‌دهد! نظریه‌هایی که همه مبتنی بر ظن، گمان، خیال و هواهای نفسانی هستند و هیچ کدام منشأ عقلی و علمی ندارند. لذا نظریه‌ی آنها به سرعت با یک پیشرفت علمی، باطل می‌شود و باز هم بر اساس یافته‌های جدید، "نظریه"‌هایی تولید می‌شود که آنها نیز به سرعت باطل می‌شوند؛ و عجیب‌تر آن که از "نظریه"، بدون اثبات علمی، پیروی هم می‌کنند!

« وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا » (التَّجْم، ۲۸)

ترجمه: و ایشان را به این [کار] معرفتی نیست جز گمان [خود] را پیروی نمی‌کنند و در واقع گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند.

در این عالم، نه چیزی بر اساس "نظریه"‌های این و آن پدید می‌آید، و نه چیزی از بین می‌رود؛ و حقایق عالم هستی، بدون هیچ توجه و وقعی به نظریات، هم چنان که باید باشند، هستند و به راهی که باید بروند، می‌روند.

صور:

بسیاری از حقایق و واقعیت‌های این عالم، با پیشرفت و اکتشافات تجربی [علوم طبیعی]، شناخته می‌شوند - بسیاری از اصول و قوانین حاکم بر عالم هستی، با عقل شناخته می‌شوند (مثل اصل علیت یا ...). - اما برای شناخت بسیاری حقایق و وقایع، چاره‌ای جزو "وحی" نیست، چرا که "خبر از غیبی است که به آن دسترسی نداریم!" به عنوان مثال: "معاد" با دلایل عقلی قابل اثبات است، اما آنجا چه اتفاقاتی می‌افتد؟! لذا این اخبار با "وحی" می‌رسد و تماماً علم، حکمت، آگاهی، بصیرت بخشی، جهان‌بینی و جهت دهی است.

در آیات متعددی، به "صور" اشاره شده است و در هر آیه، وجهی از آن و اتفاقی مورد تعلیم و تذکر قرار گرفته است. در آیه‌ای، خبر از "صور" می‌دهد که پایان این جهان است و در آیه‌ی دیگری خبر از "صور" دیگری می‌دهد که آغاز معاد است و در آیه‌ای، به هر دو تصریح می‌نماید؛ مانند:

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةٌ وَاحِدَةٌ * وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» (الحاقة، ۱۳ و ۱۴)

ترجمه: پس چون در صور يك بار دمیده شود (صور اول)* و زمین و کوه‌ها از جای خود برداشته شوند و هر دوی آنها يك باره درهم کوبیده و ریز ریز گردند!

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (الزمر، ۶۸)

ترجمه: و در صور دمیده می‌شود، پس هر که در آسمان‌ها و زمین است می‌میرد، مگر کسی را که خدا بخواهد، آن گاه بار دیگر در صور دمیده می‌شود، ناگاه همه‌ی آنان بر پای ایستاده [مات و مبهوت به هر سو] می‌نگرند [که سرانجام کارشان چه خواهد شد!]

● - بنابراین، چون دانستیم که در پایان جهان و عالم هستی، چه اتفاقاتی رخ می‌دهد، به "اول و آخر" علم پیدا می‌کنیم و دیگر ذهن ما به سراغ موهومات نمی‌رود و از آنها تبعیت نمی‌نماید. آیا این حکمت کم، کوچک و بی‌مقداری است؟!

● - حال دانستیم که با **صور اول**، تمامی موجودات زنده می‌میرند و سپس زمین و آسمان در هم کوبیده می‌شوند و این بساط جمع می‌شود و سپس با **صور دوم**، قیامت بر پا می‌شود، مردگان زنده می‌شوند، بعث و حشر رخ می‌دهد، همه در محضر او "قیام" می‌کنند و

آیا این علوم، برای "معادشناسی" لازم نیست؟! اگر تنها کاربردش، علیم شدن انسان باشد، که رشد و تعالی آدمی در گرو علم و سپس عمل اوست، ضرورت اطلاع رسانی و تعلیمش از سوی خداوند علیم و حکیم را به اثبات می‌رساند. چگونه آدمی در مسیر خلیفة الله شدن گام بردارد، در حالی که هیچ نمی‌داند؟! مگر نه این که تفاوت و امتیاز اولیه‌اش با فرشتگان، همین علم او بود؟!

● - فرمود: از ویژگی‌های مؤمن این است که به غیب ایمان می‌آورد «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ / البقره، ۳» - خب، غیب چیست؟ و اگر کسی به آن علم نیابد، چگونه ایمان بیاورد؟! لذا یکی از امتحانات ایمان، همین است که آیا مدعی خداپرستی و معادگرایی، مدعی مسلمانی و ایمان به قرآن کریم، به علوم و اخبار غیبی نیز ایمان می‌آورد، یا گمان دارد که بیان این حقایق لزوم چندانی نداشت؟!!

آیا همین حکمت، برای نزول یک آیه، که با آن ایمان مردمان به بوت‌های امتحان گذاشته می‌شود، کافی نیست؟! فرمود: گاهی به یک پشه مثال می‌زنم، آنان که ایمان ندارند، می‌گویند: «این دیگر چه مثالی است»، اما نمی‌دانند که همین مثال امتحان آنها و مؤمنان می‌باشد.

●●● - پس، مؤمن ایمان دارد که "ما نمی‌دانیم و او می‌داند" - و می‌داند خدایی که بندگانش فرمان می‌دهد که سخن لغو و بیهوده نگویند، خودش سخن غیر کاربردی نمی‌گوید، او از این اوصاف منزّه (سبحان) است.

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» (الصافات، ۱۸۰)

ترجمه: منزّه (مبرا) است رب تو؛ رب عزت (نفوذ ناپذیری)، از آن چه وصف می‌کنند.

خداوند برای هر کدام از مخلوقات آفاقی، از ابتدا شرح وظایفی نهاده؛ مثلاً به بادها نهادینه شده تا ابرها رو از کرانه‌های اقیانوس به این سو و آن سو هدایت کنند و اقصی نقاط زمین را آبیاری کنند و ویا کرات امر گردیده‌اند تا از ابتدای خلقت تا انتهای آن با فلان سرعت فلان مسیر را طی کنند و... - حال سؤال اینه که علی رغم تعیین شرح وظایف؛ آیا خداوند روزانه در کار و بار اینگونه مخلوقات دخالت می‌کند؛ یا مداخله را واگذاشته به روز بعث (معاد)؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا در قیامت، ابر و باران را محاکمه کند؟ مثلاً بگوید: من فرموده بودم و نهادینه کرده بودم که در این منطقه و در این ساعت و به این مقدار ببار، چرا خلافتش را انجام دادی؟! آیا خداوند علیم و حکیم، شرح وظایف تمامی مخلوقات را نهادینه کرده است، به جز انسان؟!!

پرسش و مطلب بسیار مهمی مطرح شده است که البته هزاران سال نیز سابقه دارد؛ لذا باید گام به گام توضیح داده شود و چون این مختصر، مجال توضیحات مفصل را ندارد، پس فقط به هر عنوانی، اشاره‌ای می‌شود تا زمینه‌های مطالعات بعدی را برای ذهن مساعد نماید.

الف - در یک کنکاش علمی، باید در بکارگیری کلمات، نسبت به معنای واقعی آن دقت داشته باشیم، نه منظورهایی که در ذهن خودمان و یا گفتمانها رایج شده است! به عنوان مثال «مخلوقات آفاقی» یعنی چه؟! چرا در مثال، باد و باران آفاقی شمرده شدند؟! آیا جامدات، حیوانات و ... آفاقی هستند و انسان نیست؟! آفاق جمع افق است؛ و ممکن است به معانی گوناگونی به کار رود. به عنوان مثال: می شود گفت که وقتی به عالم هستی توجه می کنیم، یا به خود (نفس = جان = درون) توجه داریم و یا به بیرون خود؛ بنابراین تقسیم می کنیم به "آفاق و انفس" - ممکن است مقصود از افق، به معنای محل طلوع و یا بلندای چیزی باشد، مانند این که بگویید: افق عقل، افق علم.

پس خداوند متعال می فرماید که من نشانه های علم، قدرت، حکمت و مشیت خودم، و تجلی اسمای جمال و جلال خودم را در "خودشان و افق های بیرون از خودشان"، به آنها [انسان] نشان می دهم، حال خواه افق های مادی مانند خورشید، ماه و ستارگان که قابل رؤیت هستند باشد، یا افق عقلی، علمی و

«سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت، ۵۳)

ترجمه: به زودی نشانه های خود را در افقها [ی گوناگون] و در خودشان [درون، جان، عقل، قلب] به ایشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است.

بنابراین، می توانیم موجودات را به مادی و غیر مادی تقسیم نماییم، که انسان خودش مرکب از هر دو می باشد، جسمش مادی است و روح، عقل و قلبش غیر مادی؛ اما تقسیم بندی به "آفاقی و غیر آفاقی" درست به نظر نمی رسد.

ب - لفظ "دخالت"، برای خداوند سبحان و فعل [کار] او درست نیست، چرا که "دخالت" وقتی مصداق دارد که چیزی مستقل، امری مستقل، کاری مستقل و جریانی مستقل و منفکی وجود داشته باشد و دیگری در آن "دخالت" نماید. مثل داخل شدن در یک خانه، که خانه چیزبست و داخل شونده چیز دیگری است. یا دخالت در سخن، کار یا امور دیگران توسط دیگران.

حال چه چیزی وجودی مستقل و قائم به خود دارد و یا چه کاری از چارچوب خلقت و مقدرات [اندازه هایی که او گذاشته] خارج می باشد؟!

بنابراین، برای خداوند متعال، اسم و واژهی "ربوبیت" به کار می رود و پرسش اینگونه می شود که «آیا خداوند متعال، پس از خلق و مقدر نمودن - اندازه گذاشتن، همچنان مخلوقاتش را "ربوبیت" می نماید و یا خیر؟! و البته

پاسخ مثبت است. خلقت بدون ربوبیت، معنای جز فنا ندارد. خلقت بدون ربوبیت، بازی و بیهوده و پوچ است، و خداوند علیم و حکیم، منزّه (سبحان) از این کارهاست.

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (یونس علیه السلام، ۳)

ترجمه: پروردگار شما الله است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت؛ کار [آفرینش] را تدبیر می کند شفاعت گری نیست، مگر پس از اذن او؛ این است خدا پروردگار شما پس او را پرستید آیا پند نمی گیرید.

● - ادعای این که «خداوند سبحان، یکبار همه چیز را خلق نموده و مقدرات [اندازه‌های] هر چیزی را معین نموده و سپس کنار کشیده و دیگر کاری از او بر نمی آید، تا قیامت و بعثت همگان»، و به تعبیری دیگر، «یکبار خلق نموده و یکبار نیز این مجموعه را جمع می کند و قیامت را برپا می نماید و این وسط دیگری کاری ندارد و حتی خودش نیز محکوم مقدرات (اندازه‌ها) و قوانینی است که خودش خلق و وضع نموده است»؛ سابقه‌ی طولانی دارد و مستند آن، دست کم به "قوم یهود" می رسد. آنها بودند که به صورت یک اصل اعتقادی مطرح کردند که "دست خدا بسته است"؛ که البته بطلان این نظریه، هم در کلام وحی تصریح شده و هم به حکم عقل تصدیق می شود.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (المائدة، ۶۴)

ترجمه: و یهود گفتند دست خدا بسته است دست‌های خودشان بسته باد و به [سزای] آنچه گفتند از رحمت خدا دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد می بخشد و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنندیم هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت و در زمین برای فساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی دارد.

* - البته خداوند متعال، مانند انسان یا سایر جانداران، "دست یا دو دست" ندارد، بلکه همانگونه که ما می گوییم: دست رحمت، دست قدرت، دست (یا بازوی) علم و ... می فرماید: هم در اراده و مشیت دستش باز است و هم در انفاق و بخشش «يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ».

● - بنابراین، چنین نیست که خداوند علیم، حکیم، قادر و ربّ (= صاحب اختیار و تدبیر و تربیت کننده‌ی امور)، یک بار عالم هستی را بر اساس مقدراتی که خود خلق و وضع و اعمال نموده، آفریده باشد و سپس کنار بکشد تا روز قیامت!

شرح وظایف و ربوبیت

باید دقت کنیم که ذهن به هنگام مطالعه، دچار خلط مبحث نگردد. معین و تدوین نمودن "شرح وظایف" یک امر است و ربوبیت، مدیریت، اجرا، نظارت و ... امور دیگری هستند. آیا با تدوین و مکتوب نمودن شرح وظایف دولت، مجلس، ادارات، شرکت‌ها و کارخانجات، کار تمام است و سیستم به خودی خود و بدون مدیران، تدبیر کنندگان، چرخانندگان و ... کار می‌کند؟! پس، اگر خداوند متعال، بر اساس علم و حکمتش "ابر" را برای بارش خلق نمود و "باد" را برای جابجایی ابرها خلق نمود و به زمین قوه‌ی جاذبه داد و ...؛ معنایش این نیست که آنها می‌توانند بدون ربوبیت الهی، حرکت کنند و در هر نقطه‌ای اثر خود را بگذارند.

سرنوشت

حتی اگر مقصود از تعیین "شرح وظایف"، معین نمودن "سرنوشت" حتی برای یک قطره باران باشد؛ باید دقت نمود که قدمت آن در علم الهی، فرق دارد با اتفاق آن که یک "فعل" است و هر فعلی، "فاعل" می‌خواهد. بنابراین، خدایی که علم دارد، علمش را با فعلش، "معلوم" می‌سازد و تجلی می‌دهد؛ و این همان "ربوبیت" اوست که لحظه‌ای توقف ندارد.

خلقت

خلقت نیز امری نیست که یکبار، بر اساس قوانین معینی اتفاق افتاده باشد، بلکه خلقت یک امر استمراری می‌باشد. ما گمان داریم که مثلاً در دوره‌ای جامد بودیم، و سپس به نطفه تبدیل شدیم، و سپس به صورت انسان به دنیا آمدیم و یک روزی هم از دنیا می‌رویم! خیر، چنین نیست، بلکه دائماً و دم به دم در هر حال خلقت [مادی و معنوی] هستیم. دست کم در خلقت مادی خود شاهدیم که سلول‌ها به سرعت می‌میرند و سلول‌های جدید جایگزین می‌گردند و در یک لقمه نان، هزاران خلقت جدید ایجاد می‌شود تا به خون مبدل گردد و ...

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما - بی‌خبر از نو شدن اندر بقا

عمر همچون جوی نو نو می‌رسد - مستمری می‌نماید در جسد (مولوی)

ربوبیت

هر فعلی، فاعل می‌خواهد و به صرف تدوین "شرح وظایف"، هیچ فعلی بدون فاعل، صورت نمی‌پذیرد. از "حکمت‌های خلقت آب"، که می‌توان به آن "شرح وظیفه‌ی آب" نیز گفت: سیراب کردن جانداران، مرطوب نمودن هوا، تبخیر و تولید ابر و ... می‌باشد؛ اما کدامیک از این امور، بدون فاعل صورت می‌پذیرد؟! بنابراین، تمامی تحرکاتی که در زمین و آسمان‌ها و هر چه در آنهاست رخ می‌دهد، "فعل" است و "فاعل" می‌خواهد. پس "ربوبیت" می‌خواهد.

- - شاید کسی بگوید: «فاعل برای نوشتن این کتاب، یا به جوش آوردن آب، "من" هستم»، اما باید دقت نماید که این "من" خودش "فعل خداست"، و هر توان و اراده‌ای که دارد نیز "فعل خداست" و هیچ کس، و هیچ نیرویی، قائم به خودش نیست و نمی‌تواند باشد. «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».
- - ادعای «خداکاری نمی‌کند»، کاملاً سیاسی است و از سوی سران قدرت و ثروت در نظام سلطه مطرح شده و می‌شود، چرا که می‌خواهند بر انسان ربوبیت کنند! گناه اصحاب کهف این بود که می‌گفتند: ما ربوبیت شما را نمی‌پذیریم، چرا که «رَبُّنَا اللَّهُ - رَبِّ مَا اللَّهُ است». گناه مسلمانانی که در سرتاسر جهان از خانه، شهر و دیار خود اخراج شده و می‌شوند، به خاک و خون کشیده شده و می‌شوند نیز همین است که می‌گویند: «ما ربوبیت شما بر خودمان را نمی‌پذیریم، چون رب ما الله است» و البته شامل نصرت خداوند متعال می‌گردند، پس رسیدن نصرت الهی، خودش کار و فعل اوست:

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَدَّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحج، ۴۰)

ترجمه: همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند [گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند پروردگار (رب) ما الله است و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا [الله] در آنها بسیار برده می‌شود سخت ویران می‌شد و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است.

انسان و سرنوشت

انسان، موجودی منفک از سایر مخلوقات نمی‌باشد، بنابراین، مقدرات و شرح وظایف او نیز تعیین شده می‌باشد و در چارچوب و قوانین همین نظام خلقت زندگی می‌نماید.

تفاوت انسان با سایر موجودات [فرشتگان، حیوانات، گیاهان، نباتات و ...]، این است که به ایجاب موهبت "عقل"، به او "اختیار" نیز داده شده است و البته اختیارش نیز اجباری و در عرصه‌ی "انتخاب" می‌باشد، آن هم محدود.

انسان می‌تواند اختیار کند که ساعاتی از شب را بیدار و فعال باشد، اما نمی‌تواند اراده و انتخاب کند که "امشب به صبح نرسد"! آدمی می‌تواند به اختیار خود، بین آب گوارا و آب متعفن یا زهر، یکی را برای نوشیدن انتخاب نماید، اما نمی‌تواند بگوید که "چون من زهر را انتخاب کردم، اثر آب را بر من داشته باشد"! آدمی می‌تواند به اختیار خودش، آله‌های کاذب را معبود خود بگیرد و به بندگی آنها مشغول شود، و یا "ولایت و سرپرستی و دوستی" کفار و ظالمان را برای خود انتخاب کند و برگزیند، اما در نتایج و عواقب سوءاش، دیگر اختیار ندارد. نمی‌تواند بگوید: «من اسلام معاویه‌ای و یزیدی و امریکایی را ترجیح دادم و برگزیدم، تا به اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، و سعادت دنیا و آخرت برسم» - نمی‌تواند بگوید: من به انتخاب خودم، این سفیه، جاهل، متکبر و ظالم را برای مدیریت جامعه برگزیدم، تا با عقلانیت و تدبیر او، رشد نمایم!

پس، بخشی "جبر" است و بخشی "اختیار"، چنان که امام صادق علیه السلام در مورد "جبر و اختیار" فرمودند: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ، وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» - نه جبر [محض] است و نه اختیار (واگذاری محض)، بلکه امری بین این دو امر است. (اصول کافی / ترجمه مصطفوی؛ ج ۱، ص ۲۲۴)

● - بنابراین، سرنوشت آدمی، به عوامل جبری و نیز عوامل اختیاری بستگی دارد، مانند به دنیا آمدن یا مرگش جبریش از یک سو، و نیز رعایت یا عدم رعایت بهداشت و سلامت اختیاری‌اش، از سوی دیگر.

از این‌رو، شاهدیم که بخش‌های بسیار مهم و تعیین‌کننده در سرنوشت، چه در کلام وحی و چه در عقل و علم آدمی، مشروط به "اگر" می‌باشد. "اگر" باران ببارد و یا کشت آبیاری شود، محصول می‌دهد - "اگر" تحصیل علم کنید، با سواد و عالم می‌شوید - "اگر" همت و تلاش مناسب داشته باشید، مشکلات را پشت سر می‌گذارید - "اگر" نماز (صلاة) را اقامه کنید، به رحمت بیکران الهی وصل می‌شوید - "اگر" مؤمن باشید و عمل صالح نیز انجام دهید، به حیات طیبه در دنیا و فلاح ابدی در آخرت می‌رسید - "اگر" از دین خود برگردید، به خدا آسیبی نمی‌رسد، بلکه قوم دیگری را جایگزین شما می‌کند - "اگر" استغفار و توبه کنید، بخشوده خواهید شد و ...

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد صلوات الله علیه و آله، ۷)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! "اگر" خدا را [دین خدا را] یاری کنید، یاربتان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

بنابراین، بخش اعظم و تعیین‌کننده‌ای از سرنوشت‌ها، مشروط به این "اگر"ها، متغیر می‌گردند؛ مانند سرنوشت کافری که مسلمان شود و غافلی که تفکر، تعقل، توکل، توسل، دعا، استغفار، توبه، نماز، قرآن، صدقه و ... روی آورد؛ و اگر امکان این تغییر در سرنوشت وجود نداشته باشد، ارسال انبیا و اولیا علیهم السلام، نزول وحی، دعوت، تعلیم، تربیت، اراده، عمل ... و در نهایت معاد و پاداش و کیفر، همه بی‌معنا و بی‌اثر خواهند بود!

علم خدا

برخی گمان می‌کنند که چون خداوند متعال علم دارد و علمش به همه چیز از گذشته، حال و آینده احاطه دارد، پس دیگر "اختیار" نقشی در انتخاب‌ها و اراده‌ها ندارد! گمان می‌کنند که "علم خدا"، نوعی جبر را بر انسان حاکم می‌نماید! گمان دارند که تغییر جهت نیز جبری است!

این تصور درست نیست و ناشی از محدود کردن "علم" خداوند سبحان می‌باشد. خداوند متعال می‌داند که به بنده‌اش چه داده، چه توانی‌هایی دارد، چه اختیارات و یا اجبارهایی دارد، از نعمات عقل، علم، وحی، اختیار، انتخاب و ... که به او موهبت نموده، چگونه با اختیار خودش استفاده می‌کند، کدام راه را بر می‌گزیند و به چه نتیجه‌ای می‌رسد. پس، "علم" او "معلوم" می‌شود، نه این که مجبور می‌سازد.

مثال: اگر کارشناس هواشناسی، علم داشته باشد که فردا باران می‌بارد و بیارد، "علم او معلوم" شده است، نه این که علت بارش باران "علم او" بوده است و باران به خاطر علم او باریده است و یا علم او، باران را مجبور به باریدن کرده است! خیر، علل بارش باران چیزهای دیگریست، و خداوند متعال به همان علل [که آن را نیز خودش خلق نموده و قوانین مترتب بر آنها را وضع نموده] نیز علم دارد. لذا می‌فرماید: «اگر ایمان بیاورید و عمل صالح انجام دهید، به رشد، کمال و سعادت ابدی می‌رسید - و اگر کفر بورزید و به فساد و ظلم روی بیاورید، به هلاکت و عذاب می‌رسید»، یعنی هر کدام از این علل را بر گزینید، معلول خودش را دارد. و علم دارد که آدمی با اختیار خودش، کدامین را بر می‌گزیند.

● - پس خداوند متعال به همه چیز علم دارد [چرا که خودش خلق کرده است]، علمش را نیز "با خلقت و ربوبیت خود" معلوم می‌کند [تجلی می‌بخشد]؛ پس خلقت و ربوبیت الهی، انقطاع و فاصله ندارد؛ پس او همیشه "فاعل" است.



سیاسی-دی ۹۸

پرسشم در باره‌ی "فتنه" است؛ واژه‌ای که به ویژه در عرصه‌ی سیاست داخلی بسیار می‌شنویم. در آیات نوشته "فتنه شدیدتر از قتل است" - چگونه؟ لطفا توضیح دهید در ضمن چند نشانه و نمونه مربوط به فتنه را بگویید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در یک آیه فرموده که «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ - فتنه از قتل شدیدتر است / البقره، ۱۹۱» و در آیه‌ی دیگری فرموده که «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ - فتنه بزرگتر از قتل است / البقره، ۲۱۷».

الف - مطلق "فتنه"، یعنی آزمایش و امتحان. اگر چه به خاطر کمبود کلمات جایگزین، "بلا" نیز به همین معناست؛ اما کمترین تفاوتش این است که اگر آدمی به چیزی "مبتلا" شد، به آن "بلا" گفته می‌شود.

ب - نه "فتنه" به طور کلی بد است و نه بلا؛ بلکه هر کدام به دو دسته‌ی خوب و بد، تقسیم می‌شوند. در قرآن کریم، هم به نعمات الهی "بلا" گفته شده است و هم به گرفتاری‌ها.

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِي * كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ * وَلَا تَحَاضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ * وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا *» (الفجر، ۱۵ تا ۱۹)

ترجمه: اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می‌کند و نعمت می‌بخشد (مغرور می‌شود و) می‌گوید: «پروردگام مرا گرامی داشته است * و اما هنگامی که برای امتحان، روزیش را بر او تنگ می‌گیرد (مأیوس می‌شود و) می‌گوید: «پروردگام مرا خوار کرده است * [اما] چنان نیست که شما می‌پندارید؛ شما یتیمان را گرامی نمی‌دارید * و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی‌کنید * و میراث را (از راه مشروع و نامشروع) جمع کرده می‌خورید!

و هم چنین به "فتنه‌ی خوب و فتنه‌ی بد" تصریح نموده است، چنان که در یک جا فتنه را از قتل بدتر و شدیدتر می‌خواند و در جایی دیگر می‌فرماید که "اموال و اولاد" نیز فتنه هستند، یعنی محل آزمایش شما هستند، پس هر کسی که درست عمل نماید، اجر عظیم می‌برد:

«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (الأنفال، ۲۸)

ترجمه: و بدانید اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش است؛ و (برای کسانی که از عهده امتحان برآیند)، پاداش عظیمی نزد خداست!

ج - بنابراین، همگان و همیشه مواجه با "فتنه" و مبتلا به "بلا" هستند. از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام، با تفسیر همین آیه فرمودند که هرگز نگویید: «خدایا مرا به فتنه‌ای آزمایش منما»، چرا که این یعنی مرگ انسان! تا انسان زنده است، فتنه و بلا هم هست.

«لَا يَتُوكَلِّمُ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَيَّ فِتْنَةً؛ وَ لَكِنْ مِنْ اسْتِعَاذٍ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ "وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ"، وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ [سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ] يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ، لِيَتَبَيَّنَ السَّاحِطُ لِرِزْقِهِ وَ الرَّاضِي بِقِسْمِهِ، وَ إِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ لَكِنْ لَتُظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ؛ لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَ يَكْرَهُ الْإِنَاثَ، وَ بَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ وَ يَكْرَهُ انْتِلَامَ الْحَالِ» (نهج البلاغه، حکمت ۳۹)

ترجمه: کسی از شما نگوید که خداوند پناه می‌برم به تو از آزمایش. زیرا هیچکس نیست مگر آنکه، به نحوی به آزمایش گرفتار است، ولی اگر کسی خواهد که به خدا پناه جوید، از او بخواهد که از آزمایشهای گمراه کننده اش پناه دهد. خدای سبحان می‌فرماید: «بدانید که دارایی‌ها و فرزندان شما وسیله آزمایش شمایند». معنی آن است که خداوند بندگان را به اموال و اولاد می‌آزماید تا معلوم دارد که چه کسی به روزی او ناخشنود است و چه کسی خشنود. هر چند خداوند به آنها از خود آنها آگاه‌تر است، ولی برای آن است که کارهای مستحق ثواب را از کارهایی که درخور عقاب است معلوم دارد، زیرا برخی فرزند پسر را دوست دارند و آنان را از دختر خوش نیاید. بعضی بارور ساختن مال را می‌پسندند و از کاهش آن ناخشنودند.

فتنه‌ی بدتر از قتل

با توجه به نکات فوق، معلوم می‌شود که مقصود از "فتنه‌ی بزرگ‌تر و شدیدتر از قتل"، همان "فتنه‌های بد" است؛ یعنی فتنه‌هایی که برای ضرر رساندن به شخص یا جامعه ایجاد می‌شود.

معنای فتنه را دانستیم که "آزمایش" است، اما معنای "قتل" فقط همان "کشتن" می‌باشد، چنان که به جنگ، "قتال" گفته می‌شود. پس، در این آیات می‌فرماید که این فتنه‌های بد، از "کشتن" بزرگ‌تر و شدیدتر است.

مصادیق (مثال‌های)، این مضمون را می‌توانید از یک فرد شروع کنید، تا یک اجتماع کوچک، مانند خانواده - تا اجتماع بزرگ‌تر، مانند محیط کار - یا شهر، کشور، منطقه و جهان. یک قتل، آن قدر ظلم بزرگ و مضر به حال جامعه است که می‌فرماید در تورات نیز گفتیم که قتل یک نفر بدون تقصیر، مانند قتل تمام انسان‌ها می‌باشد، چنان که زنده کردن یک نفر، به مثابه‌ی زنده کردن جمیع انسان‌ها می‌باشد:

«مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»
(المائدة، ۳۲)

ترجمه: از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است و قطعاً پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان آوردند [با این همه] پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده روی می‌کنند.

● - حال می‌فرماید که "فتنه" از این قتل نیز بزرگ‌تر و شدیدتر است.

فرض کنید که شخصی، از روی غضب، حسادت، حرص، کینه یا هر علت دیگری، یک نفر از خویشانش را بکشد! هم به او ظلم کرده، هم به خودش و هم به وابستگان مقتول و جزایش در دنیا یا قصاص است و یا دیه. اما وقتی کسی به همین دلایل، دست به فتنه می‌زند؛ با دروغ، غیبت، تهمت، تمامی (سخن‌چینی)، و یا نقشه کشیدن برای بدبخت کردن کسی، سعی می‌کند که شخصیت او را تخریب کند، آبرویش را بریزد، بین او و خانواده و خویشانش اختلاف بیندازد، او را گرفتار نماید و ...؛ چه پیامدهایی دارد و ضرر و زیان فتنه‌ی او، تا کجا و حتی تا چند نسل بعد ادامه دارد و آسیبش به کل جامعه چقدر است؟!

آیا گناه کسی که تروریست است، یک یا چند نفر را می‌کشد، بزرگ‌تر است، یا گناه کسی که گروهی از مردم و یا حتی یک ملت را به جان هم می‌اندازد؟! آثار قتل یک یا چند نفر چقدر است و آثار این فتنه چقدر است و تا کجا پیش می‌رود؟!

جنگ نرم:

این قبیل از فتنه‌های بدی که فرمود از "قتل شدیدتر و بزرگ‌تر است"، به تعبیر امروز، همان "جنگ نرم" می‌باشد. یا به تعبیری روش ایجادش با جنگ نرم است.

در جنگ سخت (میدانی)، دو گروه مشخص مقابل هم صف‌کشی می‌کنند و با هم می‌جنگند و هر کدام سعی دارند که نیروهای بیشتری از طرف مقابل را بکشند، مجروح سازند و یا به اسارت بکشند. سلاح‌شان، هر چقدر

هم پیچیده باشد، باز هم یک ابزار مشخصی است. اما، در "جنگ نرم"، اصلاً مشخص نمی‌شود که دشمن کیست، در کجا تجمع دارد و یا سنگر ساخته است، با چه سلاحی، از کدام سو حمله می‌کند، چه کسانی را هدف گرفته است، و خلاصه آن که چند نفر را از پای در می‌آورد؟! حال کدام شدیدتر و بزرگ‌تر است؟! در جنگ سختی که یک طرف سپاه حق ایستاده و طرف مقابل سپاه باطل و لشکریان شیطان، اگر کسی از سپاهیان حق کشته شود، به درجه شهادت می‌رسد و البته که شهادت و خونش، سبب بیداری، هوشیاری، غیرت، استقامت و ... برای بقیه می‌شود؛ اما در جنگ نرم، هزاران هزار نفر [به ویژه از نوجوانان و جوانان] کشته می‌شوند، چرا که روح‌شان، جان‌شان، قلب‌شان و نیز فکر و ذهن و عقل‌شان هدف قرار گرفته است! هر نوع بصیرت، تشخیص و جهت‌گیری حق و مثبتی در آنها مُرده است، اما زنده هستند و مانند یک ویروس فعال، در جامعه تعامل دارند و بیماری خود را به دیگران تسری می‌دهند! حال کدام شدیدتر و بدتر است!؟

مثال:

- - ما یک جنگ هشت ساله‌ی تحمیلی، با رژیم بعث عراق داشتیم که البته تقریباً شصت کشور در جبهه‌ی او با ایران می‌جنگیدند. در طی این جنگ سیصد و سی هزار شهید دادیم و حدود سه میلیون مجروح [از جراحات سطحی گرفته، تا نقص عضو، قطع نخاع و شیمیایی]؛ اما در همان ایام، با "فتنه"ی بنی‌صدری مواجه شدیم. جاسوسی که او را با انتخاب و رأی خودمان، برمسند قدرت نشان‌دیم. البته تنها نبود، بلکه تمامی جریان‌های ضد ولایت، ضد انقلاب، ضد نظام جمهوری اسلامی و ضد مردم، حمایتش می‌کردند. بخش بزرگی از خاک کشور را به راحتی واگذار کرد، سبب ترور شهید آیت الله دکتر بهشتی و ۷۲ تن از متفکران و مجاهدان خالص گردید، ناامنی و اعتشاش و اختلافات را به ارمغان آورد و در نهایت فرار کرد! حال کدام بیشتر به ما ضرر زد و آسیب رساندند؟! حتی بسیاری از شهدای جنگ نیز به خاطر خیانت‌های بنی‌صدری بود.
- - ما همیشه با جنگ‌های داخلی [کردستان] و ترورها مواجه بوده‌ایم! حملات تروریستی کومله و منافقین در سطح خیابان‌ها، آنقدر شبیه جنایات داعش بود که معلوم می‌کند یک سیاست و یک آموزش است. در این ترورها، از شخصیت‌هایی چون مطهری، بهشتی، مفتاح، شهدای محراب، آیات عظام و ... گرفته، تا مردم عادی در کوچه و بازار هدف قرار گرفتند و جمعاً حدود ۲۷ هزار شهید ترور داریم! ما همیشه با تهدیدات امریکایی، مبنی بر حمله نظامی و روی میز بودن همه گزینه‌ها مواجه بوده و هستیم؛ اما ترور عقل، بصیرت، فهم، شعور، غیرت، احساس امنیت، اعتبار، اعتماد و ... در فتنه‌ی ۷۸ و فتنه‌ی ۸۸ چقدر بوده و هست؟! تلفات همین فتنه‌ی اخیر که بهانه‌ی گران شدن نرخ بنزین کلید خورد و زمینه را برای حمله‌ی داعش ایرانی مساعد نمود، چقدر بود؟! تلفات جانی این آشوب، در حداکثری که دشمنان بیان می‌دارند، ۱۵۰۰ نفر بوده است که البته ۱۵ درصد از آنها داعشی‌هایی بودند که در درگیری با نیروهای انتظامی کشته شدند، و بقیه‌ی کشته‌ها، از نیروهای انتظامی، بسیجی

و مردمان عادی بودند که به دست آن جنایتکاران (با قمه، تیراندازی، آتش زدن و ...) به شهادت رسیدند. اما "فتنه"ی تصاحب کشته‌ها و شهدا، جنجال سیاسی و خبری، طراحی فتنه‌ای دیگر به بهانه‌ی بزرگداشت آنهایی که خودشان کشته‌اند و ...، به مراتب شدیدتر، بزرگ‌تر و بیشتر بوده و می‌باشد.

پس، فتنه شدیدتر و بزرگ‌تر از قتل است، لذا نه تنها بصیرت و استقامت بیشتری می‌طلبد، بلکه برخورد با فتنه‌گران و سران فتنه نیز باید شدیدتر و سخت‌تر از برخورد با لشکریان نظامی جناح متخاصم در جنگ سخت (نظامی) باشد. لذا فرمود:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (البقره، ۱۹۳)

ترجمه: آنقدر با آنان بجنگید، تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین مخصوص خدا شود؛ پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.

آیا "مرگ بر آمریکا و اسرائیل و غیره" درسته یا غلط؟ چون در کتب، سایت‌ها و مولودی هم شنیدم و خوندم که در دنیا هر چه به دیگران لعن بفرستیم به خودمان بر می‌گردد و باید برای دیگران خیر بخواهیم بجای لعن! لطفا کمک کنید واقعا گیج شدم، با خیلی از دوستان در این مورد بحث کردم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

یک موقع لعن کردن، لقله‌ی زبان عده‌ای می‌شود و مرتب نسبت به خویشان، دوستان، همسایگان، همکاران ... و خلاصه همگان، می‌گویند: «خدا لعنتش کند!» خب این خوب نیست و باید ترک شود؛ اما یک موقع مسئله "لعن و شعار مرگ بر"، (چنان که در پرسش مطرح شده)، یک صف‌آرایی در مقابل دشمنان دین، دنیا، اسلام، مسلمانی و انسانیت است.

احتمالاً هنگام این ادعا که «باید به جای لعن و شعار مرگ بر، دعای خیر کنیم»، ژست روشنفکری، اخلاق، انسان‌دوستی و حقوق بشر نیز می‌گیرند!

آیا خداوند متعال که در قرآن کریم، مکرر کفار و ظالمین را لعن نموده و حتی "مرگ بر" فرموده است، و یا پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان علیهم السلام که برخی را مورد "لعن" قرار دادند، [العیاذ بالله] به خودشان بر می‌گردد؟! خداوند متعال فرمود که یک عده، مورد لعن خدا، فرشتگان و جمیع انسان‌ها هستند، آیا به خودشان بر می‌گردد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (البقره، ۱۶۱)

ترجمه: کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود!

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ
اللَّاغِنُونَ» (البقره، ۱۵۹)

ترجمه: کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند.

آیا لعن انبیای الهی علیهم السلام، العیاذ بالله به خودشان بر می‌گردد؟

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» (المائدة، ۷۸)

ترجمه: کافران بنی اسرائیل، بر زبان داوود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند! این بخاطر آن بود که گناه کردند، و تجاوز می‌نمودند.

لعن

پس، ابتدا باید بدانیم که "لعن" یعنی چه و چیست؟ آیا فحش و ناسزات، آیا اهانت و گستاخی است؟ یا "لعن" یعنی: «دور دانستن از رحمت خدا» و لعن کننده با این شعار، مواضع خودش را اعلام میدارد که چه کسانی را در ظل رحمت الهی می‌داند و چه کسانی را دور شده از رحمت [ملعون] می‌داند و البته از شدت دشمنی، دعا می‌کند که آنها، به خاطر کفر، ظلم، نفاق و جنایات‌شان، هیچ‌گاه، به هیچ وجهی، به هیچ شکلی و به هیچ اندازه‌ای، مورد رحمت الهی قرار نگیرند. مانند:

«اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ» (زیارت عاشورا)

ترجمه: خدایا لعنت کن نخستین ستمگری را که بزور گرفت حق محمد و آل محمد را و آخرین کسی که او را در این زور و ستم پیروی کرد.

اگر دقت نماییم، ما در فرهنگ و اعتقادات اسلامی، لعن را از خداوند متعال می‌خواهیم، چرا که می‌دانیم "رحمت و لعنت"، از جانب اوست. البته کفار، ستمگران، جانپان و فاسدان نیز شما را مورد "لعن" خودشان قرار می‌دهند، یعنی از هرگونه رحمتی که از جانب خودشان باشد، دور می‌دارند و البته در عمل شعار "مرگ بر" سر می‌دهند و شما را می‌کشند!

مرگ بر امریکا، انگلیس، اسرائیل

شعار «مرگ بر امریکا - مرگ بر انگلیس و مرگ بر اسرائیل و هم پیمانان و متحدان و نوکران آنها»، نه تنها ریشه در عقل، شعور، منطق و غیرت انسانی و ملی ما دارد، و نه تنها گواه بر بصیرت ما در دوست شناسی و دشمن شناسی [تولا و تبرا] دارد، و نه تنها بیانگر موضع‌گیری بر حق ما، علیه دشمنان اسلام، مسلمانان، هموطنان و جمیع انسان‌ها دارد، بلکه ریشه‌ی اعتقادی در قرآن مجید نیز دارد. به غیر "لعن"ها، شعارهای "مرگ بر" که خداوند متعال در قرآن کریم می‌دهد، در واقع تعلیم به ماست، وگرنه جان‌ها همه در ید اوست. این "مرگ بر"های قرآن

کرم، یعنی شما باید چنین نگاه، موضع و شعاری داشته باشید، البته نه فقط در زبان، بلکه در شعور (شناخت)، زبان و عمل.

- - چه فرقی است بین "امریکا، انگلیس، اسرائیل و سایر جانیان عصر ما و عملکردهایشان، با اصحاب اخدود" در اعصار گذشته، که مثل ماندهای بسیاری نیز داشته و دارند؟!

«فُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» - **مرگ بر** شکنجه‌گران صاحب گودال آتش (آدم سوزان در خندق)

«النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ» - آتشی عظیم و شعله‌ور (مایه‌دار و گیرانه‌ی انبوه)

«إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» - هنگامی که در کنار آن (بر بلندای آن) نشسته بودند.

«وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ» - و آنچه را با مؤمنان انجام می‌دادند (با خونسردی و قساوت) تماشا می‌کردند.

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» - و از آنان عیبی انتقام‌آور نگرفته بودند، جز اینکه (آنان) به خدای عزیز ستوده ایمان آوردند. [به گناه خداپرستی و نپذیرفتن الوهیت و ربوبیت کفار، سوزانده می‌شدند].

- - حال آیا آن چه امریکا، انگلیس، متحدان اروپایی، نوکرانی عربی و اسرائیل، علیه مسلمانان انجام داده و می‌دهند، بدتر، شدیدتر و فراگیرتر از آدم‌سوزی توسط "**اصحاب اخدود**" نمی‌باشد؟!
 - - آیا آتش بمب‌های معمولی، الکتریکی، نوترونی، شیمیایی، خوشه‌ای و نیز انواع موشک‌ها و ... فراگیرتر و سوزانده‌تر از خندق‌های آتشین اصحاب اخدود نیست؟ و آیا خود با کمال قساوت، وقاحت، خونسردی و حتی خوشحالی، نظاره‌گر جنایات خود نیستند و به خود و یکدیگر تبریک نمی‌گویند؟! پس: «فُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» - مرگ بر این آدم‌سوزان».

- - نمی‌خواهیم به تاریخ جنایات انگلیس و امریکا علیه مسلمانان و تمام بشریت، طی چند قرن گذشته اشاره نماییم و جنایات رژیم اشغالگری که با ترور (مثل داعش) به قدرت رسید و سرزمین‌های فلسطینیان را غصب کرد، آنها را اخراج نمود، پناهگاه‌هایشان را بمباران کرد و ... اشاره نماییم؛ بلکه یک مرور سطحی به نسل‌کشی مسلمانان جهان، طی همین ۴۱ سال اخیر، برای هر گونه داوری، با هر مقدار اغماض، تسامح و تساهل، کفایت که "**اصحاب اخدود**" در عصر خودمان را بشناسیم و علیه آنها، در منطق، زبان و عمل، شعار "**مرگ بر**" سر دهیم.

در این مدت، از غرب [بوسنی] گرفته تا شرق [میانمار]، نسل‌کشی کردند؛ زنان و کودکان را قتل عام کردند؛ حتی جنین‌ها را در آوردند و به سیخ کشیدند و کباب کردند؛ از سوزاندن مردم و حتی کودکان لذت بردند و خانه‌ها، کاشانه‌ها و مجالس عزا و عروسی را به آتش کشیدند و زیرساخت‌هایشان را چنان نابود کردند که تا پنجاه سال دیگر نیز قابل بازسازی نمی‌باشد! پس، «فُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» - خدا لعنت‌شان کند و مرگ بر آنان.

دعا

حال آیا به جای صف کشی در مقابل دشمن، مقابله، مبارزه، شدت عمل، استقامت و نیز دعا برای نابودی این سفاک‌ها در قالب "لعن و شعار مرگ بر"، برویم یک گوشه‌ای بنشینیم و برای خیر آنها دعا کنیم؟! و بترسیم که اگر آنها را [حتی فقط در زبان] لعن نماییم، به خودمان بر می‌گردد؟! خب اگر اینقدر نادان، سفیه، بی‌بصیرت و بی‌غیرت باشیم که این جنایات حق‌مان می‌شود!

● - آیا دقت کرده‌اید که در فضای مجازی و به ویژه در سال‌های اخیر، چه جوی راه انداخته‌اند که چرا شما به "ابن ملجم، معاویه، یزید، شمر، خولی و سایر جانیان در تاریخ اسلام" لعن می‌کنید، آنها نیز انسان هستند و ...؟! البته دل‌شان نه برای ما لعن‌کنندگان سوخته است و نه برای شمر و خولی؛ بلکه می‌خواهند تلطیف قلوب نسبت به دشمن را از ریشه آغاز نمایند تا دل‌ها نسبت به دشمنان امروزی نرم و لطیف شود و در مقابل تجاوزات و جنایات آنان، موضع خصمانه نگیرد!

بنابراین، نه تنها به عنوان "اعلام موضعی که مبین فهم، شعور و انسانیت" است، بلکه به عنوان یک "ذکر" مقبول، ارزشمند و مؤثر، لعن و شعار "مرگ بر امریکا، انگلیس، اسرائیل و سایر جانیان" را همیشه فریاد می‌زنیم، وگرنه دشمن شما، به مرگ شما، عمل می‌کند و البته شعار هم می‌دهد که "خوب کردیم و اگر تسلیم نشوید، بیشتر می‌کشیم"!



گوناگون-دی ۹۸

چرا برای نزدیکتر شدن ظهور امام زمان علیه السلام، باید از ولی فقیه باید پیروی کنیم؟ آیا ولی فقیه نایب امام زمان علیه السلام است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

نه فقط برای تعجیل در ظهور ایشان، بلکه برای مسلمانی نیز باید تابع فقه اسلامی، فقیه و ولی فقیه بود؛ و نه فقط ولی فقیه، بلکه تمامی فقها و دانشمندان علوم دینی که اهل تقوا نیز می باشند، جانشینان پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام می باشند، منتهی در درجات متفاوت.

الف - دقت شود که بخشی از دین، اصول عقاید است که تقلید در آن جایز نیست و هر کسی باید به اندازه‌ی ظرفیت خود، تحقیق کند و اصول دین برایش [به لحاظ عقل و علم] به اثبات برسد. پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، حتی از آن پیرزن ریسنده که گفت: خدای من الله واحد است، پرسیدند: «از کجا دانستی و فهمیدی؟!» که او به چرخ و چرخاننده (برهان حرکت و محرک) استدلال نمود.

اما، بخش دیگر دین، احکام است، یعنی همان "شریعت - قوانین و فقه". خوب، حال چه باید کرد؟ آیا همگان بروند دو یا سه دهه درس فقه بخوانند و مجتهد شوند؟! مثل این است که گفته شود: «همگان باید فقط در رشته‌ی حقوق، آن هم در حد دکتری، تحصیل نمایند!» لذا فرمود: «یک عده ضمن تلاش برای تقوا و خودسازی، تحصیل فقه کنند و دیگران در فقه، از آنان تقلید نمایند». چنان که یک عده در پزشکی، مهندسی و علوم دیگر متخصص می گردند و مابقی به آنها رجوع می کنند.

● - بنابراین، یک مسلمان در اصول دینش، از پیامبر و امام علیهم السلام، قرآن و سایر کتب و معلمان علم می آموزد، اما از هیچ کسی [حتی از اهل عصمت علیهم السلام]، تقلید نمی نماید، اما در فروع دین، یا همان احکام و فقه، یا باید خودش مجتهد و فقیه شود و یا باید از فقیه تقلید و پیروی نماید.

ب - اصل "ولایت فقیه"، خودش ریشه در "فقه" دارد؛ یعنی چون "ولایت فقه اسلامی = احکام الهی" را نسبت به ولایت قوانین شرق و غرب و مکاتب بشری و حقوق من درآوردی بشر پذیرفتیم، پذیرش "ولایت فقیه"، اجتناب ناپذیر می‌گردد. و اگر فقه و قوانین آنها را بپذیریم، ولایت آنان را نیز خواهیم پذیرفت.

ج - "ولایت فقیه"، امری نیست که تازه حادث شده باشد. شیعیان در گذشته نیز می‌دانستند که باید در احکام [چه باید کردها و چه نباید کردها]، به فقیه رجوع نموده و از او تبعیت نمایند، چنان که واجب است هر کسی که خودش مجتهد نیست، مرجع تقلیدی فقیه داشته باشد و از او تبعیت نماید، این یعنی همان "ولایت فقیه". مگر می‌شود کسی حقوق را قبول داشته باشد، اما از حقوقدان تبعیت ننماید، یا علم پزشکی را قبول داشته باشد، اما به پزشک رجوع ننماید.

د - آن چه که برای برخی جدید به نظر می‌رسد و پس از چند قرن [از شیخ مفید و فقها و محدثین قرون بعدی]، دوباره توسط امام خمینی رحمه الله، مورد توجه و تدریس قرار گرفت، گستره‌ی فقه اسلامی، در عرصه‌ی "حکومت" می‌باشد.

● پرسش این است که آیا در اسلام، احکام هر چیزی و هر کاری [از طهارت شخصی گرفته تا ازدواج و تجارت ...] تبیین و ابلاغ شده است به غیر از "قضا و حکومت"؟! آیا اسلام عزیز که یک دین الهی می‌باشد، ناقص و سکولار است و دین را از سیاست جدا کرده است؟! آیا خداوند سبحان، علیم و حکیم فرموده که شما فقط به عبادات شخصی و گاه جمعی من بپردازید، اما حکومت، سیاست، مملکت‌داری، قضاوت، اداره‌ی جامعه، تصمیم برای مقدرات یک ملت [جنگ، صلح و سایر تعاملات سیاست داخلی و خارجی ...] را به دیگران بسپارید تا بر اساس قوانین خود و آن چه میل خودشان است عمل نمایند؟! اگر قائل بودیم که خیر، خداوند متعال حکیم است و برای هر چیزی و هر کاری و هر حرکت و تعاملی - از جمله سیاست، حکومت و قضا - قانون وضع کرده است؛ پس دامنه‌ی فقه اسلامی، حکومت را نیز قرا می‌گیرد؛ لذا اگر در جایی [هر چند به کوچکی یک قصبه]، حکومت اسلامی استقرار یافت، حتماً باید یک "فقیه" در رأس آن حکومت قرار گیرد تا بر اساس فقه اسلام حکومت نماید.

پس، بر اساس فقه اسلام، تبعیت از آن فقیه، **در احکام حکومتی**، بر همگان و حتی بر سایر فقها واجب می‌شود و در سایر احکام، هر کسی از فقیه مرجع تقلید خود تبعیت می‌نماید. به این می‌گویند: «ولایت فقیه».

تعجیل در ظهور

برای تعجیل در ظهور، همگان باید در افزایش معرفت (شناخت) و نیز استحکام ایمان و شدت تقوای خود بکوشند - همگان باید به کسب اخلاق و فضایل انسانی که در قرآن کریم، احادیث و سنت اهل عصمت علیهم

السلام، به صورت نظری و عملی، تعلیم شده، اهتمام ورزند - باید هر کسی برای خودش و دیگران، "بصیرت‌افزایی" نمایند - باید همیشه و البته به موقع، در صحنه حاضر باشند - باید قابلیت ظهور، قیام و انقلاب جهانی را در خود ایجاد نمایند - باید تبعیت کامل از "ولایت و امامت" را تمرین نمایند. چنان که امام زمان علیه السلام، ضمن دعا برای توفیق شیعیان فرمودند: علت طولانی شدن غیبت، همین مواضع و اعمال نکوهیده‌ی شیعیان می باشد.

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا، وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا بِمَا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ.» (احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۵)

ترجمه: اگر شیعیان ما که خداوند توفیق طاعت‌شان دهد، در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند، همدل می شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می گشت، دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما. پس علت مخفی شدن ما از آنان، چیزی نیست جز اخباری که از کردار ناپسند ایشان به ما می رسد و ما توقع انجام این کارها را از آنان نداریم.

نکات:

در این فراز از بیانات حضرت امام مهدی علیه السلام، به چند نکته باید توجه بیشتری نمود:

۱- به محض آن که نام "شیعیان" را می آورند، ابتدا آنها را دعا می نمایند که توفیق اطاعت یابند؛

۲- نمی فرمایند که شیعیان، ما را نمی شناسند، یا وفادار به عهد خویش نیستند، بلکه می فرمایند: «اگر قلوب شیعیان ما، در این وفای به عهد، اجتماع می کرد»، یعنی همان "وحدت" و ضرورت آن برای تعجیل و واقع شدن ظهور.

۳- می فرمایند: «اگر چنین وحدتی ایجاد شود، یمن دیدار ما به تأخیر نمی افتد و در سعادت دیدار ما تعجیل می شود»؛ یعنی ظهور می رسد.

۴- هر دیداری نیز ارزشمند و پرفایده نمی باشد، چنان که بسیاری پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان علیهم السلام را از نزدیک دیدند، حتی با آنها گفتگو نمودند و ...؛ اما نه تنها هدایت نیافتند، بلکه برخی به دشمنی نیز برخاستند! بنابراین، دیداری مفید است که مبتنی بر "معرفت و صدق" باشد. هم شناخت و ایمان باید باشد، هم عمل فرد و جامعه، آن را تصدیق نماید.

●- بنابراین، کسی که اسلام را قبول دارد، فقه اسلام را قبول دارد - و کسی که فقه اسلام را قبول داشته باشد، آن را تجزیه نمی کند و نمی گوید که احکام طهارت، غسل حیض و نفاس و جنابت، احکام نماز و روزه و ...، در اسلام هست، اما احکام سیاست، قضا و حکومت در اسلام نیست - هرگز نمی گوید: نماز واجب است، اما

حکومت اسلامی واجب نیست [چه رسد که مانند برخی بگوید: تا ظهور حضرت حرام است!] - و بالاخره کسی که دین و سیاست را جدا نمی کند و می داند که دامنه‌ی فقه اسلامی، عرصه‌های سیاست و حکومت را نیز تحت پوشش دارد، "ولایت فقه و ولایت فقیه" را می فهمد و تبعیت می نماید.

در پاسخ به "چرا نماز نمی خوانی؟" می گوید: خدا که می دانست من گناهکار خواهم شد، می توانست مرا به این دنیا نیاورد تا به جهنم بروم، چرا شیطان را آفرید و...؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

آیا این پاسخ «چرا نماز نمی خوانی است»؟! مثل این است که به کسی بگویید: «چرا چتر برنداشتی»؟! او بگوید: «اصلاً چرا باران می بارد و چرا من اینگونه آفریده شده‌ام که زیر باران خیس می شوم»؟!

چرا نمی پرسد: «خداوند علیم، حکیم، عادل و رحمان و رحیم، چرا بهشت را آفرید و مرا نیز بگونه‌ای آفرید و هدایت نمود که به بهشت بروم»؟!

گاهی توجه مقدماتی به نکاتی، بسیار لازم‌تر خود پاسخ می باشد، مانند:

● - برای کسی که بدون شناخت، علم، مطالعه، پرسش، پاسخ و تفکر، موضع‌گیری می نماید، هیچ پاسخی فایده ندارد. چنان که برای تکذیب و حیانت قرآن کریم، شبهات و بهانه‌های بسیاری مطرح می کردند و می کنند، اما خداوند متعال، ضمن دلایل و براهین اقامه شده، فرمود: اگر یک کتاب مجسم از آسمان بفرستم که همه ببینند از آسمان آمده است، باز هم کسی که نخواهد، نمی پذیرد:

«وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذَيْنِ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (الأنعام، ۷)

ترجمه: و اگر نوشته‌ای [مکتوبی] در ورقی بر تو نازل می کردیم، و آن را با دستانشان لمس می کردند، قطعاً (باز هم) کافران می گفتند: این جز جادویی آشکار نیست.

● - منکران و معارضان حق، در عین حال که علم و اطلاعی ندارند، در یک لاک به ظاهر علمی فرو می روند تا بی اطلاعی خود را پوشش دهند! چنان ژستی به خود می گیرند که دیگران گمان می کنند که او انسان عاقلی هست و اگر مطلبی با دلایل عقلی و علمی به آنها بیان شود، حتماً می پذیرد! چنان ژست علمی می گیرند که خداوند سبحان فرمود: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ - گمان می کنی که اکثرشان [سخن حق] را می شوند و یا تعقل می کنند / الفرقان، ۴۴»، ولی چنین نیست.

این ژست عقلی و علمی از یک سو و دلسوزی مسلمانان و مؤمنان نسبت به آگاهی و هدایت خود و دیگران از سوی دیگر، سبب می شود که آدمی گمان نماید: «آن مخالف یا معارض، هیچ مشکل دیگری ندارد، بلکه

اطلاعاتش کافی نیست و اگر ما بتوانیم مطلبی را درست و متقن بیان نماییم، حتماً مشکل‌شان برطرف شده و می‌پذیرند!» در حالی که اصلاً چنین نیست؛ چنان که سخن انبیا و اولیای خدا را نیز نپذیرفتند و در مقام انکار و تکذیب، یا گفتند: «سخن پیشینیان است»، یا گفتند: «از خودش بافته»، و یا گفتند: «سحر و جادو است»!

● همگان می‌دانند که ما یک "توضیح المسائل" داریم که حاوی احکام الهی و برگرفته از فتاوی مراجع تقلید می‌باشد؛ اما یک "توجیه المسائل" نیز داریم که مجتهد آن خود شخص است و می‌تواند هر ایراد خود را به گونه‌ای توجیه کند و اگر نشد، گناهِش را گردن دیگری بیندازد؛ چنان که ابلیس لعین، پس از آن که توجیهاتش مقبول واقع نشد، ایراد خودش را متوجه خدا کرد و گفت: «رَبِّ بِمَا أَعْوَيْتَنِي - پرودگارا، همانگونه که تو مرا اغوا کردی (فریب دادی)» من نیز چنین و چنان می‌کنم! البته دقت شود که بازهم نتوانست اختیار و اراده‌ی خود را تکذیب نماید.

* متأسفانه اینگونه موضع‌گیری ظالمانه، در انسان هم برزو می‌کند، حال چه علیه یکدیگر و چه حتی علیه خداوند سبحان! انسان ظالم، وقتی نمره‌اش بیست می‌شود، می‌گوید: «بیست گرفتم» و وقتی صفر می‌شود، می‌گوید: «فلان فلان شده صفر داد!» لذا هر گاه موفق می‌شود، اندیشه‌اش قارونی می‌شود و می‌گوید: «همه از علم، تلاش، زحمت و هنر سرینجه‌ی خودم بود»، و هر گاه شکست می‌خورد، می‌گوید: «نمی‌دانم این چه سرنوشت و تقدیری است که خدا برایم رقم زده است»؟!

* بنابراین، زیاد هم به دنبال ارائه‌ی مباحث عقلی و علمی، و ارائه‌ی دلایل محکم و براهین متقن، برای هر کسی که به نوعی حق را انکار می‌کند نباشید؛ چرا که او اصلاً منتظر و طالب این مباحث نیست؛ بلکه باید وی را متوجه ایرادها و نواقص خودش و انحراف مواضعش نمود.

پاسخ:

اما، در عین حال این یک پرسشی است که به شکل‌های گوناگون [به ویژه در فضای مجازی] مطرح می‌شود و باید پاسخ داد. باید دانست.

الف - "علم" هیچ کسی، دلیل بر عمل خودش و یا دیگران نمی‌شود. چنان که آدمی به خوبی کارهای بسیاری علم دارد، اما انجام نمی‌دهد و به بدی کارهای بسیاری علم دارد، اما انجام می‌دهد!

خداوندی که خلق می‌نماید، حیات می‌بخشد، می‌میراند، دوباره زنده می‌کند و قیامت را برپا می‌سازد، به تمامی این امور "علم" دارد، اما "علت برپایی معاد"، این نیست که چون او علم دارد، پس معاد به ناچار برپا می‌شود! بلکه قیامت، از اراده و مشیت خداوند علیم، حکیم، مالک، ربّ، قادر، عادل و رحمان و رحیم می‌باشد.

* آیا اگر کارشناس هواشناسی بداند که فردا باران می‌بارد، علت بارش باران، علم اوست؟!

*- آیا اگر مهندس معماری بگوید: «پی‌ریزی و بنیان این ساختمان اصولی نیست و با یک زلزله‌ی سه تا چهار ریشتری فرو می‌ریزد و بنیان آن ساختمان دیگر، اصولی و محکم است و مقابل یک زلزله‌ی هفت ریشتری نیز مقاومت دارد»، علت سستی این و استحکام آن، علم اوست؟!

بنابراین، علم خداوند متعال به گذشته، حال و آینده‌ی بندگانش، علت تامه برای انجام فعل از سوی آنان نمی‌باشد؛ وگرنه نیازی به عقل، شعور، وحی، هدایت تشریحی و ... نبود.

ب - فرض کنید به کسی قصد رانندگی در سفر با خودرو را دارد، بگویید: «نقشه‌راه این است - این مسیر پستی و بلندی دارد - علامات راهنمایی نیز دارد، پس خیلی مراقب باش که از مسیر خارج نشوی و نسبت به قوانین و علامات بی‌توجه نباشی، وگرنه به دره سقوط خواهی کرد!»؛ سپس او بگوید: «اصلاً خدا چرا کوه و دشت و دره را آفرید - مهندسین راه‌سازی، چرا جاده را در چنین مسیری احداث کردند - و خودرو سازان، چرا برای خودرو فرمانی گذاشته‌اند که هدایتش به دست خودم است و ...!»!

فرض کنید که به کسی بگویید: «قدر نعمت عقل، قلب و اعضایت را بدان و ناشکری نکن. این دست تو برای این است که به فرمان عقلت که به نور علم می‌بیند و با هدایت وحی، ابزار رشد تو باشد تا با آن کارهای خوب انجام دهی و به کمال انسانی خود برسی؛ پس مبادا سرقت کنی، یا کسی را مورد ضرب و شتم قرار دهی و یا ...»؛ سپس او بگوید: «اصلاً خدا چرا به من عقل، چشم و دست داد که من با آن سرقت کنم؟! پاسخ در یک کلمه این است که به جای محکوم کردن هر چه هست، «سرقت نکن!»!

ج - حال یکی می‌خواهد خداوند متعال را بندگی نماید و عقلش را کلاً تعطیل کرده و مطیع هوای نفس خودش گردد، نماز نخواند و یا دیگر احکام «بایدها و نبایدها» را رعایت ننماید؛ برای توجیه این خطای خود می‌گوید: «اصلاً خدا چرا مرا آفرید، چرا دنیا و آخرت را آفرید، چرا بهشت و جهنم را آفرید و ...؟! آیا گمان می‌کنید که او مشکل علمی دارد و به دنبال پاسخ است؟!»

دانای افلیج:

فرض کنید که انسانی، نه تنها عقل، علم، گوش و چشم دارد، بلکه دانشمند نیز هست، اما دو پای او فلج است و در ساختمانی روی یک صندلی نشسته است. حال حادثه‌ای رخ دهد و شما مرتب به او بگویید: «آقا، آتش سوزی شده، زلزله شده، از اینجا بلند شو و برو، تو باید با سرعت این محل را ترک نمایی، وگرنه زیر آوار می‌مانی و یا می‌سوزی ...!»! خب، او همه‌ی اینها را خودش نیز می‌داند، منتهی پای رفتن ندارد، چون فلج شده است! پس "علم و عمل" جدای از هم هستند.

آدم گناهکار، فلج می‌شود، قدرت عمل از او گرفته می‌شود، فاقد ابزار لازم برای عمل می‌گردد، نه این که "نمی‌داند و پاسخ مستدل و متقن می‌خواهد تا بداند!"

● - کسی که به جای "لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ" - الهی جز تو نیست، تو منزّه و مبرایی، منم که به خودم ظلم کردم / "گفتن، برای توجیه خطاها و گناهانش خداوند سبحان را متهم و محکوم می نماید، به وجود خداوند سبحان علم دارد، اذعان و اقرار می نماید. اگر وجودش را نشناخته باشد و قبول نداشته باشد که او را متهم نمی سازد.

بنابراین، هیچ چیزی جز تکبری آمیخته با غفلت و بندگی هوای نفس، عامل بازدارنده‌ی او برای اطاعت نمی باشد.
نکته:

یکی عقل درستی ندارد، دیگری علم کافی ندارد و نمی داند، آن یکی غفلت می ورزد، دیگری مرتکب گناهی می شود و ...؛ اما کسی که خداوند متعال را متهم و محکوم می سازد، در واقع به جنگ او می رود، یعنی با او خصومت، عناد و لجاج می ورزد!

علم خداوند متعال:

علم خداوند متعال، محدود به آخر کار و این که چه کسی به بهشت می رود و چه کسی به جهنم می رود نمی باشد؛ بلکه، هم بندگان خود را می شناسد و هم به احوال آنان آگاه است و هم هدایت می نماید؛ هم مهلت می دهد و هم می بخشد. او می داند که به بنده اش از عقل و شعور و فهم چه داده، می داند که به او وحی داده و امام نیز برایش قرار داده، می داند که به او قوه اختیار و انتخاب داده، می داند که راه رشد را از راه گمراهی برایش معین نموده، ... و نیز می داند که بنده اش چگونه از این نعمات استفاده می کند و یا آنها را به هدر می دهد و در هر حالتی، به چه نتایج می رسد. مضافاً بر این که بندگان را نیز از این نتایج و عاقبت ها آگاه نموده تا طریق هدایت را بیمایند. و هم چنین می داند که هر چند باب استغفار و توبه را باز گذاشته و پذیرش آن را تضمین و وعده نموده، باز هم برخی از روی استکبار، نه تنها باز نمی گردند، بلکه گردنکشی هم می کنند!

حالا یکی دوست ندارد هدایت و رشد یابد، می گوید: «چرا خدا جهنم را آفرید، و چرا مرا آفرید که به جهنم بروم؟ او که می دانست من گناه می کنم»؟! پاسخش این است که خداوند رحمان و رحیم، بهشت را نیز آفریده، شما گناه نکن و اگر کردی استغفار و توبه کن، مسیر هدایت را پیش گیر و به بهشت برو؛ مگر مجبوری که راه جهنم را بیمایی و این همه به هر چه هست ایراد بگیری؟! خودت را اصلاح کن.

با چه روش هایی می توان به یک کودک دبستانی، فلسفه نماز خواندن را توضیح داد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به یک دبستانی، اقامه‌ی نماز، حتی به شکل صوری نیز واجب نیست، چه رسد به دانستن "فلسفه‌ی نماز".

سن تکلیف [دختر ۹ سال و پسر ۱۵ سال]، یعنی انسان در این سن، به آغاز بلوغی رسیده است که می‌تواند درک درستی بنماید و به حدی از رشد رسیده است که خالقش او را چه در معارف و چه در احکام، مخاطب قرار می‌دهد. می‌فرماید: «ای بنده‌ی من! مرا بشناس، مرا دوست داشته باش، به من ایمان بیاور، مرا پرست، جز مرا بندگی نکن، به معاد و روز ملاقات ایمان بیاور ... نمازت را برپادار، پاکی و طهارت را پیشه کن، چنین بکن و چنان نکن!»

اما در عین حال، ممکن است که یک کودک نیز پرسد: «برای چی باید نماز بخوانیم؟! و البته که باید پاسخی درست، اما متناسب با سن و فهمش به او داد.

الف - ابتدا بسیار دقت نماییم که آیا ما خودمان، فلسفه‌ی نماز را، حتی به حد خودمان می‌دانیم؟! بدیهی است که اگر ندانیم، نمی‌توانیم به دیگران بیاموزیم، و اگر بدانیم [هر چند مختصر]، می‌توانیم آن را در بیانی کودکانه، به فرزندان خود و یا سایر کودکان بیاموزیم، چنان که از حقایق، لطایف، ارزش‌ها و ضد ارزش‌های دیگر با او سخن می‌گوییم تا از آگاهی‌های لازم برخوردار گردیده و خوب تربیت شود. به عنوان مثال: بسیار از خوبی و ضرورت مهربانی، احترام بزرگتر، راست‌گویی، تمیزی، خوش اخلاقی و ...، با او سخن گفته‌ایم و می‌گوییم و او نیز به خوبی درک می‌نماید؛ پس راجع به خدا، قیامت و یا نماز نیز می‌توانیم با او به گونه‌ای سخن بگوییم که درک نماید.

ب - بدیهی است که یک کودک، قبل از آن که با عقل و علمش به حقایقی برسد و آنها را درک نماید، با قلبش متوجه هر چیزی می‌شود؛ و قلب یعنی "محبت". چنان که یک کودک از جابگانه، مقام و برکات پدر و مادر و یا سایر اعضای خانواده، چیزی نمی‌داند، اما آنها را دوست دارد، لذا تبعیت نیز می‌نماید. بنابراین، منشأ، سرآغاز، علت رویکرد مثبت و سبب انگیزه، نه فقط برای کودکان، بلکه برای بزرگسالان نیز همان "محبت" می‌باشد.

به عنوان مثال: شاید به نظر بسیار ساده و کودکانه به نظر آید که به یک کودک، به زبان کودکانه و متناسب با سنش بگوییم: «خدا ما را خیلی دوست دارد - ما نیز خدا را خیلی دوست داریم - پس وقتی آدم کسی را بسیار دوست دارد، همیشه او را یاد می‌کند و اگر بزرگتر بود، حرفش را گوش می‌دهد، چون او خیرخواه است، و همیشه از خوبی‌های او تشکر می‌نماید و ...»؛ اما اگر دقت کنیم، می‌بینیم که این همان کلام خداوند متعال به انبیا و رسولانش می‌باشد.

به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: همانا! من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا پرست و نماز را برای یاد من برپا دار.

و به پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله فرمود:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببامرزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

بنابراین، از کلام وحی آموختیم که فلسفه و حکمت اصلی نماز، همان "یاد" اوست که با ارتباط با او و چنان که خودش فرموده محقق می گردد، و نیز آموختیم که ریشه و اصل، همان "محبت" است و آن چه سبب تبعیت اختیاری و ارادی می گردد نیز "محبت" است و نتیجه ی محبت نیز محبت متقابل است و البته که وقتی خداوند رحمان و رحیم، بنده اش را دوست داشته باشد، تمامی گناهانش را نیز می بخشد.

● - پس فلسفه یا یک حکمت "نماز" برای بزرگسال و کودک، یک چیز است، چنان که دوست داشتن خدا

برای هر دو قشر یک چیز است؛ منتهی کودک، هم علمی ندارد، هم قوای عقلانی و فهم او هنوز به رشد مطلوب نرسیده است، و هم درک او از مفاهیم و کلمات ضعیف است، لذا همین مطالب، با بیان کودکانه و قابل فهم او، به او منتقل می گردد، اما بزرگسال، به ویژه اگر دانشمند باشد، صدها جلد کتاب معرفتی، اخلاقی، عرفانی، فلسفی و ...، در باره ی همین دو موضوع "یاد و محبت" و در واقع "یادِ محبوب" می نویسد.

● - از فلسفه های نماز، ارتباط و اطاعت از بزرگتر و سرپرستی است که آدمی را دوست می دارد و خیر او را می خواهد؛ همان که در ادبیات قرآنی به آن "ولایت و ولایت پذیری" گفته می شود.

بزرگسالان، گاه گرفتار جهل و تکبر خود می گردند؛ اما کودکان معنا و اهمیت "سرپرستی مهربانانه و خیر خواهانه" را به خوبی درک و فهم می نمایند. لذا می توان با همان کلام و لحن مناسب با سن او، توضیح داد که خداوند متعال بزرگتر ما و همگان است [الله اکبر]، ولیّ و سرپرست خیرخواه ما می باشد، پس هر چه فرمان داده به نفع ماست، پس باید اطاعت کنیم. در ضمن باید قدردانی و تشکر نماییم و نماز تمامی اینهاست.

● - دقت نماییم که "تشویق" چه برای بزرگسال و چه برای کودک، اثرات بسیاری در ایجاد و تشدید انگیزه دارد، چنان که خداوند متعال به بندگان مؤمنش، وعده ی نیکوها در زندگی دنیوی و اخروی داده است.

اما، ورود مشوقانه به یک مطلب، باید از همان راه و دری باشد که مخاطب آن را دوست دارد و نه راه و دری که آن را دوست ندارد، هر چند به حق باشد. فرض کنید که کسی قایق سواری را دوست نداشته باشد و یا از کوهنوردی وحشت داشته باشد و دیگری به او بگوید که اگر درس هایت را خوب بخوانی و یا فلان کار را خوب انجام دهی، تو را به قایق سواری و یا کوهنوردی می برم!

خاطره:

در سال‌های نخستین انقلاب، دعوت شدم تا به مناسبتی در یک مدرسه راهنمایی دخترانه، سخنرانی نمایم. این دختران نوجوان که به گفته‌ی مدیران، از این جلسات خوش‌شان نمی‌آمد، بسیار استقبال نمودند و از مدیر خواستند که این جلسات ادامه یابد؛ و خلاصه کار به هفته‌ای یک جلسه رسید. روزی مدیر و مربی پرورشی که خانم‌های مؤمنه، محببه و محترمه‌ای بودند، مرا به دفتر خواستند و گفتند: «حال که این بچه‌ها اینقدر شما را دوست دارند و به حرف‌های شما گوش می‌دهند، از آنها بخواهید که در بیرون مدرسه، حجاب‌شان را بیشتر رعایت کنند!»

گفتم: «هرگز نخواهم گفت». خیلی تعجب کردند و علت را جویا شدند، گفتم: «من دارم از اصولی با آنها صحبت می‌کنم که ندای قلب و فطرت و نیز تصدیق عقل آنان است و به همین دلیل خوش‌شان آمده، بعد شما از من می‌خواهید که ناگاه وارد فروع شوم؛ آن هم حجاب که حالا زیاد هم خوش‌شان نمی‌آید. به قول شهید بهشتی رحمه الله علیه، خطاب به چند پیشنهاد از سوی مدیران بانکی: «ما داریم زیرساخت یک ساختمان را طراحی می‌کنیم و شما می‌گویید که پنجره‌اش را کجا بگذاریم بهتر است» لذا اجازه دهید که ابتدا اصول تفهیم و حل شود؛ این که حل شد، فروع نیز حل خواهد شد ان شاء الله! امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:

«إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالَ وَإِدْبَارًا ، فَأَتْوَاهَا مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا ، فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ». (نهج البلاغة : الحکمة ۱۹۳)

ترجمه: همانا دلها دارای خواهش (میل‌ها) هستند؛ خوشایند و ناخوشایند دارند (گاه به چیزی رو می‌کنند و گاه روی می‌گردانند). پس، (از راه اقبال و خوشایندشان وارد شوید) هر گاه خواستند و اقبال کردند، آنها را به کار گیرید؛ چرا که اگر دل [به کاری] مجبور شود، کور می‌گردد.

● - آن نصرت‌های دنیوی و نعمات بهشتی که خداوند متعال به بندگان مؤمن و متقی‌اش بشارت می‌دهد، همه "خوشایند"های بشر است؛ حال چه خوشایند روحی، مانند نیل به کمال و قرب بیشتر باشد و لذت لقاء الله و حشر با انبیا و اولیا و نظر به وجهه الله باشد، و چه خوشایندهای جسم بهشتی، مانند تمامی نعماتی که بر شمرده است.

بنابراین، با کودک نیز باید از راه خوشایندهایش وارد شد. در بُعد روحی، از محبت و دوست داشتن خدا و محبت متقابل او سخن گفت، و در بُعد دنیوی و جسمی، از نعمات او چون: سلامتی و ... سخن گفت و البته برای پیش از عمل و بعد از عمل، پاداش (جایزه و هدیه) در نظر گرفت؛ و البته "روش"ها بسیار و گوناگون می‌باشند که باید متناسب با شرایط و امکانات، به کار گرفته شوند.

شاید یکجا صحبت کردن لازم باشد - یک جا قصه گفتن - یک جا طرح سؤالی که پاسخش برای او روان است [تو چقدر خدا دوست داری - دوست داری که خدا چقدر تو را دوست باشد و ...]، یک جا قطع بازی یا هر کار دیگری، با ذکر این که اذان گفتند و من باید بروم نماز بخوانم، تو هم بیا کنارم بنشین، یکجا هدیه یک چادر نماز یا سجاده، یک جا حضور در تجمع مناسبتی کودکان، یک وقت همراه بردن کودک برای نماز جماعت یا جمعه (به گونه‌ای که به او خوش بگذرد)، یکجا تعریف و تمجید دیگران از این که او نماز را یاد گرفته (هر چند غلط و اشتباه بخواند) و

پس از چندین بار تعویق در برگزاری مراسم ازدواج، روزی را تعیین نمودیم و پس از برنامه‌ریزی، گرفتن سالن، تهیه کارت دعوت و ... متوجه شدیم که زمانش مقارن با "قمر در عقرب" است! دیگر تعبیر برایمان ممکن نیست. حال آیا واقعاً آثار نامطلوب و نتایج سوء خواهد داشت؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

عالم هستی و تمامی عناصر این جهان مادی، به هم پیوسته است و نظام علیّ و معلولی بر تمام آن حاکم است، پس همه چیز به همه چیز مرتبط می‌شود، اثر می‌گیرد و اثر می‌گذارد. اما باید دقت داشت که سلسله علل، یکی و دو تا نیستند و همیشه عللی مؤثرتر از علل دیگر می‌شوند، مانند "کار نیکو" که "کارهای بد و آثار و بالتبع معلول‌های آن را از بین می‌برد و یا دعایی که تمامی اوضاع و شرایط و حتی سرنوشت را متغیر می‌سازد. بنابراین، "قمر در عقرب" که یک صورت فلکی از وضعیت ماه می‌باشد نیز وجود دارد و اثر هم دارد، چنان که آثار خسوف و کسوف آنقدر زیاد است که فرمود: «نماز آیات واجب می‌شود»؛ اما برای "قمر در عقرب" چنین حکمی نیست و قمر در عقرب، تنها علت مؤثر در تعیین سرنوشت‌ها نمی‌باشد. رعایت زمان‌های "قمر در عقرب" در هیچ کجا واجب نشده است، حتی تا آنجا که می‌دانیم، مستحب نیز شمرده نشده است. اگر فرموده باشند که در ازدواج، سفر، معامله و ... به قمر در عقرب دقت کنید، از باب بیان اقتضای امکانات و احتمالات می‌باشد، نه به عنوان علت تامه‌ای که قضایی (اتفاقی) را حتمی نماید.

روایت:

۱- هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام، قصد حرکت برای جنگ جمل و خاموش کردن این فتنه‌ی عجیب را داشتند، منجمی به ایشان عرض می‌کند: «ای امیرمؤمنان، اگر در این ساعت حرکت کنید، با اطلاعی که از اوضاع کواکب دارم می‌ترسم به پیروزی نرسی!» ایشان در پاسخ فرمودند:

«اتَزَعُمُ اَنَّكَ تَهْدِي اِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ ...» - آیا تصور می کنی به ساعتی راهنمایی می نمایی که هر کس در آن ساعت حرکت کند زیان و ضرر از او دور می شود؟! و برحذر می داری از ساعتی که هر که در آن حرکت نماید زیان و ضرر وی را احاطه می کند؟! «فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ ...» - آن که تو را در این گفتار تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده، و به گمان خود از طلب یاری خدا در به دست آوردن مطلوب و دفع مکروه بی نیاز شده است... (نهج البلاغه، ترجمه انصاریان، خطبه ۷۸)

و البته می دانیم که نتیجه‌ی حرکت ایشان و جنگ جمل، بسیار هم به نفع اسلام و مسلمین تمام شد و آغاز و انجامش نیز درس و عبرتی شد برای تمامی مسلمانان عالم.

۲- شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «من به گونه‌ای در نجوم غرق شده‌ام که هر گاه بخواهم کاری انجام دهم، آن را با اطلاعات نجومی خود می‌سنجم، اگر برای آن طالع شر و نحسی دیدم آن را انجام نمی‌دهم و هر گاه طالع خیر و خوبی برای آن دیدم، شروع به اقدام می‌کنم. امام فرمود: آیا به آن چه به دست آورده‌ای [طالع بینی با نجوم] اعتقاد داشته و بر طبق آن عمل می‌کنی؟ عرض کرد: بله، امام فرمود: همه کتاب‌هایت (کتاب‌های نجومی) را نابود کن و به این علم عمل نکن» (الوافی، ج ۱۲، ص ۳۵۵).

ازدواج و مراسم عروسی

- مستحضرید که نه تنها مشکلات اجباری و حتی عمدی در اوضاع معیشتی مردم [اشتغال، مسکن، گرانی و ...]، سبب کاهش ازدواج، بالا رفتن سن ازدواج و البته افزایش طلاق شده است، بلکه صدها عامل اصلی و فرعی نیز سبب تغییر فرهنگ ازدواج شده است و اکنون تفرعات بیشتر و حتی خرافات را به آن افزوده‌اند که پیوندها سخت‌تر و کمتر شوند! دختر خانمی می‌گفت: ما باید حتی به لحاظ طبع سرد و طبع گرم [که حتی معنایش را نیز نمی‌داند]، انطباق داشته باشیم تا ازدواج کنیم!
- - حال ما سؤال می‌کنیم که آیا انطباق عقلی، فکری و فرهنگی مؤثرتر است یا انطباق طبع سرد و گرم؟! آیا انطباق اعتقادی و تقید به رعایت حدود و ثغور دینداری و التزام عملی به اوامر الهی، مؤثرتر است، یا "قمر در عقرب"؟! آیا انطباق اخلاقی [مواضع نظری و عملی] مؤثرتر است، یا انطباق ساعت با صورت‌های فلکی؟! پس چرا در این اصولی که تأثیر مستقیم و مؤثر و تعیین کننده دارند، تأمل، تعمق، تفکر و تدبیر لازم را نمی‌کنند، اما سراغ "قمر در عقرب" می‌روند؟! پس این یک جوّ و موجی است که فقط عوام را با خود می‌برد!
 - - در این عالم و در نظام خلقت و هدایت خداوند حکیم، هیچ کاری نیست که بدون حضور فرشتگان مأمور به آن انجام پذیرد و حتی فرشتگانی فقط مأمور به دعا و استغفار هستند که این نیز جزو روابط محکم و متقن

"علیّ و معلومی" می باشد. حال اگر به زوجی که می خواهند مراسم ازواج (عروسی) برگزار کنند و دنبال طلسمات، طبع سرد و گرم، قمر در عقرب و ... می روند، گفته شود: «مراسمی بگیرید که فرشتگان روی برنگردانند، خارج نشوند، دعاگوی شما باشند و ...»، چه عکس العملی نشان می دهند؟!

● - عالم محضر خدا و بالتبع محضر حجّت خدا علیه السلام است. حال اگر گفته شود که مراسم را به گونه ای برگزاری نمایید که خداوند متعال از شما راضی و خشنود باشد، بتوانید از اهل عصمت علیهم السلام و به ویژه امام زمان تان دعوت و تقاضا نمایید که نظر لطفی بنمایند، یا به گونه ای باشد که بتوانید در بخش بانوان، از حضرات خدیجه کبری، فاطمه زهراء، زینب کبری، معصومه، نرجس خاتون و ... علیهم السلام، دعوت به حضور یا نظر لطف نمایید، چه عکس العملی نشان می دهند؟!

● - برخی به رغم آن که مؤمن هستند، یا دست کم مسلمانند و مقید به احکام هستند، یا حداقل آن که "حیا و غیرت" دارند؛ دنبال طبع سرد و گرم و قمر در عقرب و ... می روند و کلی هم برای خودشان مشکل می آفرینند، اما در مواردی که بیان گردید، حتی دوست ندارند حرفش را بشنوند! به قول خداوند متعال، مشمئز می شوند و حال شان نیز به هم می خورد، اما وقتی سخن از تمایلات و خوشایندهای آنها به میان می آید (هر چند گناه)، شاد، مسرور و با نشاط می گردند! چرا که خدا، پیامبر، امام، اسلام، قرآن و ... را به حسب ظاهر قبول دارند، اما ایمان لازم به آخرت را ندارند!

«وَإِذَا دُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا دُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (الزمر، ۴۵)

ترجمه: هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز (و متنفر) می گردد؛ اما هنگامی که از معبودهای دیگر یاد می شود، آنان خوشحال می شوند.

● - گاه و بسیار مشاهده می کنید که دختر و پسر، قبل از رسیدن موعد ازدواج، نه تنها بسیار دعا می کنند، بلکه حتی به رمالانی که به خطا "دعانویس" نامیده شده اند مراجعه می کنند - زیارت می روند و متوسل می شوند - صدقه هم می دهند - سر سفره عقد، قرآن مجید را نیز می گذارند ...، اما در برگزاری مراسم، مرتکب گناهان کبیره می شوند(!؟)

* - مراسم را بسیار تجمّلاتی و گران برگزار می کنند و هیچ نگاهی به آه حسرت سایر جوانانی که حتی پول کمترین مراسم را ندارند نمی اندازند! - به لباس ها و جواهرات گران قیمت، آرایشگاه میلیونی، پذیرایی های چند میلیونی و ... حتی تفاخر و تکبر هم می کنند! اما دنبال "قمر در عقرب" می روند! و حال آن که اثر سوء این رفتارها در زندگی مشترک، قطعی و حتمی می باشد.

● - عروس با آن آرایش صورت و موی مناسب عروسی، و با آن لباس زیبا و البته بدن‌نما، نه تنها در مجلس مقابل دید نامحرمان قرار می‌گیرد، بلکه در خیابان‌ها نیز چرخانده می‌شود تا همه ببینند چقدر خوش به حال داماد شده است! و چه بسا در جایی توقف نموده و می‌رقصد! داماد هم که قبلاً تحمل یک کلمه حرف [حتی از سوی پدر و مادرش] را نداشت، غیرت را زیر پا له کرده و خوشحال و خندان، همراهی می‌کند؛ بعد می‌پرسد: «فلان مشکل پیش آمده، آیا چشم زخم است و یا طلسم؟ نکند قمر در عقرب بود؟ خیر، بلکه آثار و تبعات بی‌عقلی، بی‌بصیرتی، بی‌درایتی، بی‌تدبیری، بی‌اخلاقی، بی‌فرهنگی و ارتکاب به گناهان کبیره بود.

دعا و صدقه

چرا به "طبع سرد و گرم، قمر در عقرب، طلسمات موهومی، رمل و اسطرلاب و ..." حساس باشیم، اما به دعا که گشایش می‌آورد و حتی سرنوشت را متغیر می‌سازد - به استغفار و توبه‌ی مدام که سبب بخشش و از بین رفتن علت‌ها برای معلول‌های ناخوشایند می‌گردد - و به صدقه که بلا را دور می‌گرداند، معتقد و عامل نباشیم، در حالی که در قرآن مجید و احادیث به آنها تصریح و تأکید شده است!؟

* - شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید که: آیا سفر در ایامی که کراهت دارند مانند چهارشنبه و غیره مکروه است؟ حضرت فرمودند: «سفرت را با صدقه شروع کن و در آغاز سفر آیه الکرسی بخوان». (درر الأخبار با ترجمه ص ۴۲۱)

* - هم چنین فرمودند: «مَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ إِذَا أَصْبَحَ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ نَحْسَ ذَلِكَ الْيَوْمِ» - هر کس صبح صدقه دهد، خدا نخواست آن روز را از دفع می‌کند». (بحار الأنوار؛ ج ۵۶؛ ص ۳۱)

و البته صدقه، فقط به مالی اختصاص ندارد، هر چند که می‌توان حتی مقدار کمی را به عنوان صدقه کنار گذاشت و وقتی به حد مطلوبی رسید صدقه داد؛ بلکه صلوات هم می‌تواند به عنوان صدقه باشد؛ به ویژه برای سلامتی و تعجیل در ظهور امام زمان علیه السلام. نگاه مهربانانه به پدر و مادر، یا دست نوازشی بر سر یتیم، خودش از بهترین صدقات است.

● - چرا برای نیکوتر و پر برکت‌تر (مبارک‌تر) شدن ازدواج و مراسم و ...، دو رکعت نماز حاجت بخوانیم - چرا نذر تلاوت یک سوره نماییم - چرا به اهل عصمت علیهم السلام که واسطه‌ی اول تمامی فیوضات الهی می‌باشند، توسل نماییم - چرا ازدواج و مراسم را به خاطر خدا و جلب رضایت و خشنودی او، با رعایت ضوابط، شعون و احکام برگزار نماییم - چرا هواهای نفسانی حرام و چشم و هم چشمی و این عوامی‌ها را کنار نگذاریم - چرا صدقه ندهیم ... و به جایش به دنبال "قمر در عقرب" بیرویم؟!



تاریخی-دی ۹۸

تحت عنوان "تاریخچه‌ی آخوندیسم" نوشته‌اند: انگلیس شخصی به نام مقصود علی که هندی بود را در سال ۹۹۸ هجری با کسوت درویشی به ایران روانه می‌کند...؟!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

کسوت درویشی، چه ربطی به آخوند و آخوندیسم دارد؟!؟

هر کسی می‌تواند صبح که بیدار می‌شود، یک قصه‌ای هدفدار و دیکته شده، و یا منطبق بر امیال خود، و یا بر اساس اوهام خود بنویسد؛ که البته این قصه نویسی‌ها، در فضای مجازی که به هر مُغرض لجوج و البته بی‌سوادی نیز فرصت حضور و مانور و خودنمایی می‌دهد، بیشتر جریان و بازتاب دارد. اما نام اینگونه قصه‌ها را نمی‌توان فلسفه، حکمت، تاریخ، تحلیل و ... گذاشت؛ و حتماً نباید اهمیت و پاسخ داد!

"آخوند" یک کلمه‌ی فارسی، به معنای درس خوانده و دانشمند می‌باشد که در اصطلاح به کسانی گفته می‌شود که در معارف و فقه اسلامی تحصیل علم نموده‌اند؛ اما چیزی تحت عنوان "آخوندیسم" نداریم که تاریخچه نیز داشته باشد؛ ولی ریشه‌ی معاصر اینگونه تاریخچه نویسی‌ها به انگلیس [به ویژه در سه قرن اخیر] بر می‌گردد و البته ایادی و نوکران و پیروان انگلیس نیز در هر کشوری، تاریخچه‌های اینگونه‌ی بسیاری نوشته و می‌نویسند. بی‌تردید، اگر آخوندنمایی، انگلیسی باشد، حتماً این شیاطین از او حمایت می‌کنند.

● - اما اگر کسی بخواهد واقعاً ریشه و آغاز یک قشری به نام "آخوند" را مطالعه نماید، باید بداند که اولین آخوند، حضرت آدم علیه السلام بود که فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا / البقره، ۳۱»؛ یعنی علم تمامی "اسماء = نشانه‌های" خود را به او آموخته شد. نشانی‌هایی که وقتی آنها را به فرشتگانش عرضه داشت و فرمود: «از اسم اینها به من خبر دهید»، همگی گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا / البقره، ۳۲»؛ یعنی منزه‌ی تو، ما علمی جز همان مقدار که خودت به ما آموخته‌ای نداریم. یعنی علم اینها را به ما نیاموخته بودی، پس نمی‌دانیم. و جالب است که بدانیم، دانشمندان امروزی، تازه دریافته‌اند که «علم، یعنی نشانه‌شناسی»، چون هر چه هست، نشانه است.

● - پس از ایشان، برجسته‌ترین آخوندها، انبیای الهی بودند که به علم "وحی" تعلیم یافته‌اند که باز هم اولین آنها حضرت آدم علیه السلام می‌باشد و سلسله‌ی آنها ختم شد به حضرت خاتم الانبیاء، محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله.

در روز مبعث، اولین آیه‌ای که بر ایشان نازل شد، فرمان به "خواندن" بود، خواندن تمام کتاب خلقت، به عنوان مخلوق و نشانه‌ای از خالقِ علیم، حکیم و ربّ (صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور)؛ چنان که فرمود: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - بخوان به نام پروردگارت که آفرید / العلق، ۱».

● - پس از انبیای الهی علیهم السلام، مقدم‌ترین "آخوندها = عالمان و دانشمندان"، اوصیای آنان بودند که از "علم لدنی" برخوردار گردیدند، یعنی بدون این که نزد معلمی تحصیل کنند، علمی که معلمش خداوند علیم است، سینه به سینه از پیامبران به آنها انتقال یافت. چنان که پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله، در خطبه غدیر خم فرمودند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، عَلِيٌّ (فَضَّلُوهُ). مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِي، وَ كُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا، وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ (الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي سُورَةِ يَس: (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامِ مُبِينٍ - يس ۱۲))».

ترجمه: ای مردم! علی را برتر بدانید؛ چرا که هیچ دانشی نیست مگر اینکه خداوند آن را در جان من نبشته و من نیز آن را در جان پیشوای پرهیزکاران، علی، ضبط کرده ام. او (علی) پیشوای روشنگر است که خداوند او را در سوری یاسین یاد کرده که: «و دانش هر چیز را در امام روشنگر برشمرده‌ایم / یس ۱۲»

● - پس از ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، اولین و مقدم‌ترین و برجسته‌ترین "آخوند"ها، کسانی هستند که به صورت مستقیم و غیر مستقیم، علم را از آنان فراگرفتند و یا علم آنان را فراگرفتند، که در سرلوحه آنان، باید از حضرات ابوالفضل العباس، زینب کبرا، علی اکبر ... علیهم السلام، و نیز سلمان، ابوذر، کمیل، مالک و ... نام برد و البته سایر دانشمندان در اعصار دیگر.

● - تا آغاز غیبت صغری در سال ۲۶۰ هجری و سپس غیبت کبرا، امامان هر کدام ضمن تدریس عمومی، شاگردان خاصی داشتند که تمامی آنها را باید "آخوندهای" طراز اول بر شمرد.

در روایت آمده: «امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

هنگامی که قیامت بر پا می‌گردد، منادی پروردگار اصحاب پیامبر و ائمه هدی علیهم السلام را یکایک صدا می‌زند تا نوبت به حضرت سجاد علیه السلام می‌رسد. منادی ندا می‌کند: «کجایند حواریون علی بن الحسین علیه السلام؟» در پاسخ او، جبیر بن مطعم، یحیی بن ام طویل، ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب بر می‌خیزند، و البته تعداد شاگردان خاص آن حضرت تا ۱۷۰ نفر قید شده است.

اسامی ۴۶۰ نفر، به عنوان شاگردان ویژه‌ی امام باقر علیه السلام، که همگی عالم، فقیه و دانشمند [آخوند] بودند، در تاریخ ثبت است، مانند: احمد بن عمران الحلبي، اسحاق القمی، ابراهیم الجزیری و ... - هم چنین صدها دانشمند، عالم و فقیه [آخوند] در مکتب امام صادق علیه السلام تحصیل علم نموده‌اند؛ دانشمندانی چون: هشام بن حکم، مؤمن الطاق، جابر بن حیان، مفضل بن عمر جعفی، ابو حمزه ثمالی ... و صدها دانشمند [آخوند] دیگر.

● - از آغاز غیبت تا کنون نیز نهضت فراگیری علوم دینی، چه در معارف، چه در تفسیر قرآن کریم، چه در فقه و احکام و ... ادامه داشته و دارد و خواهد داشت؛ و البته برخی از این دانشمندان [آخوندها]، زحمت مرجعیت دینی (فقهی) مردم را نیز متقبل گردیده‌اند و در میان آنها در هر عصری، چهره‌های بسیار بارزی وجود داشته است. افرادی چون:

ابن ابی عقیل عمانی، حسن بن علی (متوفی ۳۴۰ قمری)؛

ابن قولویه، جعفر بن محمد (متوفی ۳۶۹ ق)؛

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (متوفی ۳۸۱ قمری)؛

شیخ مفید، محمد بن محمد نعمان (متوفی ۴۱۳ قمری)؛

سید مرتضی، علی بن حسین (متوفی ۴۳۶ قمری)؛

سید بن طاووس (متوفی ۶۶۴ ق)؛

محقق اول، جعفر بن حسن (محقق حلّی) (متوفی ۶۷۶ ق)؛

علامه حلّی، حسن بن یوسف (متوفی ۷۲۶ ق)؛

شهید ثانی، زین الدین (مقتول ۹۶۶ ق)؛

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (متوفی ۹۹۳ ق)؛

شیخ بهایی، بهاءالدین محمد عاملی (متوفی ۱۰۳۱ ق)؛

... و صدها عالم [آخوند] برجسته‌ی دیگر. و در دوران معاصر نیز شخصیت‌های بارزی چون آیات عظام و فقهای گرانقدر: سید قاضی، میرزا جواد ملکی تبریزی، خویی، حکیم، تجفی مرعشی، گلپایگانی، روح الله موسوی خمینی، سید علی خامنه‌ای، بهجیب، بهاء الدینی، محمد باقر صدر، سیستانی، جوادی آملی، حسن زاده آملی، طباطبایی، بهشتی، مطهری، مفتاح، دستغیب، مدنی ... و ده‌ها فقیه عالیقدر دیگر، نزد همگان شناخته شده می‌باشند؛ به ویژه "آخوند"هایی به دست نوکران انگلیس، امریکا (صهیونیسم بین الملل)، ترور شده و به شهادت رسیدند.

آخوند شدن:

● - تحصیل علوم دینی و نیز آموزش آن به مردم، امر صریح خداوند متعال در قرآن کریم می باشد؛ تا جایی که می فرماید برخی برای کسب علوم دینی کوچ کنند و به هنگام جهاد واجب نیز باید برخی از شهر بیرون نروند، بمانند و علوم دینی را فراگیرند و به مردم آموزش دهند:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (التوبة، ۱۲۲)

ترجمه: و همه مؤمنان را نشاید که [برای جهاد] بیرون روند، پس چرا از هر گروهی از ایشان جمعی بیرون نروند] و دسته ای بمانند] تا دانش دین بیاموزند و آیات و احکام جدید را فراگیرند و مردم خویش را چون به سوی ایشان بازگردند هشدار و بیم دهند شاید که بترسند و پرهیزند.

● ● ● - بنابر این، آخوند، به معنای دانشمندی که علوم دینی را فرا می گیرد و به دیگران نیز می آموزد، داریم و ریشه اش به حضرت آدم علیه السلام می رسد، اما چیزی تحت عنوان "آخوندیسم" نداریم. اما "تروریسم" داریم، حال چه شخص را ترور فیزیکی کنند، و چه دست کثیف خود را با قلم، به "ترور شخصیت" آلوده تر نمایند؛ که اینها در عصر و نسل ما، ستون پنجم در جنگ نرم نامیده می شوند.



اعتقادی - بهمن ۹۸

آیا هیچ انسانی می تواند به خدا ایمان داشته باشد؟ آیا امکان وجود ایمان اصلا هست؟ می دانیم خدا بی نهایت است از هر نظر. مثلا می دانیم علمش بی انتهاست. اما ما در تمام زمینه ها محدود هستیم. می دانیم ایمان یعنی شناخت یک چیز. یعنی اگر کسی ایمان دارد که آهن، با سنگ فرق دارد، چون شناخت کامل از هر دوی آنها را دارد. آیا این انسان محدود می تواند حتی به اندازه ای بسیار کم نسبت به خدا شناخت داشته باشد ...

؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر انسان امکان شناخت [نه کم، بلکه بسیار زیاد] را نداشت، خداوند علیم و حکیم، خودش را به او نمی شناساند! آدمی حتی بیش از فرشتگان می تواند خدا را بشناسد، چنان که وقتی اسماء الله که به آدم تعلیم داده شده بود، به فرشتگان عرضه شد، گفتند: «ما نمی دانیم»!

به نظر می رسد که موضوعات گوناگون در ذهن خلط مبحث شده اند [مانند علم، یقین و ایمان] که حتماً باید تفکیک گردند؛ و دیگر آن که بسیاری از سؤالات و شبهات، از فرض های مسلم و قطعی لحاظ شده ای نشأت می گیرند که درست نمی باشند [مانند: می دانیم ایمان یعنی شناخت]؛ در حالی که چنین نیست!

الف - "ایمان به معنای شناخت نمی باشد، بلکه مستلزم شناخت است" یعنی شناخت مقدم بر ایمان است و تا آدمی چیزی را نشناسد، به آن ایمان نیز نمی آورد. اما شناخت، ایمان نیست.

ب - مقدمه بودن "شناخت بر ایمان"، دلیل نمی شود که انسان هر چه را شناخت، به آن ایمان نیز بیاورد! ممکن است آدمی چیزهایی را بشناسد، اما نسبت به آنها بی توجه و بی تفاوت نیز باشد؛ مانند شناخت عموم مردم از مناطق جغرافیایی و یا حتی دانستن این که تا کنون چند کهکشان شناخته شده است و حتی ممکن است که شناخت، سبب تکفیر و دشمنی نیز بشود؛ چنان که فرمود «طاغوت را بشناسید و به آن کفر ورزید»! ما امریکا را شناخته ایم، چنان که متحدان اروپایی یا نوکران عربی اش را نیز شناخته ایم؛ آیا این شناخت سبب می شود که به آنها ایمان بیاوریم و یا کفر بورزیم؟!

ج - ایمان، یعنی خود را در پناه چیزی "امن" دیدن. حال خواه نسبت به خداوند سبحان باشد، یا نسبت به طاغوت؛ برخی خود را در پناه ثروت و قدرت در امنیت می‌بینند! لذا تأکید نمود که به جز در پناه خداوند متعال و قرار گرفتن در رحمانیت و رحیمیت او، هیچ امنیتی وجود ندارد؛ و فرمود: هر کس به خدا ایمان بیاورد و به طاغوت کفر بورزد، محکم، مطمئن و مؤمن می‌شود:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا - پس هر کس به طاغوت کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد، به ریسمان محکمی چنگ زده است که گسستنی نیست / البقره، ۲۵۶»

شناخت و ایمان:

مشکل اصلی از آنجا در ذهن پیدا شده که برای "ایمان"، ضرورت یک شناخت کامل به معنای احاطه‌ی علمی و معرفتی فرض شده است! و این درست نیست. بسیار از مردم، امنیت سلامتی خود را در نوشیدن آب تمیز و پاک می‌دانند، اما الزاماً احاطه‌ی علمی به آب ندارند و حتی نمی‌دانند که مرکب از چه موادی و به چه میزان می‌باشد!

فرض کنید که یک دانشمند گیاه‌شناسی، به همراه یک باغبان خبره و به همراه یک رهگذر ساده، هر سه شاخه گلی را در یک نمایشگاه یا باغچه می‌بینند. هر سه یقین می‌نمایند که این شاخه گل، به این رنگ و اندازه، اینجا هست، اما نه تنها علوم‌شان مساوی نیست، بلکه هیچ کدام به‌گفته حقیقت و تمامی ویژگی‌های این شاخه گل و ابعاد گسترده و عمیق آن و آثارش در چرخه طبیعت و نظام هستی، علم نیافته‌اند؛ و در ضمن هیچ کدام به آن شاخه گل ایمان نیاورده‌اند، یعنی امنیت خود را در پناه آن نیافته‌اند. بنابراین، علم، یقین و ایمان، متفاوت است. ابلیس لعین، خدا را می‌شناخت و خوب هم می‌شناخت و حتی برای عزم و اراده‌اش در ایجاد انحراف برای انسان‌ها، به عزت او قسم یاد کرد و گفت: «فَعِزَّتْكَ لِأَعْوِيْتَهُمْ أَجْمَعِينَ - به عزت سوگند همه‌ی آنان را گمراه می‌کنم / ص، ۸۲» - بلعم باعور و سامری نیز از دانشمندان خداشناس، عبّاد و عرفای قوم موسی علیه السلام بودند؛ اما "ایمان" نیاورده بودند.

شناخت:

بنابراین، مقصود از شناخت، الزاماً احاطه‌ی علمی کامل نمی‌باشد، چنان که آدمی به هیچ چیزی احاطه‌ی علمی کامل و مطلق ندارد، چه رسد به خداوند متعال.

بسیاری از شناخت‌ها، به واسطه‌ی استدلال و حکم قطعی عقل حاصل می‌شوند و نه شناخت و احاطه‌ی علمی. به عنوان مثال: اگر نوری ببینید، به حکم عقل می‌گویید: "قطعاً منبعی دارد" و حال آن که منبع را ندیده و نشناخته‌اید.

"یقین" نیز با مشاهده حاصل می‌گردد، اگر چه علم اندکی نسبت به آن حاصل شده باشد؛ چنان که همگان یقین دارند که زمین و خورشید و ماه هستند؛ اما همگان به آنها علم تخصصی ندارند و حتی دانشمندان نیز به آنها احاطه‌ی علمی نیافته‌اند.

شناخت خدا:

ما ابتدا و از ناحیه‌ی خودمان، نه می‌توانیم خداوند متعال را بشناسیم و نه هیچ چیز دیگری را می‌توانیم بشناسیم؛ هر چند یک حشره‌ی کوچک باشد. بلکه هر چیزی ابتدا خودش خود را می‌شناساند و ما از یک سو به اندازه‌ی که او خود را شناسانده و از سویی دیگر به اندازه‌ی که به او نزدیک‌تر می‌شویم، می‌شناسیم. مثل شناخت یک کوه، از دور، نزدیک، توسط یک کوهنورد و یا دانشمند زمین‌شناسی، سنگ‌شناسی و شناخت خداوند سبحان نیز همین گونه است؛ ما نمی‌توانیم او را بشناسیم، مگر آن که خودش خود را معرفی نماید و بشناساند و بیش از آن مقداری که او خود را می‌شناساند، نمی‌توانیم بشناسیم، و البته او خود را در کتاب خلقت و کتاب وحی، شناسانده است و هر کسی به هر مقداری که توجه، مطالعه، دقت و بصیرت داشته باشد، و به هر اندازه که نزدیک‌تر شود، می‌شناسد:

«سُنِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهٗ الْحَقُّ اَوْمَ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهٗ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت، ۵۳)

ترجمه: به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی‌گوناگون عقلی، علمی] و در دل‌هایشان (دورن و جانشان) بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است.

- - دقت شود که فرمود: «خودم را نشان می‌دهم»، بلکه فرمود: «آیات (نشانه‌هایم) را نشان می‌دهم؛ چرا که هر چیزی به نشانه‌هایش شناخته می‌شود و نه به ذاتش؛ و اساساً ذات هیچ موجودی قابل شناختن نمی‌باشد.
- - دقت شود که فرمود: «نشان می‌دهم»، یعنی آدمی همان نشانه‌ها را نیز تا با چشم عقل و چشم سر نبیند، نمی‌شناسد. اگر به یک کور مادرزاد، صدها کتاب در مورد دریا را آموزش دهید، بازهم درکی از آن ندارد، چنان که درکی از رنگ‌ها ندارد. و به دیوانه‌ای که عقل ندارد، نمی‌توانید اثبات کنید که هر معلولی، علتی دارد.

علم و ایمان:

- - از کجا دانستیم که "بی‌نهایت" یعنی چه؟ مگر به بی‌نهایت، احاطه‌ی علمی یافته‌ایم؟!
- - از کجا دانستیم که علم خداوند سبحان، بی‌انتهاست؟! مگر تا کنون "انتها" را شناخته‌ایم که "بی‌انتها" را بشناسیم و یا به علم خداوند متعال، احاطه‌ی علمی پیدا کرده‌ایم و دانسته‌ایم که بی‌انتهاست؟! خیر، بلکه با حکم عقل شناخته‌ایم.

● - مگر کسی که سنگ یا آهن را شناخته است، به منتهای وجود آنها پی برده است و یا مگر به تناسب همین شناختی که دارد، به سنگ و آهن ایمان آورده است؟! خیر، بلکه به واسطه‌ی مشاهدات عینی و علمی، فهمیده و یقین آورده که سنگ با آهن، متفاوت است.

*** - بنابراین، خداوند سبحان، خود را در افق‌های علمی، عقلی و شهودی، در کتاب خلقت و نیز کتاب وحی شناسانده است و هر کس نزدیک‌تر شود نیز بیشتر می‌شناسد؛ چنان که امام سجاد علیه السلام، در مورد سوره‌ی توحید (اخلاص) که به حسب ظاهر ساده هم هست، فرمودند که این برای قوم آخرالزمان است. یعنی آنها بهتر و بیشتر خواهند شناخت و فهم و درک خواهند نمود.

*** - در قرآن مجید، آیه‌ای پیدا نمی‌کنید که مستقیم فرموده باشد «خدا را بشناسید»؛ چرا که او خود را با نشان دادن آیات و نشانه‌هایش، در درون و بیرون شناسانده است و همگان چه بخواهند و چه نخواهند، چه اقرار کنند و چه کفر ورزند، او را می‌شناساند و یا با اندک توجهی خواهند شناخت؛ بلکه مکرر فرموده است که علم یابید، او خالق هستی است - علم یابید که الهی جز او نیست - علم یابید که به سوی او بر می‌گردید ... ! و تأکید نموده است که «به این شناسایی، ایمان بیاورید و کفر نوزید»، "کفر" یعنی پوشاندن حقیقت.

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (الأعراف، ۱۵۸)

ترجمه: بگو: «ای مردم! من فرستاده‌ی خدا به سوی همه شما هستم؛ همان خدایی که حکومت آسمانها و زمین، از آن اوست؛ معبودی جز او نیست؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش؛ آن پیامبر درس نخوانده‌ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد؛ و از او پیروی کنید تا هدایت یابید!»

آیا امکان شناخت انسان محدود است؟

انسان بالفعل محدود است، اما به استعداد و قوه، بسیار نامحدود است؛ چرا که با قابلیت خلیفه الله شدن خلق شده است.

نه علم محدود به حدی است [چون خداوند علیم محدود نیست]، و نه قابلیت انسان در دسترسی به علم محدود است؛ و گرنه رشد علمی و کشفیات در عرصه‌های گوناگون، صورت نمی‌پذیرفت و امید به یافته‌های علمی بیشتر قطع می‌شد.

خلقت زمین و آسمان‌ها و هر چه در آنهاست، و نیز قرآن حکیم، همه تجلی علم خداوند متعال است و لابد انسان قابلیت شناخت علمی هر چه بیشتر را دارد که هم فرمود: در خلقت من تفکر کنید و هم فرمود: بسیار قرآن مجید را تلاوت نمایید.

"أَفَلَا يَنْظُرُونَ - آیا نمی‌نگرند" که از شتر به عنوان یک چهارپا گرفته، تا زمین، آسمان و کوه‌ها را مصداق آورده است، به موجودیت اینها و مشخصات‌شان نیست، بلکه به «كَيْفَ خُلِقَتْ» یعنی چگونگی خلقت آنهاست؛ پس لابد آدمی می‌تواند علم یابد و بشناسد.

بنابراین، آدمی به همان مقداری که خداوند سبحان خود را شناسانده، می‌تواند او را بشناسد و البته که هر کسی بیشتر مطالعه نماید، بیشتر با ایمان و تقوا و عمل صالح، نزدیک‌تر شود و حجاب‌های ظلمانی و حتی نورانی را کنار زند، بیشتر می‌شناسد.

این همه آیات قرآن کریم، این همه علمی که اهل عصمت علیهم السلام عیان و بیان نموده‌اند، برای چه کسانی بوده است؟ برای انسان؛ پس لابد انسان می‌تواند این علوم را درک کند که بیان شده است. منتهی هر کسی به اندازه‌ی ظرفیت و تلاش خود برای ازدیاد ظرفیتش فرا می‌گیرد و به اندازه‌ی "ایمان و عمل صالحش"، از این علوم بهره می‌برد. یکی با علوم هسته‌ای، انرژی تولید می‌کند و یا دارو می‌سازد، دیگری بمب اتم برای کشتار جمعی و یا دست کم تهدید به کشتار و ویرانی!

دیگه باید چه ظلم و جنایتی بشود تا حضرت امام زمان بیاید و ظهور کنند؟ تمام شیعیان از یمن و عراق و لبنان تا نیجریه و آفریقا زیر ستم و زجر و ظلم هستند. مگر امام زمان عج صاحب و پدر واقعی شیعیان نیستند، پس چرا ظهور نمی‌کنند و یا حداقل شیعیان را یاری نمی‌کنند؟ به نظر شما آیا بود و نبود امام زمان تاثیری دارد وقتی کاری نمی‌کند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

شما با چه علم، معرفت و اشرافی تشخیص دادید که وقت ظهور رسیده و یا ایشان کاری نمی‌کنند؟! آیا شما واقعاً مسلمان و شیعه هستید و از گسترش ظلم و جنایت علیه مسلمانان جهان به تنگ آمده و از منتظران ظهور می‌باشید؟! البته ان شاء الله که همین‌طور است؛ اما در ضمن دقت نمایید که [بلا نسبت] بسیاری از کفار و مشرکان، از این راه و با این ماسک وارد می‌شوند تا نسبت به اعتقادات، گرایش‌ها، محبت، مودت و نیز انتظار حقیقی مردم، خدشه و شبهه وارد نمایند! چرا که حقیقتاً از این فرهنگ "انتظار" و پیامدهایش و البته ظهور و قیام منجی عالم بشریت (که خودشان نیز می‌دانند اتفاق می‌افتد) به شدت می‌ترسند.

اما، تا وقتی شیعیان امام زمان علیه السلام، این چنین فکر می‌کنند و به این راحتی به ایشان بی‌احترامی و اهانت می‌کنند، ایشان را متهم و حتی محکوم می‌نمایند که جمیع مسلمانان و به ویژه شیعیان را یاری نمی‌رسانند و سپس اثر بود و نبود ایشان را زیر سؤال می‌برند، برای چه و برای که ظهور نمایند!؟

ما باید خدا را شاکر باشیم که نه تنها تمامی شیعیان و یا حتی اکثریت آنها اینگونه فکر نمی کنند و نسبت به حجت الله، بقیة الله و امام زمان شان این همه بی معرفت، بی مهر و البته مدعی و جسور نیستند، بلکه بسیاری از آنان، در ایران، عراق، لبنان، نیجریه و ... با جان و مال به میدان آمده اند تا امام زمان شان را یاری نمایند و اتفاقاً همین امر است که سبب تعجیل در گام آخر ظهور و آغاز قیام جهانی می گردد.

● - همین که ما و شما می گوئیم: «پس چرا ظهور اتفاق نمی افتد»، یعنی نزدیک شدن زمان آن، چرا که نشان می دهد "انتظار فرج" به صورت جدی تر فراگیر شده است.

● - اما، دقت نماییم که اگر قرار بود که امام زمان علیه السلام، به خاطر ازدیاد ظلم ظهور و قیام نمایند، اصلاً غیبت نمی نمودند! چرا که سابقه ی ظلم و جنایت علیه مسلمانان و به ویژه شیعیان، به همان لحظات احتضار و رحلت رسول اعظم صلوات الله علیه و آله می رسد، چنان که تمامی امامان را به شهادت رساندند و با بریدن سرهای شیعیان سر سفره، به اشتهای آمدند و از آن سرها، ستون ها ساختند و به جایی رسید که هر طفلی به نام "علی، حسن و حسین" را کشتند و حتی تا نزدیک به دو قرن، در قنوت نماز، برای ثواب بیشتر، به ایشان فحش و لعن می فرستادند.

در زمان جنگ جهانی دوم، نزدیک به ۹ میلیون از جمعیت کمتر از ۲۰ میلیونی ایران، به خاطر ظلم انگلیس ها، نیروهای متفقین و سپس آلمان ها، از گرسنگی و بیماری کشته شدند و امروزه در این عصر تمدن، تکنولوژی، ارتباط، حقوق بشر، حقوق بین الملل و ... از بوسنی در دل اروپا گرفته تا میانمار در آسیای شرقی، نسل کشی مسلمانان با وقاحت و وحشیگری تمام از سوی متمدن های مدعی لیبرال دموکراسی و حقوق بشر و صلح جهانی، ادامه دارد و حتی پیمادهای امریکایی، مجالس عقد و عروسی و یا عزا را در افغانستان و ... بمباران می کنند! بنابراین، چنان که بیان شد، اگر قرار بود که قیام به خاطر کثرت و گسترش ظلم باشد، اصلاً غیبتی صورت نمی گرفت؛ همین که پدر و پدران ایشان را ترور کردند، یعنی ظلم گسترش یافته و حاکم شده بود.

امامت و حکومت

● - امام علیه السلام، دو شأن دارند؛ یکی شأن "امامت" و کارهای مربوط به آن است که انتصاب الهی است و به خوشایند و تبعیت مردم ربطی ندارد، چنان که وقتی خداوند متان، انبیا و رسولانش علیهم السلام را به سوی اقوام ارسال نمود، اکثریت جامعه کافر، مشرک و ظالم بودند و بسیاری تا آخر هم تسلیم (مسلمان) نشدند و حتی بسیاری از انبیای الهی را نیز به قتل رساندند!

اما، شأن دیگر امام علیه السلام، "حکومت" و امور مربوط به آن است که تا مردم نخواهند، محقق نمی گردد، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام، به رغم آن که از سوی خداوند متعال به عنوان "خلیفه الله" منصوب شده بودند و پیامبر اکرم برای حکومت ایشان، امام حسن و امام حسین و تا حضرت مهدی علیهم السلام، از همگان بیعت

گرفتند، تا ۲۵ سال نتوانستند حکومت کنند و سپس با اصرار مردم حکومت نمودند. اصرار مردمی که از ظلم دستگاه حاکمه خسته شده بودند، خلیفه را کشته بودند، و اینک نیز ایشان را به امامت قبول نداشتند، بلکه خواستار حکومت ایشان بودند، چون به عدالت مشهور بودند.

● - بنابراین، ظهور و قیام، برای استقرار حکومت جهانی است که مستلزم احساس نیاز مردم به یک منجی الهی و برخورداری امام زمان علیه السلام، از یاران اولیه مؤمن، فهیم، بصیر، مدبر، مدبر، شجاع و صدیق برای اداره جهان می باشد. یارانی چون حضرات مسیح و خضر و مالک اشتر علیهم السلام از گذشتگان و بزرگان از این عصر؛ نه ازدیاد فساد، جنایت و ظلم. چنان که امروزه بیش از یک و نیم میلیارد مسلمان و بیش از نیم میلیارد شیعه وجود دارد، اما ایشان با ۳۱۳ تن قیام می نمایند و سپس گروه های ده هزار نفری، صد هزار نفری و میلیونی از مسلمانان و اهل کتاب و ... به ایشان می پیوندند.

● - برخی گمان می کنند که کار امام زمان علیه السلام، در ریشه کنی کفر، ظلم، استکبار و نظامات سلطه، مانند کار آخر حضرت موسی علیه السلام است که عصایی را به زمین بکوبند، بعد به ناگاه راه برای مؤمنان باز شود و طاغوتیان و فرعونیان، همه غرق و هلاک گردند! البته حضرت موسی علیه السلام و قومش، سالیان زحمت کشیدند، مبارزه کردند، صبر و استقامت نمودند و این گام آخر بود.

● - برخی گمان دارند که اگر امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام، امروز ظهور نمایند، فردا صبح تمامی سران نظام سلطه، استعفا داده، حکومت و کلید طلایی شهرها را تسلیم ایشان می نمایند؛ و تمامی سرمایه دارانی که سیاستمداران را مثل یک عروسک خیمه شب بازی می چرخانند، بانک ها، شرکت های نفتی، کارنجات صنعتی و ... را به ایشان تحویل می دهند و تمامی اربابان گسترش فساد و فحشا در عالم، شهادتین گفته و پس از استغفار و توبه، نماز شب نیز می خوانند!

این گمان ها و تخیلات بسیار غلط است و با هیچ منطق و سندی، به جز همان تخیلات خرافی، سازگاری ندارد. ایشان که قیام فرمایند، تازه اول هجوم عمومی و همه ی جانبه ی کفار، مستکبران و ظالمان جهان، بر علیه ایشان و تمامی مسلمانان، موحدان و آزادیخواهان جهان می باشد؛ جنگ ها به راه می اندازند و خون ها می ریزند

● - انقلاب اسلامی ایران که به استقرار یک حکومت اسلامی به نام جمهوری اسلامی ایران، به رهبری "ولیّ فقیه" منجر گردیده است، نه یک انقلاب جهانی است و نه یک حکومتی خارج از مرزهای کشور ایران به رهبری امام معصوم؛ اما آیا نظام سلطه آرام نشست و گفت: «حالا که شما چنین می خواهید و حق هم با شماست، پس ما کنار می کشیم و با شما کاری نداریم»؟! پس این همه تحمیل جنگ، ترور، تحریم، فتنه، ضدتبلیغ، جنگ نرم و اصرار بر گسترش فساد در عرصه های گوناگون، برای چیست؟!

کمک امام زمان علیه السلام:

کمک امام زمان علیه السلام، چگونه باید باشد که نیست؟! آیا گمان می‌شود که ایشان اگر بخواهند کمک کنند، یک چشمک می‌زنند و دشمنان غربی نابود می‌شوند، سپس با یک نگاه از گوشه‌ی چشم، دشمنان شرقی را نابود می‌کنند و سپس یک فوت می‌کنند تا تمامی منافقین و ستون پنجمی‌ها نابود شوند؟!!

*- آیا پیروزی انقلاب اسلامی، کار مردمی بود که چیزی جز فریاد نداشتند و از زمین و هوا به گلوله بسته می‌شدند، یا نصرت الهی به دست حجتش بود؟!!

*- آنچه که امروزه از داعش امریکایی در سوریه و عراق دیدید، پیش از آن در ایران اتفاق افتاد؛ جنگ داخلی در منطقه کردستان، با حکومتی که تازه انقلاب نموده و حتی ارتش هم نداشت! سبک جنایات داعش برای تصرف سوریه و عراق، همان سبک منافقان و کومله و ... در کردستان و همان سبک صرب‌ها در بوسنی بود و البته سابقه‌اش به گروه‌های تروریستی اسرائیلی، برای اشغال فلسطین و تشکیل دولت جعلی اسرائیل می‌رسد. حال آیا خودمان و بدون نصرت پیروز شدیم؟!!

*- در حمله رژیم بعث، به ایرانی که با جمعیت ۳۵ میلیونی انقلاب کرده بود و به لحاظ نظامی هیچ نداشت، تمامی کشورهای قدرتمند جهان شرکت داشتند! از آواکس‌ها و سیستم‌های امنیتی امریکا و حتی حمله مستقیم هوایی به کشتی ایران و هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری ایران از روی ناو امریکایی در خلیج فارس گرفته، تا هلی‌کوپترهای انگلیسی، میگ و تانک‌های T-72 روسی، بمب‌های شیمایی آلمانی، موشک‌های کروز فرانسوی، ناوهای ایتالیایی و ...، همه علیه ایران به کار گرفته شدند؛ اما نتیجه‌ی جنگ چه شد و پس از جنگ عاقبت ایران و کشور عراق به کجا انجامیده است؟! آیا این جز به نصرت الهی به دست حجتش علیه السلام می‌باشد؟!!

*- مردم یمن، که هزاران هزار شهید داده‌اند و تمامی زیرساخت‌هایشان در صنعا و دیگر شهرها به سرعت ویران گردید و ...، چگونه در مقابل اتحاد سعودی و امارات، با آن همه تجهیزات و ثروت، چنان مقاومتی کردند که امروزه می‌توانند قلب عربستان و شهر شیشه‌ای دبی را هدف قرار دهند؟!!

*- تار و مار کردن و اخراج شبه نظامیان داعشی که مجهز به آخرین سلاح‌های امریکایی و اروپایی بودند و حتی در سوریه سلاح شیمایی به کار بردند، چگونه محقق گردید؟!!

البته که سردارانی شهیدی چون حاج قاسم سلیمانی و ابو مهدی المهندس و ...، فرماندهان سپاه امام زمان علیه السلام بودند، اما آیا گمان می‌شود که آنها به تنهایی و بدون امکان استفاده از نیروهای زیاد و سلاح‌های پیشرفته، با یکی دو هزار نفر نیروی محلی یا سربازان جان بر کف نیروی قدس و حشد الشعبی و ...، کار را با دفاع از حرمین آغاز نمودند و به نابودی کامل داعش و بازپس‌گیری اراضی وسیع اشغال شده در سوریه و عراق به اتمام رساندند؟! آیا نصرت الهی به دست توانای حجتش را نمی‌بینیم؟!!

● - خلاصه اگر بخواهیم نصرت‌ها را [تا آنجا که برای همگان مشهود شده است] به شمارش درآوریم، مسلترم تقریر چندین جلد کتاب قطور می‌شود.

ظهور نزدیک است، اما:

شیعه، همیشه و در هر لحظه منتظر ظهور است و همیشه آن را نزدیک می‌بیند، چنان که صبح‌ها در دعای عهد می‌گوید: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا - آنها ظهور را دور می‌بینند و ما نزدیک می‌بینیم»؛ و البته شواهدی از زمینه‌سازی‌ها، آمادگی‌ها و شرایط لازم نیز دلایل متقنی بر نزدیک‌تر شدن ظهور است، ان شاء الله؛ اما گمان نشود که پس از ظهور، همه‌ی مشکلات عالم، با یک دم مسیحیایی و در یک چشم به هم زدن مرتفع می‌گردد و حتی گمان نشود که الزاماً همگان و حتی مسلمانان و شیعیان، همگی به راحتی ایشان، ظهور و قیام ایشان را می‌پذیرند! در روایت است که حتی عده‌ای از علما به قیام ایشان علیه ظلم و استکباری جهانی که منجر به جنگ و خونریزی می‌شود، اعتراض می‌کنند، چنان که هم اکنون نیز برخی از مسلمانان، شیعیان و حتی تحصیلکرده‌های حوزوی در سطوح متفاوت (حتی برخی از مجتهدین)، اهمیت، جایگاه، قدر، ارزش و اثر انقلاب، جمهوری اسلامی، ولایت فقیه و این ملت بزرگ مجاهد را نمی‌دانند و گاه دشمنی آشکار و پنهان نیز می‌ورزند!

نکته:

یکی از شیعیان در عصر امام صادق علیه السلام، بدون توجه به این که مقابل امام زمانش ایستاده و با او سخن می‌گوید، عرض کرد: «خیلی دوست داشتم بدانم که اگر امام زمان را درک می‌کردم و دوران ایشان بودم، چگونه بودم؟»، اما در یک جمله‌ی کوتاه، ولی ژرف و قابل تأمل فرمودند: «همانگونه که اکنون هستی»!



قرآن کریم و حدیث - بهمن ۹۸

آیا از آیه « **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...** / الأحزاب، ۷۲ » استنباط نمی‌شود که انسان می‌توانست امانت خدا را نپذیرد و به دنیا نیاید ولی با اختیار خود پذیرفت؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پذیرش یا عدم پذیرش "امانت"، ربطی به موضوع "به دنیا آمدن" ندارد، چرا که خلقت و به دنیا آمدن، امانت نیست. اگر خلقت و به دنیا آمدن، امانت باشد، تمامی مخلوقات و حیواناتی که به دنیا می‌آیند را شامل می‌گردد، حال آن که فرمود: "انسان آن را حمل نمود".

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح زیر می‌باشد:

«**إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا**»

ترجمه: ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن ابا کردند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود. ابتدا لازم است به معنا و مفهوم بندها و حتی کلمات این آیه دقت نماییم.

● - «**إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ**» - «**إِنَّا**» یعنی "ما". می‌فرماید: «این فعلی است که ما انجام دادیم». حال چرا نفرمود:

«من انجام دادم» و ضمیر جمع به کار گرفته شد؟ چرا که اولاً «**إِنَّا = ما**»، در هر زبانی نشان از سلطنت و حاکمیت و بزرگی دارد و خداوند متعال، هر کجا که راجع به خودش سخن بفرماید، ضمیر "أنا = من" را به کار می‌برد، مانند: «**إِنِّي أَنَا اللَّهُ - هَإِنَّا مِنَّا اللَّهُ هَسْتُمْ**»؛ و هر کجا از فعل خود که حتماً در رابطه با مخلوقات می‌باشد

سخن بفرماید، ضمیر «**إِنَّا = ما**» را به کار می‌برد، چرا که سلطه و حاکمیت را می‌رساند، مانند: «**إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ - إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ - إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ - إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ و...**» - ثانیاً هر کجا فعل خدا مستقیم و به امر او واقع شود، ضمیر "من" را به کار می‌برد، مانند: «**يَا عِبَادِي - این بندگان من**» - «**وَوَقَّحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**» - از روح خودم [به امر و از عالم امر خودم] در او دمیدم؛ و هر کجا که فعل او با اسباب و مجاری لازم انجام پذیرد، مانند

خلقت انسان از نطفه، یا نزول وحی به واسطه‌ی ملائکه و ...؛ به مجموعه اشاره دارد. پس در «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ»، همان سلطه و حاکمیت لحاظ شده است.

- - «عَرَضْنَا - عرضه نمودیم». عرضه کردن چیزی، به معنای در مقابل قرار دادن، نشان دادن و نیز پیشنهاد دادن می باشد. مانند آن که فرمود: علم کل اسماء را به حضرت آدم علیه السلام تعلیم داد، سپس آنها را به فرشتگان عرضه نمود: «عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» و از اسم‌های آنان پرسید که پاسخ دادند: "نمی دانیم"! و معلوم می شود آن چه عرضه شده، کوه و دشت و سیارات نبوده و از اسم آنها سؤال نشده است و حقیقت دیگری بوده است؛ چرا که نه تنها فرشتگان این چیزها را می شناختند، بلکه از جانب خداوند سبحان، مأمور به مدیریت کار آنها بودند. در هر حال می فرماید: «ما حقیقت این امامت را به آنها نشان دادیم، ارائه دادیم، عرضه نمودیم».
- - «الْأَمَانَةُ». "امانت"، هدیه یا بخشش نیست، بلکه چیزی است که از جانب کسی، برای مدتی به دیگری سپرده می شود و او باید او را در "امان و امنیت" نگاه دارد تا سالم به صاحبش برگرداند. ممکن است که "امانت"، یک مال یا شیء باشد، و ممکن است یک حقیقت یا سخن باشد؛ مثل آن که بگوییم: "این حقیقت، این سخن، این راز، این سرّ، نزد تو به امانت بماند" و ممکن است تعهدی باشد که مستلزم وفای به عهد می باشد.
- - «عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ - بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها». این فراز، مخاطب آن "عرضه" را بیان می دارد که تمامی مخلوقات بودند، چرا که همگان در همین زمین و آسمان‌ها جای دارند. کوه‌ها نیز در زمین [و زمین سایر سیارات] قرار دارند، لذا تأکید جداگانه بر آن، به این خاطر است که نماد بزرگی، قدرت و استحکام هر زمینی، کوه‌های آن می باشند.
- - «فَأَبَيَّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ» - از حمل آن ابا کردند، و از آن هراسیدند» - سر باز زدن یا ابا کردن زمین و آسمان و هر آن چه در آنهاست، یک امر اختیاری نبوده است، چرا که نه فرشتگان، نه حیوانات و نه جامدات، هیچ کدام از قوه‌ی اراده و اختیار برای نافرمانی برخوردار نمی باشند و اگر برخی از آنها به واسطه‌ی شعور، اندک اختیاری داشته باشند نیز در جهت بندگی و تسبیح او می باشد؛ چرا که اراده و اختیاری در عدم پذیرش امر الهی و یا نافرمانی و عصیان ندارند. اختیارشان در همین حد است که مثلاً برای ازدیاد علم و اطلاع، از خداوند علیم بپرسند: «چرا آدم را خلیفه‌ی خود قرار دادی و چرا جایگاه خلیفه‌ات را در زمین قراردادی؟»
- "وَأَشْفَقْنَ - و هراسیدند" نیز به معنای وحشت کردن نیست، بلکه خود کوچک دیدن در مقابل یک عظمت است. مثل این که مقابل کوه بزرگی قرار بگیرید و با توجه به ضعف خود در برابر بزرگی آن بگویید: «چه کوه بزرگی، خیلی ترسناک است»؛ در حالی که کوه، سراسر خیر، برکت و پر از سنگ‌ها، معادن، راه‌ها و ... می باشد و نگهدارنده‌ی زمین از متلاشی شدن در حرکت سرعش می باشد.

● - بنابراین: ابا کردن زمین و آسمان و هر چه در آنهاست از پذیرش این امانت، یعنی: خداوند متعال، عظمت این امانت را با ظرفیت هر چه هست سنجید؛ و تمامی مخلوقات، با موجودیت خود نشان دادند که ظرفیت پذیرفتن این امانت را ندارند؛ نه این که خدا فرموده باشد: این امانت را بپذیرید، اما آنها ابا کنند و بگویند: «نمی‌پذیریم!» این که خود نافرمانی و معصیت می‌شود؛ مثل آن است که فرمود: سجده کنید، ابلیس لعین گفت: نمی‌کنم!

امر و مشیت الهی بر این است که نافرمانان و عصیان‌کاران که در واقع طغیانگران می‌باشند، معذب گردند، چنان که ابلیس لعین را به خاطر نافرمانی، از آن مقام اخراج نمود و تا ابد از رحمت خود دور داشت. پس اگر زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، با اختیار و اراده‌ی خود از فرمان الهی سر باز می‌زدند، حتماً از رحمت الهی دور و معذب می‌گردیدند.

امانت چه بود؟

برخی گفتند که مقصود همان "توحید و بندگی و عبادت پروردگار عالم می‌باشد" که البته نادرست است، چرا که طبق صریح آیات قرآن کریم، زمین و آسمان‌ها و هر چه در آنهاست، حتی درختان و ... همیشه در حال تسبیح خداوند سبحان می‌باشند. برخی دیگر به اصولی چون نبوت و معاد اشاره نمودند که آن هم ربطی به سایر مخلوقات ندارد، چرا که اختیار ندارند تا برای هدایت نیازمند به نبی و وحی و شریعت باشند، و معاد نیز برای حسابرسی و پاداش و مکافات در ازای عمل اختیاری می‌باشد. چنان که حتی از انسان، در آن چه اختیاری نداشته، پرسشی نمی‌شود، چون به آن مکلف نبوده است. مثلاً از کور مادرزاد نمی‌پرسند که تو چرا آیات قرآن را ندیدی و از رو نخواندی؟ لذا فرمود: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا - خداوند کسی را جز در برابر آن چه او داده، مکلف نمی‌نماید / الطلاق، ۷»؛ و فرمود: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا هَا - خداوند هیچ کس را به جز توانی که برایش قرار داده شده، مکلف نمی‌نماید / البقره، ۲۸۶»؛ و توان اختیار و انتخاب و پذیرش امانت، به سایر مخلوقات داده نشده است.

بنابراین، مقصود از "امانت الهی"، کلیت "ولایت الهی" می‌باشد که تمام "دین و شریعت" را شامل می‌گردد.

● - در موضوع و حقیقت "ولایت"، دقت شود که خداوند متعال، خالق، مالک و ربّ تمامی مخلوقاتش می‌باشد، اما می‌فرماید که فقط ولایت مؤمنانش را می‌پذیرد و ولایت نافرمانان را به همان طاغوت‌هایی واگذار می‌کند که خودشان ولایت آنها را پذیرفته‌اند:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها [ی جهل، شرك، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می‌برد و کسانی که کافر شدند، سرپرستان آنان طغیان‌گراند که آنان را از نور [عقل، قلب، فطرت، وحی و ...] به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برند؛ آنان اهل آتش‌اند و قطعاً در آنجا جاودانه‌اند.

انسان:

آیه تصریح دارد که «وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ». برخی چنین ترجمه نموده‌اند که «انسان این امانت را پذیرفت»، اما آیه می‌فرماید: «انسان آن را حمل نمود»؛ یعنی این امانت، با توجه به عظمت و ظرفیت وجودی آدمی و برخورداریش از عقل، اختیار و اراده، و نیز استعداد خلیفه الله شدنش، بر دوش انسان گذاشته شد تا آن را سالم حمل نموده و به مقصد برساند.

دقت شود که قید نموده «بر دوش انسان مؤمن گذاشته شد»، بلکه مطلق "انسان"، یعنی تمامی انسان‌ها را بیان نمود. بنابراین، همگان در برابر این ولایتی که به امانت داده شده و آن را باز خواهد خواست و از چگونگی حفظ و حمل آن سؤال خواهد نمود، مسئول می‌باشند. حال یک عده، حمل‌کننده‌ی تمام این ولایت می‌باشند که در کمال عبودیت تجلی دارد، لذا به آنها "ولیّ الله" گفته می‌شود - یک عده به واسطه‌ی عقل و وحی، ایمان آورده و "ولایت پذیر" می‌شوند - یک عده در این امانت، خیانت می‌کنند و ولایت ابلیس و شیاطین انس و جن را گردن می‌نهند و نسبت به ولایت الهی کافر می‌گردند - یک عده نیز به حسب ظاهر قبول می‌کنند، اما خیانت می‌کنند که "منافق" می‌گردند. بنابراین، "ولایت" به صورت "امانت"، بر دوش تمامی انسان‌ها قرار داده شده است.

ظلم و جهول:

«إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»؛ ظلم و جهول، مبالغه در "ظلم و جهل" است، یعنی این انسان بسیار بسیار ظلم و جهول بود.

برخی چنین برداشت کرده‌اند که آدمی چون ظلم و جهول بود، حمل این امانت را پذیرفت! در حالی که چنین امانت بزرگی که زمین و آسمان‌ها از حمل آن عاجزند، به موجود ظلم و جهول سپرده نمی‌شود! بلکه یعنی: آدمی، با توجه به اراده، اختیار و امیالش، به خودی خود، نسبت به خود و دیگران بسیار ظالم و جاهل است، مگر آن که ولایت الهی را گردن نهد.

"ظالم و جاهل" بودن، یک "امکان" است، برای کسی که می‌تواند متقابلاً "عادل و عالم" گردد؛ لذا هیچ‌گاه به کوه‌ها یا فرشتگان و ...، "ظالم و جاهل" خطاب نشده است، چرا که اصلاً چنین امکانی ندارند؛ پس این انسان است که هر دو امکان را دارد و همین امر سبب می‌شود تا بار امانت ولایت الهی، بر دوش انسان گذاشته شود،

تا از ظلمات ظلم و جهل، به سوی نور عدل و علم خارج گردد «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ».

● - پس، این انبیا و رسولان الهی علیهم السلام، اولیاء الله و مؤمنان هستند که بار "ولایت الهی" را به عنوان یک "امانت الهی"، بر دوش می کشند و سالم به مقصد می رسانند.

با توجه به مطالعه قرآن کریم و بررسی یکسری آیات به این نتیجه رسیدم که قرآن برای یک قوم خاصی نازل شده و به نظر من خیلی آشکار و واضح این مطلب در قرآن موجود است؛ نشانی آیات را ارسال می کنم: ابراهیم، ۴ - یونس، ۴۷ - النحل، ۳۶ و ... (ذکر نشانی هجده آیه)؛ خیلی برایم مهم است که نظر شما را بدانم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

بیشتر مشکلات، از همین "به نظر من" نشأت می گیرد! البته نظر دادن بد نیست و ایرادی ندارد، منتهی نظر دهنده باید ببیند که آیا در آن رشته، صاحب نظر هست یا خیر؟

بدیهی است که هر کسی می تواند راجع به "آی تی"، یا فلسفه ارسطو، یا پست مدرن، یا اسلام و قرآن، یا مسائل روز و ...، نظر بدهد؛ اما ابتدا باید به میزان اشراف علمی خود توجه نماید. به عنوان مثال: اگر راجع به آیات قرآن کریم نظر می دهد، حتماً باید به زبان و ادبیات قرآن کریم و سپس به تفسیر، علم داشته باشد؛ و البته همین مقدار نیز کافی نیست، بلکه باید آیات را با تفکر، تعقل، تأمل، بصیرت و البته محققانه مطالعه نماید. شما در پرسش خود، به هجده آیه استناد نموده اید که البته شرح کامل تمام آنها، دست کم هجده صفحه می شود، لذا فقط به دو سه آیه، آن نیز به صورت اجمالی اشاره می گردد، تا نحوه دقت در کلمات، مضمون و ظرائف بیشتر روشن گردد و مابقی را با این دقت بررسی نمایید:

۱- ابراهیم علیه السلام - ۴

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

ترجمه: و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند به وسیله آن زبان، پیام وحی را به روشنی] برای آنان بیان کند پس خدا هر کس را بخواهد [به کیفر لجاجت و عنادش] گمراه می کند، و هر کس را بخواهد، هدایت می نماید، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

● - در این آیه، بحث از زبانی است که یک رسول، با آن صحبت می کند، نه بحث از انحصار یک دین، برای یک قوم مشخص.

بدیهی است که اولین مخاطبان هر رسولی، قوم خودش هستند و بعدها ممکن است که دین و شریعت او، در میان اقوام دیگر نیز گسترش یابد.

به عنوان مثال: اولین مخاطبان حضرت موسی و برادرش هارون علیهما السلام، فرعون بود که بر مصر حکومت می نمود، چنان که اولین مأموریت ایشان پس بعثت، همین بود: «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ - شما دو نفر، بروید به سوی فرعون، که همانا او طغیان کرده است / طه، ۴۳» - اما قوم ایشان بنی اسرائیل و کنعانیان بوده است، و حضرت مسیح علیه السلام نیز در فلسطین به دنیا آمده و مبعوث شدند و زبان ایشان نیز همان عبری بود و دشمنان ایشان نیز همان قوم یهود بودند؛ اما امروز دین ایشان جهانی شده است. لذا هیچ تردیدی نیست که هر رسولی به زبان خودش و قومش سخن می گوید. نه این که یک رسولی در فلسطین بیاید، آلمانی حرف بزند، و یا در حجاز بیاید، انگلیسی یا ایتالیایی یا ترکی حرف بزند.

۲- یونس علیه السلام، ۴۷

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

ترجمه: برای هر امتی، رسولی است؛ هنگامی که رسولشان به سوی آنان بیاید، به عدالت در میان آنها داوری می شود؛ و ستمی به آنها نخواهد شد!

این آیه نیز به یک اصل کلی درباره‌ی تمامی رسولان اشاره دارد. در دنیا وقتی پیامبری به سوی قومی می آید، خداوند متعال مخاطبان را به دعوت او می آزماید که کدام ایمان می آورند و کدام کفر می ورزند؟! و در آخرت نیز هر پیامبری را به عنوان شاهد امتش می آورند و او میزان است و به کسی هم ظلم نمی شود. پس منعی ندارد که امت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله، تمامی مردم عصر او و عصر دین او باشند.

۳- النحل، ۳۶

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ»

ترجمه: و همانا در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم که [دعوت کند و بگوید]: خدا را پرستید و از [پرستش] طاغوت پرهیزید پس، از آنان کسانی بودند که خدا هدایت شان کرد، و از آنان کسانی بودند که گمراهی برایشان مقرر شد؛ بنابراین در زمین گردش کنید و بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود. معنای "امت"، با "ملت یا قوم خاص" متفاوت است. "امت" در یک معنا به کسانی گفته می شود که پیرو امام و رهبری هستند و در معنایی دیگر، به کسانی گفته می شود که در یک محدوده‌ی مکانی و زمانی، مخاطب او هستند و باید از او پیروی کنند، حال خواه این کار را بکنند و یا نکنند؛ و قرقی ندارد که محدوده‌ی جغرافیایی، یک کشور باشد و یا کل جهان، و محدوده‌ی زمانی، تا رسول بعدی باشد و یا برای همیشه.

تصریح به «كُلِّ أُمَّةٍ»، خود مبین است که مقصود یک قوم، ملت و حتی امت خاص نیست، بلکه می‌فرماید: برای تمامی امت‌ها، رسولی آمده است و اساس دعوت تمامی رسولان نیز یک امر بوده است، بندگی خداوند و اجتناب از طاغوت. لذا در هیچ کجای آیه، ذکری از این که کدام رسولی برای کدام قومی آمده است، نشده است.

۳- طه، ۱۱۳

«وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا»

ترجمه: و این گونه آن را قرآنی عربی [فصیح و گویا] نازل کردیم، و انواع وعیدها (و اندازها) را در آن بازگو نمودیم، شاید تقوا پیشه کنند؛ یا برای آنان تذکری پدید آورد!

در این آیه نیز بحث از "زبان قرآن مجید" است، نه مخاطبان آن! بالاخره هر کلامی و هر نوشتاری، زبانی دارد و البته که وحی به هر پیامبری، به زبان خودش نازل می‌گردد، حال خواه عبری باشد، یا عربی یا فارسی...؛ و زبان کلام یا کتاب [به ویژه در مباحث عقلی و علمی]، دلیلی نیست که مخاطب، فقط قومی که به آن زبان صحبت می‌کنند باشند! آیا نظریات افلاطون، و یا فلسفه و اخلاق ارسطو، یا علوم سقراط و... فقط برای یونانیان و علوم گوناگون ابن سینا، فقط برای عرب‌زبانان یا ایرانیان بوده است؟! آیا اشعار حافظ، سعدی و مولوی، که همه زبان فارسی است، ملیت دارد؟!

آیاتی دیگر:

اگر کسی قرآن مجید را قبول دارد و با استناد به آیات آن می‌خواهد بداند که آیا اسلام و قرآن کریم، برای یک قوم نازل شده و یا برای تمامی اقوام در تمامی زمان‌ها، باید آیاتی را که موضوع آن مخاطبان این دین و کتاب هستند را مطالعه نماید، نه این که با استناد به آیه‌ای در مورد زبان پیامبر و یا زبان وحی، بگوید: پس این دین و کتاب، مخصوص فلان قوم بوده است!

مخاطبان: خداوند متعال، گاه در یک آیه، یک قوم خاصی را مخاطب قرار داده است، مانند: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا - بگو: این یهودیان / الجمعة، ۶» - گاه تمامی پیروان ادیان الهی را مخاطب قرار داده است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ - بگو: ای اهل کتاب / آل عمران، ۶۴» - هر کجا که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا - ای کسانی که ایمان آورده‌اید / المائدة، ۵۷»، مقصودش کسانی است که به حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و قرآن مجید ایمان آورده‌اند - و در بسیاری از آیات، تمامی انسان‌ها را مخاطب قرار داده است، مانند: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ - ای انسان(ها) / الإنشقاق، ۶» و یا «يَا أَيُّهَا النَّاسُ - ای مردم / لقمان، ۳۳» - حتی گاه کفار را مخاطب قرار داده است «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ - بگو: ای کسانی که کافر هستید / الکافرون، ۱» و گاه بدون اشاره به هیچ

ملیت و قومیتی، درباره‌ی سرنوشت نهایی تمامی اهل شرک و نفاق و نیز تمامی کسانی که به خداوند متعال بدگمان هستند سخن فرموده است:

«وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (الفتح، ۶)

ترجمه: و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند عذاب کند؛ پیشامد بد زمانه فقط بر خودشان باد خدا بر آنان خشم گرفته، و لعنت‌شان کرده است و دوزخ را برای آنان آماده نموده و چه بد بازگشت گاهی است.

پس با این گستره‌ی مخاطبان، چگونه می شود مدعی شد که ایشان برای یک قوم خاص مبعوث شده‌اند؟!

گستره‌ی رسالت پیامبر اسلام، صلوات الله علیه و آله:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (الأنبياء، ۱۰۷)

ترجمه: و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبأ، ۲۸)

ترجمه: و ما تو را جز [به سبب] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم؛ لیکن بیشتر مردم نمی دانند.

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (الأحزاب، ۴۰)

ترجمه: محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم (ختم کننده = آخرین) پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

● - قید "رسول الله" و قید "خاتم النبیین"، جداگانه آورده شده تا تأکید شود که این رسول، آخرین انبیاست و

پس از او دیگر وحی بر کسی نازل نمی گردد، پس پیامبر همگان است.

گستره‌ی مخاطبان قرآن مجید:

زبان قرآن کریم، عربی فصیح است و بدیهی است که وحی و کتاب، به چندین زبان نازل نمی گردد، اما معنایش

این نیست که فقط برای قومی نازل شده است که به آن زبان سخن می گویند:

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (الفرقان، ۱)

ترجمه: همیشه سودمند [خیر پایدار = با برکت است] آنکه فرقان را [که قرآن جداکننده‌ی حق از باطل است] به

تدریج بر بنده‌اش نازل کرد، تا برای جهانیان بیم دهنده باشد.

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ * فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (التكوير، ۲۵)

تا (۲۸)

ترجمه: و این [قرآن] سخن شیطان رانده شده نیست * پس [با انکار قرآن و روی گرداندن از آن] کجا می‌روید؟! * این [قرآن] جز یادآوری برای جهانیان نیست * برای هرکس از شما که بخواهد [بر راه راست] پایداری نماید. ●●●- بنابراین، اگر برای تعیین گستره‌ی زمانی و مکانی اسلام، به آیات قرآن کریم استناد می‌گردد، باید به آیات مربوطه استناد گردد؛ نه این که با استناد به آیات در مورد زبان پیامبر یا کتاب، نسبت به گستره‌ی دین نظریه داد و بر اساس آن نظریه، حکم قطعی صادر نمود.

خداوند در جاهایی ما را به اعمال نیک دستور داده، در جاهایی هم می‌گوید: من قلب بعضی از کفار و آدم‌ها را مُهر زدم که هر چقدر نصیحت‌شون کنید کارساز نمی‌شه، چون ما نمی‌خواهیم اون‌ها هدایت بشن! بنظر شما این با فضل خداوند مغایرت نداره؟ آیا یعنی این نوعی "جبر" بر انسان‌ها نیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا اگر خداوند سبحان، چیزی و یا امری را "جبر" قرار دهد، با فضلش منافات دارد؟! آیا بشر می‌خواهد اختیارش بر اراده‌ی الهی نیز چیره شود؟! آیا اگر همه چیز (حتی هدایت یا گمراهی) جبری بود، رسالت، دعوت و نیز معاد معنایی داشت؟! آیا اگر جبر محض حاکم بود، کسی سؤالی داشت و می‌توانست پرسد؟!

پاسخ:

آیا می‌توانید فرض نمایید که امری از امور مخلوقات و بندگان، از حیطه‌ی ربوبیت الهی خارج باشد؟! پس هر چه هست، مخلوق اوست، تجلی علم، حکمت، عظمت و مشیت اوست، و هر چه هست، در ید قدرت اوست. و چنین نیست که اگر بنده چیزی را بخواهد و او نخواهد، انجام شود و اگر چیزی را نخواهد و او بخواهد، انجام نشود؛ بلکه همان که او می‌خواهد محقق می‌گردد.

از این‌رو، در قرآن مجید، تصریح به «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ - پس خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌نماید» - «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ - هر که را بخواهد عذاب و هر که را بخواهد رحمت می‌کند» - «يَعْفُو لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ - هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌نماید»، فراوان وجود دارد.

جبر و اختیار

برخی، فقط به ظاهر یک آیه نگاه می‌کنند و حتی در آن تأمل و تفکری نمی‌نمایند! مثلاً اگر آخر آیه فرموده باشد: «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، نتیجه نمی‌گیرند که پس هدایت یا گمراه کردن او، از روی علم و حکمت است، نه دیمی و شانسی. و اگر بخوانند که قلب کفار را مُهر می‌زند، نتیجه نمی‌گیرند که پس "کفر" که اختیاری است،

سبب این قهر و مُهر الهی شده است! لذا زود می‌گویید: «پس اگر او هر که را بخواهد هدایت یا گمراه می‌کند، پس جبر حاکم است»!

● - در این عالم، به ویژه برای نوع بشر (انسان) که به او عقل، اختیار و اراده موهبت شده است، نه جبر محض وجود دارد و نه اختیار محض، و به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام: «امری بین این دو امر است». به عنوان مثال: انسان، در عین حال که زمین و آسمان رام (مسخر) انسان قرار داده شده، نه می‌تواند کاری کند یک روز [برای تنوع هم که شده] خورشید از جهت مقابل طلوع کند - و نه می‌تواند مانع از کهولت و مرگ خود شود - نه می‌تواند کاری کند که از بذر گندم، جو بروید - نه می‌تواند مقرر کند که اگر گلوله‌ای به مغز یا قلب شلیک شد، او را از پای در نیابد و ...! بنابراین، تمامی این احوال، "جبر" است.

● - در عین حال، به انسان "اختیار" داده شده و حیطةی اختیار او نیز "انتخاب" بین دو یا چند چیز و یا راه می‌باشد، نه خلق آنها و یا حاکم کردن قوانین دلخواه به آنها! خداوند متعال برای عقل، وحی و اختیاری که به آدمی موهبت نموده، آنقدر ارزش و جایگاه قائل شده که فرموده: «تو حتی می‌توانی برای خودت إله و ربّ اختیار کنی»؛ البته این بدان معنا نیست که هر چه را انتخاب کنی، حق باشد و آثار انتخاب درست و غلط، یکسان باشد! لذا برخی هوای نفس خویش، طاغوت، مجسمه و گوساله را إله و ربّ خود بر می‌گزینند و به نتایج از پیش تعیین شده‌اش نیز می‌رسند! در اینجا گزینش اختیاری است و نتایج جبری.

فرمود: وقتی به تو از یک سو عقل دادم [که حجّت درونی توست] و از سویی دیگر رسول فرستادم [که حجّت بیرونی توست]، و به او وحی نازل نموده و به وسیله‌ی آن، راه رشد و گمراهی را برایت روشن کردم، دیگر لزومی ندارد که "دین = اعتقادات" را برای تو جبری نمایم؛ چرا که بدیهی است انسان عاقل، به خدا ایمان می‌آورد و به طاغوت کفر می‌ورزد؛ پس هر که چنین ننماید، با میل و اراده و اختیار خود منحرف شده است:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: در دین (اعتقادات)، هیچ اکراه و اجباری نیست، به درستی که (چرا که) مسلماً راه هدایت از گمراهی [به وسیله‌ی عقل، فطرت، علم، قرآن، پیامبر و امامان معصوم] روشن و آشکار شده است پس هر که به طاغوت [شیطان، بت و هر طغیان‌گر درونی و بیرونی] کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی‌تردید به محکم‌ترین دستگیره‌ای که گسستنی نیست، چنگ زده است؛ و خدا شنوا و داناست.

همچنین است انتخاب مکتب، کتاب، امام [رهبر، پیشوا، الگو] و بسیاری از امور کلی و جزئی دیگر که انتخاب‌شان به خودمان واگذار شده است.

قوانین جبری:

اختیار به معنای توان بر هم زدن قوانین موجود در خلقت، ابداء خلق بر طبق قوانین و اندازه‌های جدید نمی باشد؛ پس تمامی قوانین و اندازه‌های حاکم بر خلقت نیز "جبر"ی می باشند.

انسان می تواند آب را در اندازه‌ای معین، روی حرارت بالای صد درجه قرار دهد تا به جوش آید و یا در برودت زیر صفر قرار دهد تا یخ بزند؛ اما هرگز نمی تواند آب را بجوشاند تا یخ بزند و یا در برودت قرار دهد تا مبدل به شربت آلبالو شود! پس بین "جبر و اختیار" قرار دارد.

هدایت نیز همچون خلقت، قانونمند است. هر چیزی اندازه "قدر و مقدرات" خود را دارد که همه را خداوند متعال قرار داده و بر اساس همان اندازه‌ها، هدایت می نماید:

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى - تسبیح کن (منزه بدار) نام پروردگار بلند مرتبهات را * همان که خلق نمود و سامان بخشید * و همان که اندازه گذاشت، پس هدایت نمود / الأعلى، ۱ تا ۳»
پس، قوانین حاکم بر خلقت و هدایت، "جبر" است، اما این که آدمی خود را در کدام مسیر و چارچوب قرار دهد، "اختیار" می باشد.

هر که را بخواهد، هدایت یا گمراه می سازد:

خلقت، کار خداست - هدایت نیز کار خداست، پس بالتبع گمراه ساختن نیز کار خداست و دیگران هیچ تصرفی بر آن ندارند؛ چنان که هم فرمود: «پیامبر هیچ سیطره‌ای ندارد» و هم فرمود: «شیطان، هیچ تسلطی ندارد»؛ بلکه هر او دعوت کننده هستند و انتخاب با خود انسان است.

"جبر در هدایت" این است که مسیر و مقصد و راه هدایت را ما خلق، وضع و تبیین نموده‌ایم؛ و "اختیار در هدایت"، این است که پس از روشن شدن راه رشد از گمراهی، می توانیم هر کدام را که دوست داشتیم، انتخاب نماییم؛ و دوباره "جبر" در این است که "مقصد" را ما تعیین نموده‌ایم.

کسی نمی تواند بگوید: «من به جای تحصیل، شراب می نوشم تا فیزیکدان شوم» - «من به جای بندگی خداوند سبحان، هوای نفس خود یا دیگران را بندگی می کنم، تا به خداوند تقرب یابم» - «من مسیر جهنم را می روم، تا به بهشت برسم». لذا، نقشه راه و مقصد "جبر"ی است، اما انتخاب مسیر "اختیار"ی می باشد. این است "امری بین دو امر".

بنابراین، هم راه و قوانین هدایت را او وضع نموده و هم راه و قوانین ضلالت را او وضع نموده و کسی هم اختیار و توان تغییرش را ندارد؛ و هم امکان و قوه‌ی انتخاب و پیمودن هر کدام را او به انسان داده و می دهد، پس اوست که بر اساس اندازه‌ها و انتخاب‌ها، هدایت یا گمراه می نماید.

کارآیی علم، آگاهی و خبر:

اگر شما در مقابل تشنه‌ای، یک لیوان آب گوارا و یک لیوان اسیدی به رنگ آب بگذارید، اما به او خبر ندهید که کدام آب و کدام اسید است و آثار، پیامدها و نتایج نوشیدن هر کدام چیست؟ در حق او ظلم روا داشته‌اید؛ اما اگر خبر دهید، معلوم و مشخص نمایید و سپس بگویید: «حال انتخاب با خودت»، برای او ارزش قائل شده‌اید؛ و اگر کسی دروغ بگوید، برای ایجاد انحراف، اغفال نماید، ظلم کرده است. و البته خداوند متعال به هر کسی عقل و وحی (فرقان) داده که فرق حق و باطل را تشخیص دهد.

خداوندی که می‌فرماید: «يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ - هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می‌نماید»؛ به وضوح، روشن و متقن، بیان نموده که چه کسانی را هدایت می‌کند و چگونه؟ و چه کسانی را گمراه می‌کند و چگونه؟ چنان که پس از اشاره به انبیا و سلاله‌ی آنها، که برای هدایت بشر گسیل داشته، فرمود:

«ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأُنعام، ۸۸)

ترجمه: این است هدایت خدا؛ که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند! و اگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده‌اند، نابود می‌گردد (و نتیجه‌ای از آن نمی‌گیرند).

پس، روشن نمود که به وسیله‌ی انبیا، رسولان و وحی، هدایت می‌کند و به واسطه شرک خودشان، گمراه‌شان می‌سازد. لذا بشر نسبت به این که خداوند متعال چه کسی را هدایت و چه کسی را گمراه می‌سازد و چگونه؟ غافل و نادان نمانده است و می‌تواند با اراده و اختیار خودش، مسیر هدایت شوندگان را انتخاب نماید و خود را در زمره‌ی آنان قرار دهد.

● - نه نمازهای یومیه به تنهایی سبب هدایت کسی می‌شوند و نه نماز شب و نه تلاوت مستمر قرآن کریم و نه هر روز روزه‌داری، و نه حتی جهاد؛ چنان که شاهدیم در گذشته امثال خوارج و در عصر ما امثال وهابی‌ها، سلفی‌ها، داعشی‌ها و ...، تمامی این اعمال را انجام می‌دهند، اما جاهل، متکبر، مشرک، ظالم و جنایتکارند! بلکه این خداوند است که هدایت می‌کند؛ ولایت بندگان مؤمنش را بر عهده‌ی خویش می‌گیرد و از ظلمات به نور می‌برد «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، منتهی کسانی را هدایت می‌نماید که اولاً ایمان بیاورند و ثانیاً عمل صالح انجام دهند و به امر خدا و برای خدا "فی سبیل الله - قریة الی الله"، نماز را اقامه کنند، قرآن را تلاوت نمایند، روزه بگیرند، انفاق کنند، به جهاد بروند و ...

● - و هم چنین فرمود: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ - و خداوند قوم [گروه] کافر را هدایت نمی‌کند» - «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - خداوند قوم [گروه] ظالم را هدایت نمی‌کند».

البته که این "جبر" است و کسی نمی‌تواند خداوند علیم، حکیم و بصیر را مجبور سازد که خلاف این عمل نماید، اما این که انسان مؤمن شود، یا کافر و ظالم، در اختیار خودش قرار داده شده است.

- - اگر در بخش جستجو در سایت، کلمات مرتبطی چون: «[جبر و اختیار](#)» و یا «[بهدی من یشاء](#)» را درج و کلیک نمایید، و یا در همین جا [که لینک شده] کلیک نمایید، مطالب بیشتری در اختیارتان قرار می‌گیرد.

www.x-shobhe.ir



سیاسی-بهمین ۹۸

اگر دستاورد انقلاب را موشک و نانو و ... بدانیم، بدون انقلاب نیز قابل حصول بود؛ پس ما دقیقاً از چه دستاوردی، با تحمل این همه زحمت و مشقت دفاع می‌کنیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

هیچ‌گاه نام انقلاب را بدون پسوند "اسلامی" نیاوریم. چیزی که در دنیا زیاد رخ داده، انقلاب است، اما هیچ کدام اسلامی نبوده‌اند.

بهرتر است پرسیم: مگر دستاورد انقلاب اسلامی چیست که نظام سلطه با آن دشمنی شدید و ذاتی دارد و این همه مشقت را بر ما تحمیل کرده و می‌کند؟!

اگر دستاوردهای علمی و صنعتی شمرده نشود، می‌گویند: «پس چه رشدی صورت گرفته است؟» و اگر شمرده شوند، می‌گویند: «اینها چه ربطی به انقلاب دارد و بدون انقلاب نیز می‌توانستیم به این مراحل برسیم!» و البته پرسش شما بسیار مهم و قابل توجه و طرح است، چرا که به یقین، برای موشک و نانو انقلاب ننموده‌ایم.

الف - این که می‌گویند: «اگر انقلاب نمی‌شد و نظام جمهوری اسلامی ایران استقرار نمی‌یافت نیز این دستاوردها حاصل می‌شد!» یک دروغ محض و آشکار می‌باشد؛ چرا که علوم هسته‌ای، نانو، هوا - فضا، کشاورزی، پزشکی، داروسازی، صنایع نظامی و ... را ما کشف ننموده‌ایم، بلکه ده‌ها سال قبل کشف شده بودند و به بسیاری از آنها، از آمریکا و اروپا گرفته تا پاکستان و هندوستان، دست یافته بودند؛ اما ما محروم و مستضعف مانده بودیم و اجازه‌ی ورود و دسترسی نداشتیم، چون مستعمره و مستضعف (ضعیف نگاه داشته شده) بودیم؛ وگرنه ما نیز به موازات آنان در علم و تکنولوژی پیشرفت می‌نمودیم. گفته می‌شود که تکنولوژی روز (مثل ماشین بخار و ...) ده سال قبل از ژاپن وارد ایران شد!

پس، اگر امروزه ایران عقب افتاده در گذشته، به لحاظ تولید علم، در جمع ۱۵ کشور برتر دنیا قرار گرفته است - و در برخی سنوات، به لحاظ سرعت تولید علم، رتبه‌ی اول جهانی را کسب نموده است - اگر ایران در تولید علم نانو، به رتبه‌ی چهارم جهانی رسیده است - اگر در برخی از علوم و صنایع، جزو ۵ کشور یا ده کشوری که از

آن علم و تکنولوژی برخوردارند قرار گرفته است - اگر صناعی دارد که فقط امریکا و دو سه کشور در جهان تولید کننده‌ی آن هستند و ...؛ همه از برکت همین انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران و استقلال کشور می‌باشد.

ب - همه ساله، هر دولتی، گزارش می‌دهد که به چند صد روستا آب‌رسانی شد و چند صد روستا از برق، گاز و جاده برخوردار شدند و البته هنوز هم ده‌ها شهر و صدها روستای دیگر، با محرومیت‌های گوناگون، از آب آشامیدنی، برق و گاز گرفته تا بیمارستان و مدرسه و ... مواجه می‌باشند! بدیهی است که نه تنها این شهرها و روستاها، پس از انقلاب به وجود نیامده‌اند، بلکه بسیاری از روستاها به دلیل مهاجرت ساکنان به شهرها تخلیه شده است؛ بنابراین، تمامی این کاستی‌ها، مربوط به قبل از انقلاب می‌باشد و اگر انقلاب نمی‌شد، این خدمات و رشد، هم چنان صورت نمی‌پذیرفت.

انقلاب اسلامی به ما چه داد؟!

اما، به رغم این همه پیشرفت و رشد و نیز تبدیل یک کشور وابسته و مستعمره، به یک کشور مستقل، بدیهی است که ما برای آب، برق، گاز، نانو، علوم هسته‌ای و ... انقلاب ننموده‌ایم و به قول شما و همان‌گونه که مشهود است، با تحمل مشقات فراوان، حتی تحمل جنگ، ترور، فتنه و تحریم، ایستادگی ننموده‌ایم. لذا باید به اهم آن چه که دستاوردهای اصلی انقلاب اسلامی بوده، بیشتر دقت نماییم.

انقلاب اسلامی

"انقلاب"، یک کودتا، شورش مردمی در یک منطقه و حتی یک حرکت و تغییر نیست؛ بلکه یک "قیام عمومی" است که با هدف و اهدافی مشخص صورت می‌پذیرد و همه چیز را زیر و رو [منقلب] می‌نماید.

هر انقلابی، نامی دارد که بیانگر هدف و جهت انقلاب، مبتنی بر خواست مردم می‌باشد، مانند: انقلاب کبیر فرانسه - انقلاب فیلیپین علیه اسپانیا، برای به دست آوردن استقلال - انقلاب کوبا به رهبری فیدل کاسترو - انقلاب روسیه ضد امپراتوری [انقلاب کبیر روسیه] - انقلاب هند علیه استعمار انگلیس به رهبری گاندی و

نام انقلابی که در ایران صورت گرفت و هم چنان ادامه دارد، «انقلاب اسلامی» می‌باشد، یعنی مردم برای "اسلام" قیام نموده و انقلاب کردند - رژیم چندهزار ساله‌ی پادشاهی را ساقط کردند، و "نظام جمهوری اسلامی ایران" را جایگزین و مستقر نمودند و هم چنان خواهان پیاده شدن اسلام، در تمامی شئون زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود می‌باشند.

توحید:

اولین دستاورد انقلاب اسلامی، "توحید" بود، چرا که ریشه، اصل، اول و آخر اسلام، همان دعوت به "توحید" می‌باشد.

شاید گمان شود که این یک بحث "نظری" است و گفته شود که اسلام در کشور ما و میان ملت ما، سابقه‌ی ۱۴۰۰ ساله دارد و اساساً اگر مسلمان نبودیم، "انقلاب اسلامی" نمی‌نمودیم! اما، حقیقت این است که ما به دنبال "توحید عملی" بودیم، نه مباحث توحید نظری و استدلال‌هایی که به صورت تئوری در کتاب‌ها آمده است، این که انقلاب نمی‌خواهد!

● - بله، ما مسلمان بودیم، نماز می‌خواندیم و روزه می‌گرفتیم و در تاسوعا و عاشورا، عزادری نیز می‌نمودیم؛ اما در عمل، "مشرك" بودیم!

حال ممکن است سؤال شود که «مگر می‌شود، مسلمان مشرك نیز باشد»، پاسخ این است که نه فقط مسلمان، بلکه حتی ممکن است "مؤمن" نیز [چه به لحاظ نظری و چه عملی] مشرك گردد، چنان که فرمود: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ - بیشترشان ایمان نمی‌آورند، مگر این که [در عین حال]، شرک می‌ورزند [مشركند]! / یوسف علیه السلام، ۱۰۶».

شرک ما:

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: «چگونه ممکن است که کسی هم مؤمن باشد و هم شرک بورزد؟!»، امام کمترین حد آن را چنین بیان نمودند: «همین که می‌گویید: اگر فلانی نبود، من هلاک شده بودم، شرک است!» پرسیدند: «پس چه بگوییم؟»، فرمودند (مضمون): «بگویید: اگر خدا او را نمی‌فرستاد، یا سبب قرار نمی‌داد، یا به وسیله‌ی او نجات نمی‌داد، هلاک می‌شدم»!

● - البته، کار ما، پس از قرن‌ها حکومت سلطنتی و نیز قرن‌ها استعمار، از این حرف‌ها گذشته بود! ما نماز می‌خواندیم و روزه می‌گرفتیم و "جاوید شاه" نیز می‌گفتیم و برای سلامتی یک سلطان جائر، ظالم، فاسد و فاسق، دعا هم می‌نمودیم! یعنی صفت ابدیت که خاص خداوند متعال است را به این شاه مفلوک نسبت می‌دادیم و برای بقا و قدرت دشمن اسلام و مسلمین، به درگاه ربوبی دعا می‌نمودیم!

شاه خود را "خداوندگار" می‌خواند و ما نیز قبول کرده بودیم. شاه مانند فرعون، فریاد برمی‌آورد: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي - ای بزرگان قوم! من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم / القصص، ۳۸» و «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى - من برترین پروردگار [صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور] شما هستم / التّازعات، ۲۴»؛ و نه تنها درباریان و بزرگان قوم، نه تنها اساتید دانشگاه‌ها و ...، بلکه تمامی مردم، این دعوی مشرکانه را پذیرفته بودند! تازه شاه، فرعون و بت کوچک بود و بت بزرگ و فرعون جهانی، سران نظام سلطه به رهبری امریکا بودند که همچنان مدعی ابر قدرتی، الوهیت و ربوبیت جهانی را دارند!

● - خداوند متعال، در قلب‌های ما، انقلابی علیه خدایان دروغین، با رویکرد توحیدی ایجاد نمود، لذا انقلاب اسلامی، با شعار "الله اکبر - لا إله الا الله" شروع شد و هم چنان ادامه دارد.

شهید راه وطن نداریم:

پس ما، برای خالصی از بندگی فراعنه و برای توحید و موحد بودن انقلاب کردیم. ریشه، صدر، ساقه و میوهی "انقلاب اسلامی" همین است و تمامی دستاوردهای دیگر نیز محصول همین دستاورد می باشد. دشمنی بت کوچک و بچه فرعون (شاه) و نیز فرعون و بت بزرگ (نظام سلطه به رهبری امریکا)، با ما که در کشتار مردم انقلابی، ایجاد جنگ داخلی، تحمیل جنگ هشت ساله‌ی خارجی، ترور بسیاری از بزرگان و دانشمندان دینی و دانشگاهی، ترور مردم عادی برای ایجاد رعب و وحشت عمومی، فتنه‌های گوناگون و بالاخره تحریم، رخ نموده و می نماید، به خاطر همین رویکرد توحیدی و نفی الوهیت و ربوبیت نظام سلطه می باشد، نه به خاطر نانو و یا حتی علوم هسته‌ای.

● - تمامی مجاهدت‌ها، "فی سبیل الله" بوده است و این همه شهیدی که از ابتدای آغاز قیام مردمی تا کنون داده‌ایم، برای "لا إله الا الله" و "رَبُّنَا اللهُ" بوده است، و به دروغ می گویند: «**شهید راه وطن**»، تا صبغه‌ی توحیدی و اسلامی را از مجاهدت‌های مردم بگیرند. "**شهید راه وطن**"، هیچ معنایی ندارد. ممکن است "راه وطن"، کشته داشته باشد، اما قطعاً "شهید" ندارد.

ولایت:

وقتی به توحید روی آوردیم، فریاد "لا إله الا الله" برآوردیم و گفتیم رب ما الله جل جلاله است و نه شاه یا امریکا و انگلیس و صهیونیسم بین الملل، خداوند سبحان، ما را از نعمت "ولایت الهی" برخوردار گردانید. دقت کنیم که خداوند متعال، خالق، مالک، رب و رازق هر چه هست و تمامی آدمیان می باشد، اما در خصوص "ولایت = سرپرستی توأم با دوستی"، می فرماید که من فقط ولایت بندگان مؤمنم را می پذیرم و بقیه زیر مجموعه، مطیع و عبد "ولایت طواغیت" می گردند که سرپرستی می کنند، اما نه تنها آنان را دوست ندارند، بلکه به شدت دشمن می دارند!

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکی‌ها (ی جهل و کفر و فسق) به سوی نور (علم و ایمان و تقوا) بیرون می برد، و کسانی که کفر ورزیدند سرپرستان آنها طغیانگراند که آنها را از نور (هدایت) به سوی تاریکی‌ها (ی گمراهی) بیرون می برند آنها اهل آتشند که در آنجا جاوداند.

دشمنی شناسی:

حاصل ولایتمداری، بصیرت افزایی و "دشمن شناسی" می باشد، چرا که آن سوی "تولا" حتماً "نبرا"ست. آدمی به هر سو که برود، از نقطه و جناح مقابل آن دور می شود. اگر به طرف طاغوت برود، از خدا دور می گردد، اگر

به سوی اسلام معاویه‌ای، یزیدی و امریکایی برود، از اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله دور می‌شود و

"تبرا = دوری جستن" نیز بدون "دشمن‌شناسی"، میسر و محقق نمی‌گردد. ذلیل است آن کشور و ملتی که دشمن اصلی و بالتبع دشمنان داخلی و خارجی‌اش را نشناسد - حق و باطل را تشخیص ندهد - مفید و مضر به حال خود را نداند!

دستاوردهای دیگر:

وحدت، عزت، استقلال، آزادی، نیروی مقاومت، انگیزه‌ی مجاهدت و دشمن ستیزی، مساعد نمودن زمینه‌های رشد و شکوفایی استعدادها و سایر دستاوردها و...، همه محصول همین "توحید و اسلام ولایی" می‌باشد، که شرح آن از فرصت این مختصر خارج است.

آری، ما برای همین دستاوردها انقلاب نمودیم و به دست آوردیم، و برای حفظ و نیز ارتقای همین ارزش‌ها و نعمات ایستادگی نموده و می‌نماییم.

ما ۴۰ ساله که از رژیم صهیونیستی ضربه می‌خوریم! از ترورها بگیرد تا تجهیز داعش و حمایت از گروه‌های تروریستی و حملات مکرر به محور مقاومت...؛ چرا ما پیش دستی نمی‌کنیم و به اسرائیل حمله نمی‌کنیم؟ اگر این غده سرطانی نابود شود، مشکلات و تهدیدات از کشور برداشته می‌شود. چرا ایران اقدام به حمله به اسرائیل نمی‌کند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ما ۴۰ سال است که ضربه می‌زنیم و البته بیش از ۴۰ سال است هدف حملات صهیونیسم بین الملل و اسرائیل قرار گرفته‌ایم. در واقع قدمت آن، به حدود ۸۰ سال، یعنی از همان آغاز پیدایش رژیم منحوس اسرائیل می‌رسد. چهل سال از دوران این نخاصم، به قبل از انقلاب بر می‌گردد که ما نه تنها مغلوب، بلکه تسلیم و ذلیل و نوکر گوش به فرمان بودیم [البته نه مردم، بلکه حکومت و دولت ما]. پادشاه این مملکت (محمد رضا پهلوی) به صورت مستقیم و علنی، نوکر دست‌نشانده‌ی صهیونیسم بین الملل به رهبری امریکا بود؛ چنان که پدرش را نیز انگلیس آورد و برد.

این استعمار تا جایی بود که به کشور بزرگ ایران، «ژاندارم منطقه» می‌گفتند. نخست وزیر این مملکت (هویدا) بهایی بود - تعداد بسیاری از وزرا نیز بهایی بودند - رئیس صدا و سیما، ساواک و فرماندهان ارشدی از ارتش نیز بهایی بودند... و البته همه تحت امر امریکا و اسرائیل غاصب! سرمایه‌های کشور به بانک‌های امریکایی و اروپایی

و نیز تل آویو می‌رفت و حتی تأمین سوخت هواپیماهای جنگی اسرائیل، برای سرکوب فلسطینیان و مسلمانان منطقه، بر عهده‌ی ایران بود!

جنگ:

از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی و سپس استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، جنگ امریکا، انگلیس، متحدان اروپایی، نوکران عربی و البته اسرائیل با ما شروع شد و هم چنان ادامه دارد؛ و البته جنگی که آغازگرش آنها بودند، اما پایان دهنده‌اش آنها نمی‌باشند.

"جنگ"، فقط به این شکل نیست که نیروهای نظامی دو جناح متخاصم، علیه یکدیگر صف‌آرایی کنند و سپس با گلوله، خمپاره، موشک، بمب و ... مواضع و نیروهای یک دیگر را هدف آتش قرار دهند؛ چنان که خودتان در طرح پرسش، از ترور، داعش و ... به عنوان مصادیق بارز جنگ نام بردید.

بنابراین، اگر چه ایران آغازکننده جنگ نبوده و نخواهد بود و هیچ موشک مسقیمی به سوی تل آویو یا حیفا شلیک نکرده است، اما از همان آغاز جنگ‌های سخت و نرم توسط آنها، ایستادگی، مقاومت و عمل متقابل نموده است؛ پس جنگیده و هم چنان در حال جنگ است.

● - شفافیت و صراحت مواضع جمهوری اسلامی ایران در به رسمیت نشناختن اسرائیل غاصب، جنایتکار و تروریست، خود جنگ بزرگی بوده و هست که سبب بیداری اسلامی گردیده و روز به روز به پیروز نهای نزدیک‌تر می‌شود.

● - همت و پافشاری جمهوری اسلامی ایران، در معرفی اسرائیل به عنوان حکومتی دست‌نشانده و غاصب و نیز تروریست دولتی، به تمامی دول و ملل اسلامی و نیز تمامی جهانیان، جنگ بسیار بزرگی بوده و هست که البته تا اینجا پیروز این میدان جمهوری اسلامی ایران بوده است.

● - در جنگ‌های نظامی، جمهوری اسلامی ایران به برکت رهبری امام خمینی رحمة الله علیه و امام خامنه‌ای از یک سو و بصیرت و حمایت مردم انقلابی از یک سوی دیگر [نه عرضه‌ی دولت‌هایش]، سادگی و اهمال نکردن تا در مرزهای خلیج فارس و خوزستان یا حتی شیراز و اصفهان و بعد تهران، با اسرائیل بجنگد، بلکه با تقویت نیروهای مقاومت و ایجاد نیروهای دیگری مانند "حزب الله"، اسرائیل را در آخرین سرحدات غصب شده‌اش متوقف نمود، تا جایی که "کلاه آهنین" شکست و جنگ‌های یک طرفه و پیروز اسرائیل به جنگ‌های ۳۳ روزه، ۲۲ روزه و حتی ۲ روزه رسید و با شکست سنگین و به صورت مفتضحانه، از میدان خارج شد و عقب نشینی نمود.

● - اسرائیل، در چهل سال اول، بخش بزرگی از سرزمین فلسطین را با جنگ و ترور و تخریب خانه‌ها و آواره کردن مردم و شهرک‌سازی و ... غصب کرد؛ در چهل سال دوم چه؟! چقدر توانسته به اراضی اشغالی بیفزاید و اگر نتوانسته، چرا؟!!

- - شکست رژیم بعث صدام در جنگ تحمیلی هشت ساله - شکست داعش در منطقه، که به فرماندهی شهید عزیزمان سردار سلیمانی، با دفاع از حریم آغاز شد و به شکست و اخراج داعش از عراق و سوریه منجر شد و اگر چنین نمی شد، اکنون می بایست با داعش در استان های مرزی ایران می جنگیدیم، خود جنگ مستقیم و بزرگی بود که به شکست امریکا، انگلیس، متحدان، نوکران و البته اسرائیل غاصب منجر شد. جنگی که برای امریکا، جز ترور مستقیم سردار شهید حاج قاسم سلیمانی و اقرار به تروریست بودن، راه دیگری باقی نگذاشت.
- - تقویت نیروی نظامی ایران، تا جایی که پیمان های امریکایی و اسرائیلی را روی هوا بزند و موشک هایی بسازد که از داخل ایران بتوانند تمامی شهرهای اسرائیل را هدف قرار دهند، و از ناوهای جنگی و مجهزی برخوردار گردد که حتی ناو متجاوز انگلیسی و امریکایی را به اسارت درآورد و ...، جنگ پیروز دیگری است که سبب "بازدارندگی دشمن" از تهاجمی راحت و یا حتی سخت به ایران شده است.
- - تقویت دستگاه های اطلاعاتی [به ویژه اطلاعات سپاه پاسداران]، در شناسایی و خنثی نمودن تمامی جریان های توطئه گر، فتنه گر و نیز تروریسم داخلی [گروهک ها و ...]، به گونه ای که به رغم تمامی سرمایه گذاری ها و تلاش ها، امنیت این کشور چنان حفظ شود که امن ترین کشور منطقه و حتی جهان باشد، جنگ و پیروزی دیگری هست که باید به آن توجه نمود.
- - باید دقت نمود که در این چهل سال، چندبار اسرائیل در شورای امنیت - سازمان ملل - حقوق بشر و سایر سازمان ها و نهادهای بین المللی که تحت سلطه امریکا و صهیونیسم بین الملل می باشند، محکوم شده است؟ و چرا؟!
 - - آیا پیش از انقلاب اسلامی ایران، سابقه داشته است که مردم در امریکا و اروپا نیز علیه جنایات اسرائیل تظاهرات بر پا کنند؟! آیا سابقه داشته است که رسانه های بزرگی که عمدتاً در زنجیره رسانه های صهیونیستی هستند، مجبور شوند که به جنایات، نسل کشی و کودک کشی اسرائیل اذعان کنند و اسرائیل را محکوم نمایند؟!
 - - بنابراین، همانگونه که امام خامنه ای فرمودند: «دشمنی امریکا با ما ذاتی است»؛ پس بالتبع دشمنی اسرائیل با ما نیز ذاتی است و جنگ در مقابل اسرائیل از ابتدا بوده، جریان دارد و تا نابودی کامل این رژیم غاصب، آزادی قدس شریف، بازگشت آوارگان و استقرار حکومتی مردمی (بنا به رأی اکثریت مردم فلسطین)، ادامه خواهد داشت. ان شاء الله.
 - - و البته ایران تا جایی که لازم نباشد، ابتدا کننده به هیچ جنگ مستقیمی نخواهد بود، اما اگر برای دفاع لازم باشد و یا دیگران آغاز به جنگ رسمی کنند، ایران هیچ ابایی از مقابله ی نظامی نیز نخواهد داشت و به شدت سرکوب می کند؛ چنان که از حمله به پایگاه امریکایی ها در خاک عراق و یا هدف قرار دادن پایگاه فرماندهان داعشی با موشک های نقطه زن، هیچ ابایی نداشت و با قدرت سیلی زد، و از حمایت های سیاسی و یا حتی

ارسال تجهیزات و اعزام نیرو برای مقابله نیروهای مقاومت در جنگ با اسرائیل نیز دریغ ننموده است. هم رهبر حزب الله به صراحت می گوید که تمامی پیروهای ما مقابل اسرائیل، به خاطر حمایت جمهوری اسلامی ایران بوده است، و هم رهبر عظیم الشان، به صراحت می گوید که از تمامی جریانات مقابل اسرائیل، حمایت نموده و می نمایم. امام خامنه‌ای:

● - «من همین جا به این مناسبت، این جمله را عرض بکنم: حکام بحرین ادعا کردند که ایران در قضایای بحرین دخالت می کند. این دروغ است. نه، ما دخالت نمی کنیم. ما آنجائی که دخالت کنیم، صریح می گوئیم. **ما در قضایای ضدیت با اسرائیل دخالت کردیم؛ نتیجه اش هم پیروزی جنگ سی و سه روزه و پیروزی جنگ بیست و دو روزه بود.** بعد از این هم هر جا هر ملتی، هر گروهی با رژیم صهیونیستی مبارزه کند، مقابله کند، ما پشت سرش هستیم و کمکش می کنیم و هیچ ابائی هم از گفتن این حرف نداریم. این حقیقت و واقعیت است. «
(۱۳۹۰/۱۱/۱۴)

● - «اگر غلطی از آن‌ها سر بزند، جمهوری اسلامی ایران، تل آویو و حیفا را با خاک یکسان خواهد کرد.»
(۱۳۹۲/۱/۱)



گوناگون-بهمن ۹۸

آیا پس از پیروزی انقلاب دینداری و احیاء تفکر دینی وضعیت بهتری داشته و می شود گفت مردم به تفکر دینی بیشتری گرایش پیدا کرده اند؛ یا بالعکس دین زدگی ویژه میان جوانان ایجاد شده است؟ یعنی هویت دینی اکنون با وجود رفتارهای ناقض شریعت مثلاً در پوشش، آمار طلاق و اعتیاد، ایجاد برخی شبهات یا اتفاقی مثل اغتشاشات آبان ماه، در کشور ما تثبیت شده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

آمار جمعیت نیز بیشتر شده است. جمعیت ۳۵ میلیونی در ابتدای انقلاب اسلامی، به حدود ۸۵ میلیون نفر رسیده است.

معترض نیز با اغتشاش گر فرق می کند، چنان که بیشتر مردم ایران، نسبت به بسیاری از نابسامانی ها و سوء مدیریت ها اعتراض دارند، اما نه تنها اغتشاش گر نیستند، بلکه بسیار هم مؤمن و انقلابی اند. بنابراین، اغتشاش هزار یا حتی پنج هزار نفر نیز چیز عجیب و غریبی نیست، بالاخره در میان ده ها میلیون انسان مسلمان و انقلابی، وجود چند هزار نفر بی دین، بهایی، منافق، ضد انقلاب، خودفروش، بی وطن، غرب زده و یا خدایی ناکرده فاسد، و حتی چند نفر تروریست و مزدور که طبق دستور، هر تظاهرات و اعتراضی را به اغتشاش تبدیل می کنند، بسیار طبیعی است. منتهی هیچ گاه چند میلیون نفر، هر روز به خیابان ها نمی ریزند، اما پانصد نفر برای اغتشاش، آدم گُشی، به آتش کشیدن اموال عمومی یا شخصی و خلاصه ایجاد ناامنی، کافی است.

● - اما، وقتی بنا باشد که دو چیز یا دو رویکر و یا دو اوضاع با یکدیگر مقایسه شوند، باید از یک سو اطلاعات کافی از هر دو در اختیار باشد و از سوی دیگر تطبیقی درست و هم سنخ صورت پذیرد و در نهایت به قضاوتی عادلانه منجر گردد. آیا آمار طلاق بیشتر است، یا آمار رویکرد به دین و دینداری، به نماز و روزه و اعتکاف، به مطالعات علمی، به جهاد فی سبیل الله در عرصه های گوناگون و ...؟!

ما [مردم]، پیش از انقلاب، از تفکر دینی چه داشتیم که حالا بخواهیم با امروز مقایسه کنیم؟! بله، اکثریت مردم مسلمان بودند، اهل نماز و روزه هم بودند، اما از دین چه می دانستند که حالا تفکر دینی هم داشته باشند؟!

- - مردم قبل از انقلاب، چند نفر از متفکران دینی چون: علامه طباطبایی، علامه جعفری، آیت الله مطهری، آیت الله محمد باقر صدر، آیت الله بهشتی، آیت الله دستغیب ... و حتی امام خمینی رحمة الله عليهم اجمعین را می‌شناختند، امروز چقدر با تفکرات آنها می‌باشند؟! ظاهر دشمن زودتر و بهتر شناخته بود که در همان سال‌های اول انقلاب، اکثر این متفکران دینی را با ترور به شهادت رساند!
- از کافه‌های سطح پایین مستهجن بگیری، تا کاباره‌ها - از عرق فروشی‌ها بگیری تا بارهای لوکس - از قمارهای خیابانی بین فقرا بگیری تا کازینوهای ملی و بین المللی - از فحشای عمومی بگیری تا فاحشه‌خانه‌های رسمی، تا ترویج فساد و فحشا در رسانه‌ی ملی و ...، همه در همین کشور و برای همین ملت مسلمان بود!
- - البته از همه‌ی اینها مهم‌تر، تسلیم مردم مسلمان به حکومت طاغوت بود، تا جایی که هم نماز می‌خواندند و هم "جاوید شاه" می‌گفتند! و از آن بدتر، قبول ذلت استعمار و استثمار بیگانه بود! غرب‌زدگی برای این ملت عقب افتاده، چه در میان به اصطلاح روشنفکرانش و چه میان عموم مردم، یک افتخار بود!
- - از بخشش خاک این کشور، در دوران قاجاریه و صفویه که بگذریم، در دوران جنگ جهانی دوم (رضا پهلوی)، ۹ میلیون نفر از جمعیت کمتر از بیست میلیونی ایران، به خاطر فقر و بیماری مردند و هر چه داشتند به نیروهای نظامی انگلیس و متفقین می‌رسید! یعنی فاجعه‌ای بدتر از هلوکاست ساختگی! و بدتر آن که "بحرین" جزو خاک ایران بود، و در دوران محمدرضا پهلوی، رسماً تقدیم شد!
- - مردم ما، کجا فرهنگ و جرأت داشتند که با "تفکر دینی" حتی آشنا بشوند، چه رسد به این که عمل نمایند؟! اگر ساواک به خانه‌ای می‌ریخت و در آن "نهج البلاغه" می‌یافت، این خودش یک جرم بزرگ بود، در حالی که نهج البلاغه، در کتاب فروشی‌ها عرضه می‌شد!
- مردم کجا با فرهنگ "جهاد و شهادت" آشنایی داشتند و برای دفاع از یک وجب خاک کشور، جان برکف و مشتاقانه به جبهه‌ها می‌رفتند؟! مردم گمان داشتند که "جهاد و شهادت"، امری است مخصوص امام حسین و یارانش علیهم السلام و همان را نیز نمی‌شناختند!
- - اگر چه متفکران دینی مردم را تعلیم می‌دهند و آگاه می‌سازند، و اگر چه رهبران دینی، بصیرت اذهان عمومی را ارتقا بخشیده و ملت را هدایت می‌کنند، اما آیا فقط وجود این بزرگان سبب بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی و آگاه‌تر شدن سایر ملل گردیده است، یا رویکرد نظری و عملی مردم به تفکرات دینی و دینداری؟!!
- - امروز امریکای جنایتکار و تروریست و انگلیس خبیث و اسرائیل غاصب و سایر جنایتکاران عالم، فقط از وجود چند نفر متفکر دینی می‌ترسند، یا از رویکرد ده‌ها میلیون نفر، به اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله؟!!

● - تفکر دینی و یا حتی گرایش و التزام به دینداری، فقط محدود به آمار طلاق و یا بدحجابی و اعتیاد نیست؛ اگر چه همین مقدار نیز از "تفکر غیر دینی" نشأت می‌گیرد! این چه قضاوتی است که تهاجم فرهنگی دشمنان، ضعف تبلیغاتی، بی‌عرضگی برخی مسئولان، عوامی و بی‌بصیرتی برخی از جوانان که اسیر و مغلوب فساد مجازی شده‌اند، فشار دشمنان خارجی با تحریم و ضد تبلیغ و ...، به حساب دین و تفکر دینی پس از پیروزی انقلاب گذاشته شود.

● - بدیهی است که هر تفکری، هر جریانی، هر انقلابی و هر گرایشی، "ریزش و رویش" دارد؛ اما آیا می‌توان "ریزش و رویش و خیزش" مردم [به ویژه جوانان] را نسبت به اسلام و تفکر دینی، با پیش از انقلاب و حتی هیچ ملت مسلمان دیگری در امروز مقایسه نمود؟!

● - بله، یک خطای علنی [مانند بدحجابی، اعتیاد و یا لایابالی‌گری] نمود عمومی دارد، یک نفر را هزاران نفر می‌بینند؛ اما این دلیل نمی‌شود که گمان شود آنها اکثریت دارند! پس میلیون‌ها نفر انسان مؤمن، که حضور و نمودشان در تظاهرات‌ها، نمازها، اعتکاف‌ها، هیئات و ... رخ می‌دهد، از کجا می‌آیند؟! در حالی که اکثرشان جوان هستند، و حتی سال‌های ابتدایی انقلاب و امام را ندیده‌اند، چه رسد به پیش از انقلاب. این همان خیزش عمومی و رویکرد عجیب به "تفکر دینی" می‌باشد. این انقلاب و تحول نسبت به تفکر دینی و دینداری را خداوند سبحان در قلب‌ها ایجاد نموده است.

امام خمینی رحمه الله علیه:

«اسلام بود که شما را راه انداخت و به شما همچو قدرتی داد که در مقابل این قدرت‌های شیطانی بزرگ ایستادید و نترسیدید. این قدرتی بود که خدا به شما داد؛ و الا ما که بندگان ضعیفی هستیم که چیزی نداریم... این قدرت خدا بود. این چیزی بود که خدا به شما عنایت کرد و باید این عنایت خدا را حفظ کنید.» (صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۶۷-۱۶۸)

امام خامنه‌ای:

● - «ملت ما از مسائل سیاسی منزوی بود، روگردان بود، حوادث کشور را مورد توجه قرار نمی‌داد. انقلاب این حالت را از ملت ما گرفت، ما را تبدیل کرد به یک ملت آگاه و سیاسی. امروز نوجوان‌های ما هم در دورترین نقاط کشور تحلیل سیاسی می‌کنند، حوادث سیاسی را درک می‌کنند، روی هر مسئله‌ای تحلیل می‌گذارند. قبل از انقلاب این‌جور نبود. سیاست‌گرایی و سیاست‌فهمی مخصوص یک عده‌ی انگشت‌شمار در این کشور بود. مردم عموماً دور از حوادث کشور بودند؛ دولت‌ها می‌آمدند و می‌رفتند، قراردادهای بین‌المللی بسته می‌شد، کارهای بزرگ در دنیا انجام می‌گرفت، ملت خبر هم نمی‌شد. اینها خطوط اصلی این انقلاب است که این حوادث را در این کشور به وجود آورد. این اصول، نهادینه شده است؛ تثبیت شده است.» (۱۳۹۰/۱۱/۱۴)

- «کسی اعتراض نکند که خب بالاخره یک ریزش‌هایی هم داشتیم؛ بله داشتیم، همه جا هست، همیشه هست؛ ملاک این نیست، ملاک این است که مقایسه کنیم، ببینیم رویش‌ها چگونه است و ریزش‌ها چگونه است. در اصل خود انقلاب هم همین حرف هست که حالا جای بحث آن، اینجا نیست.» (۱۳۹۸/۷/۱۰)

آیا شیطان پرست‌ها قدرت پیش‌بینی یا توانایی‌های خارق‌العاده غیر بشری دارند؟! آیا طالع و طالع‌بینی حقیقت دارد؟! آیا فراماسون‌ها و ... توانایی پیش‌گویی دارند؟! چون برخی از مسائل را از پیش گفتند و به

وقوع پیوست!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

هر نوع و هر مقدار توانی که بشر داشته باشد، یک توانایی بشری است و نه غیر بشری؛ اگر چه باذن الله، مرده را زنده کند و یا با ضربه‌ی عصا نیل را بشکافد. بشر هم توان ارتباط با اجنه‌ی شیطان را دارد و هم توان ارتباط با ملائک الهی را دارد.

- - مقام و قدرت مؤمنان به حدی فراتر است که حتی خود ابلیس لعین نیز نمی‌تواند بر آنها سلطه‌ای یابد، چه رسد به سایر شیاطین از انس و جنّ و یا شیطان‌پرست‌ها. (النحل، ۹۹ و ۱۰۰). و این توان و قدرت نیز در ظرفیت و استعداد بشر هست و غیر بشری نمی‌باشد.
- - اما، در موضوع پیشگویی، مهم است که چه کسی پیشگویی می‌کند، از چه خبر می‌دهد و منبع پیشگویی او چیست یا کیست؟! آیا خبر از شهادت شهدایی چون سردار عزیز حاج قاسم سلیمانی، که بارها گفته بود در مراسم سال آینده‌ی فاطمیه علیهاالسلام، من در میان شما نیستم، پیشگویی نبوده است؟! پیشگویی و یا حتی خبر از گذشته - که در مجموع به آنها خبر از غیب گفته می‌شود - اگر دکان نباشد و راست باشد نیز چیز عجیب و غریبی نیست، یک صنعت است، یک توانایی در بشر است که در برخی ظهور و بروز دارد؛ چنان که می‌گویند: فلانی مغز ریاضی دارد یا فلانی هنر نقاشی یا شعر دارد.
- پیشگویی، گاهی بر اساس داده‌های علمی روشن است، مانند پیشگویی هواشناسی برای فردا، یا حتی سال یا ده سال بعد. گاهی بر اساس داده‌های علمی غیر روشن است که همه نسبت به آن علم ندارند، لذا برایشان عجیب به نظر می‌رسد.

یک پزشک بسیار متخصص و مجرب، در یک بیمارستان با آزمایشگاه‌های بسیاری مجهز، بر اساس آزمایشات انجام شده، به بیماری و یا مشکل مراجعه‌کننده پی می‌برد و گاهی نیز به رغم آزمایشات پی نمی‌برد و یا حتی خطا می‌کند، اما دیده‌ایم و دیده‌اید افراد بی‌سواد در علم پزشکی که با یک نگاه به چشم یا ناخن، یا ته حلق، تمامی

بیماری‌های درونی فرد، از چربی کبد گرفته تا سرطان و ... را تشخیص می‌دهند و پس از آزمایشات، معلوم می‌شود که بسیار دقیق و درست هم تشخیص داده‌اند! خب، این هم یک نوع علم است، منتهی همگان استعداد و معلومات آن را ندارند؛ لذا عجیب به نظر می‌رسد.

*- شخصاً می‌شناسم کسی را که اسم کوچک شخص با اسم مادر او [که می‌تواند در هزاران نفر مشترک باشد] را به او می‌دهند و وی بسیاری از مطالب صاحب اسم را می‌گوید. اخیراً اسم شخصی با مادرش را دادم و پس از محاسبه‌ی عددی کوتاهی گفت: چرا دیر اقدام کردند، او اکنون تحت شیمی درمانی قرار گرفته است! اتفاقاً درست هم گفته بود، چون همان روز، برای اولین بار تحت شیمی درمانی قرار گرفته بود.

*- پیش از برگزاری مراسم تشییع سردار شهید سلیمانی، پیشگویی نمودم که فردا میلیون‌ها نفر شرکت می‌کنند و چنین هم شد. خب این اطلاع از مواضع و مردم خودمان است - اکنون نیز پیشگویی می‌کنم که ترامپ، چه برای دور دوم رأی بیاورد و یا نیاورد، توسط عوامل خودشان ترور خواهد شد. اما این دیگر علم و اطلاع نیست، بلکه حساب احتمالات است؛ پس ممکن است که چنین نشود و اگر شد نیز نمی‌توان گفت: «پس فلانی یک پیشگو است»!

*- ممکن است به هندوستان یا چین بروید و ببینید یک مرتاض کافر هندی و یا یک کاهن بت پرست چینی، به راحتی اطلاعاتی از گذشته‌ی شما می‌دهد و یا اتفاقی را پیش‌گویی می‌کند و درست هم در می‌آید! بنابراین، پیشگویی، به خودی خود، ربطی به ایمان و تقوا ندارد. بخشی از آن به علت شکوفایی نوعی استعداد و یا نوعی ریاضت قابل تحصیل است، حال چه مؤمن آن را تحصیل کند و چه کافر و چه شیطان پرست. اما بخش اعظم و حقیقی آن که خاص برخی از مؤمنان می‌باشد، محصول علم، تقوا، عبادت و بصیرت آنهاست که سبب می‌شود بسیاری از پرده‌ها برایشان کنار رود و از آن چه عموم نمی‌دانند، مطلع گردند؛ و یا الهامات حقیقی و صادقی به آنها می‌شود و یا حتی اولیاء الله [در خواب و یا بیداری] به او خبری می‌دهند.

● - پیشگویی فقط این نیست که مثلاً بگویند: «یکی از اقوام شما به زودی از دنیا می‌رود - یا مسافری دارید که می‌رسد و یا در فلان نقطه جنگ می‌شود و یا ...»؛ آیا اخباری که امام خمینی رحمة الله علیه و امام خامنه‌ای حفظه الله، از آینده دادند و سپس واقع شد، پیشگویی نبوده است؟! آیا امام خامنه‌ای، قبل از آغاز مذاکرات هسته‌ای، خبر از نتیجه‌ی آن ندادند و همانطور نشد؟! آیا ایشان از پیروزی حزب الله در جنگ ۳۳ روزه که ابتدایش نشان از شکستی قطعی و فوری داشت، خبر ندادند و چنان نشد؟! و صدها مطلب دیگر. منتهی اینها علمی است که از علم، تقوا، بصیرت، مجاهدت و ... به دست می‌آید، نه از رمل و اسطرلاب و نگاه به ستارگان و مرتاضی!

طالع:

اول بدانیم طالع یعنی چه و بعد بگوییم آیا واقعیت دارد و یا ندارد؟ "طالع" به معنای طلوع کردن است، یعنی آن چه که در آینده اتفاق می افتد و طالع بینی، یعنی خبر دادن از آن. بنابراین، طالع وجود دارد، چون آینده وجود دارد. پس مطلق "طالع بینی" نیز وجود دارد، اما این که کدام راست و درست است و کدام دکان و دستگاه برای فریب مردمان می باشد، مسئله دیگری است. شما نیز می توانید در نیمه شب بگویید: «در طالع خورشید می بینم که فردا طلوع می کند و در طالع این نیم کره ی تاریک می بینم که فردا روشن می شود».

سرنوشت:

اما این که گمان شود هر کسی طالعی دارد که سرنوشت محتوم اوست و به هیچ وجه قابل تغییر نمی باشد و حتماً اتفاق می افتد، خطا و عوامفریبی است! می خواهند بگویند که شما هیچ اختیاری ندارید، بلکه یک جبر محض بر شما حاکم است! و این حقه ایست که همیشه مستکبران، زورمداران، سلطه گران و جنایتکاران به آن تمسک جسته اند تا هم جنایات خود را تحت عنوان "جبر" توجیه کنند و هم با القای ناامیدی، انگیزه و نیروی مقاومت را از مردم مظلوم بگیرند.

در قرآن کریم می خوانید که اهالی کافر در یک قریه، به پیامبر خود و یاران معدود او گفتند: «إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ»، یعنی ما حضور شما را به فال بد گرفته ایم و اگر نروید، شما را سنگسار می کنیم! ایشان پاسخ دادند: «طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَلَيْسَ ذِكْرُكُمْ بِأَنَّكُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ / یس، ۱۹» اجمالاً یعنی: این بدشگونی، با خود شماست که شما را پند می دهند، اما نمی پذیرید و علتش هم این است که شما قومی اسراف کار هستید، از حق و حدود خود تجاوز می کنید.

● - بنابراین، تقریر بخش اعظمی از "سرنوشت" که تعیین کننده ی عاقبت های کوتاه مدت و بلند مدت است، در اختیار خود انسان قرار دارد، لذا انتخاب حق و یا باطل و انتخاب مسیر به سمت درکات جهنم و یا مراتب بهشت نیز در اختیار خود انسان قرار داده شده است؛ و گرنه ارسال انبیا و رسولان و وحی، برای هدایت نیز معنایی نداشت.

پس، یک تابلوی سفیدی به همراه استعداد، توان و هنر نقاشی و نیز اسباب نقاشی و هم چنین الگوهای زشت و زیبا و هم چنین معلم و مربی و ...، در اختیار انسان گذاشته است و اوست که با اراده و انتخاب خود، تصمیم می گیرد که آینده ی خود را چگونه روی این تابلو، ترسیم نماید.

* - این نقاشی ها [چه زشت و چه زیبا]، همه قابل پاک کردن و از اول نقاشی کردن است؛ یک فرماندهی لشکر ابن زیاد و یزیدی، به نام "حرّ" که زشت ترین فرجام را برای خود کشیده بود، به ناگاه بر می گردد، آن نقاشی را با استغفار و توبه ای حقیقی پاک می کند و صورتی نورانی از خود، به عنوان یکی از شهدا [یا اولین شهید] در سپاه سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، ترسیم می نماید؛ و نقاشی دیگر چون "شمر" که از مجروهان سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام بود، آن تصویر را پاک می کند و چهره ی شمر در کربلا و شمر امام گش برای خودش ترسیم

می نماید! نمونه‌ی بارز و حاضر دیگرش، همین ملت ایران هستند که پس از چندین قرن، از پیش از اسلام و چهارده قرن پس از اسلام، تسلیم پادشاهان عیاش، زورگو، نفهم و ظالم بودند، چند قرن به صورت مستقیم در استعمار انگلیس و امریکا بودند، بدبخت‌ها هم نماز می خواندند و هم "جاوید شاه" می گفتند...! اما به ناگاه یک توجه می کنند و خداوند متعال نیز قلوب آنها را منقلب می کند و با فریاد "الله اکبر" قیام می کنند و سرنوشت خود و نسل پس از خود و حتی بسیاری از مسلمانان جهان را تغییر می دهند، پس طالع آنها نیز متغیر می گردد.

"طالع" و "اگر":

نظام علیمانه و حکیمانهای "علی و معلولی" و نیز موهبت عقل، اختیار و اراده به بشر، ایجاب می کند که "طالع"ها همیشه مشروط به "اگر"ها باشند. تا تمامی شرایط [مقدرات = اندازه‌ها] برای امری فراهم نگردد، وقوع آن "قضا = حتمیت" نمی یابد و اگر تمامی علل و شرایط فراهم شد، حتماً اتفاق می افتد.

اگر تحصیل علم نماییم، با سواد می شویم - **اگر** ایمان بیاوریم، رشد نموده و نجات می یابیم - **اگر** تقوا پیشه کنیم، پرده‌ها و سدها برداشته می شوند و مُکرم می گردیم - **اگر** دین خدا را یاری کنیم، خداوند ما را یاری نموده و ثابت قدم می گرداند - **اگر** شاکر باشیم، بر نعمت ما می افزاید و **اگر** کفر بورزیم، معذب خواهیم شد - و...؛ لذا حتی در ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام نیز "بداء" حاصل می شود! یعنی **اگر** مردمان بیدار و بصیر شوند و به میدان بیایند، چه بسا ظهور تا سال دیگر محقق گردد و **اگر** به میدان نیایند و یا از میدان خارج شوند، چه بسا صد سال دیگر به دوران غیبت اضافه شود.

نتیجه:

پس، هم طالع وجود دارد و هم طالع بینی [حق یا باطل]، هم مؤمن می تواند با خبر شود و هم کافر یا فراماسون و شیطان پرست؛ هم از طریق علم، ایمان، تقوا، بصیرت، الهامات و ارتباطات غیبی می توان آینده‌ای را پیشگویی نمود و هم از طریق ارتباط با شیاطین اجنه و یا برداشتی از ستارگان و هزاران طرق دیگر. و البته اگر کافر یا شیطان پرستی یک پیشگویی کرد و درست درآمد، دلیل نمی شود که تمامی پیشگویی‌های درست باشد.

● - اما مهم این است که به خبر از آینده، هیچ اطمینان و اعتمادی نیست، مگر آن که "الهی" باشد، یعنی یا خداوند متعال که به تمامی احوال بندگان علم دارد و خودش رب العالمین است خبر دهد [مثل خبر از ظهور و پیروزی قطعی مؤمنان و یا قیامت]، و یا مؤمنان به او [از اهل عصمت علیهم السلام گرفته تا اولیاء الله] خبر دهند. در ضمن باید دقت داشت که "صدق" اخبار حقیقی به افراد و یا اقوام و ملت‌ها، بستگی به شرایط و انتخاب خود آنها دارد - یعنی همان تحقق **"اگر"**ها. چنان که به بندگان مؤمنش فرمود: اگر شما برگردید، خداوند یک قوم دیگری را جایگزین شما می گرداند و این احوال و بالتبع اخبار، شامل آنان می گردد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِعَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (التوبة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از دین خود برگردد (اگر از دین خود برگردد) به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد (جایگزین شما می‌گرداند) که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند؛ [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند؛ این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست.

بهایها شبه‌های وارد ساخته‌اند که نبوت ختم شده، ولی رسالت ادامه دارد و خاتم نیز یعنی انگشتر است! و همچنین عده‌ای گفته پیامبر ما ظهور خداوند بود و حسینعلی نوری لعنة الله عليه نیز ظهور خداوند بود و با پیامبر ما حقیقت روحی یکسانی دارد و همان پیامبر ماست که در قالب او دوباره ظهور کرده در نتیجه خاتمیت همچنان برقرار است. پاسخ این سه شبهه چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

اینها [به غیر از بحث خاتمیت] هیچ کدام شبهه نیستند، بلکه فقط ادعاهای پوچ و البته مضحک می‌باشند! اصل مسئله این است که این مباحث (توحید، نبوت، رسالت، خاتمیت و ...)، هیچ کدام ربطی به یک فرقه‌ی ساخته شده توسط انگلیس و فراماسون، که اکنون نیز مرکزش در شهر حیفا اسرائیل است و توسط صهیونیست‌ها اداره و تقویت می‌شوند ندارد. مطلب دوم و مهم دیگر این است که هر ادعا کننده‌ای، باید ابتدا خودش برای اثبات ادعایش، دلیل و برهان و سند و شاهد اقامه نماید، نه این که او هر چه دلش خواست، روی هوا بگوید و بعد دیگران به دنبال پاسخ‌های مستدل و مستند بروند! و مطلب سوم آن که با خیالبافی‌های خرافی و شعار، هیچ حقیقتی از بین نمی‌رود و هیچ کذبی به حقیقت مبدل نمی‌گردد.

حال به پاسخ اجمالی این سه موضوع پردازیم:

الف - آن که می‌گوید: «نبوت به پایان رسید و رسالت ادامه دارد!»، حتی معنای لغوی این دو واژه را نشناخته است.

"نَبَأٌ" به معنای "خبر" است و "نَبِيٌّ"، کسی است که از جانب خداوند متعال به او "وحي دین" می‌شود. حال خواه مأمور شود که این وحی را به دیگران، در کوچک‌ترین جوامع [مثل خانواده] یا بزرگترین جوامع [یک امت و یا تمامی مردم]، برساند و ابلاغ نماید، و یا مأمور به این امور نگردد.

در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام، فرزندان اسماعیل و اسحاق و هم چنین حضرت لوط علیهم السلام که برادرزاده یا خواهر زاده‌ی ایشان بود نیز نبی بودند. در زمان حضرت موسی علیه السلام، برادرش هارون، و هم چنین حضرت شعیب علیه السلام، نبی الله بودند، مضافاً بر این که حضرت خضر علیه السلام نیز در قید حیات بودند و طبق آیات سوره‌ی کهف، تحت عنوان "عبد صالح"، به حضرت موسی علیه السلام حکمت و علم رشد را آموختند. این انبیا، همگی به "شریعت" پیامبر اولی العزم زمان خود بودند. پس نبی بودند، ولی رسول و صاحب شریعت نبودند.

"رسالت"، به معنای "فرستاده شدن برای انجام یک مأموریت" می باشد. یعنی اگر به یک "نبی"، وحی شریعت نازل شد و مأمور شد که آن وحی و شریعت را به جمعی ابلاغ نماید، "رسول" نامیده می شود. بنابراین، تمامی انبیا رسول نبودند، چنان که ۱۲۴ هزار نفر "نبی الله" بودند، اما فقط ۳۱۳ تن رسول بودند که از آنها نیز در مجموع قرآن و حدیث، فقط به نام چند نفر اشاره شده است و از میان رسولان نیز فقط ۵ نفر صاحب شریعت بودند که به آنها "انبیای اولی العزم" گفته می شود. پس، هر نبی‌ای، الزاماً رسول نیست، اما هر رسولی، حتماً "نبی" بوده است. لذا "نبوت تمام شد و رسالت ادامه دارد"، سخنی پوچ، یاهو و بی منطق می باشد.

ب - "حسینعلی نوری لعنة الله علیه ظهور خداوند بود" نیز از آن شعارهای جاهلانه و عوامفریبی می باشد. تمام عالم هستی، با هر چه که در آنهاست، ظهور خداوند متعال می باشد و هر چه که هست، مظهر اسمای الهی [حی، علیم، حکیم، قادر، مالک، رب، رازق، جمیل، جواد، کریم، لطیف و ...] می باشد. بنده و شما نیز مظهر اسمای الهی هستیم، چنان که با مخلوق بودن خود، اسم خالق بودن او را ظاهر می نماییم و هر که چه علم و جمال هست، مظهر علم و جمال اوست.

منتهی هر موجودی، به تناسب ظرفیت وجودی خودش مظهر اسماء می گردد. همه مخلوقند، اما همه عالم نیستند - همه مرزوقند، اما همه عادل نیستند - همگان چیزهایی می دانند، اما همگان حکیم نیستند - فرشتگان نیز با تمامی کمالاتشان، اختیار و اراده ندارند که مظهرش باشند.

از این رو، "انسان کامل = اهل عصمت علیهم السلام"، مظهر اتم اسمای الهی می باشد؛ یعنی ظاهر کننده‌ی اسم‌های او، در حد کمالش می باشد. چنان که خداوند متعال ارحم الراحمین است، و پیامبرش فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ / الْأَنْبِيَاءُ، ۱۰۷»، پس ایشان، مظهر اتم رحمت الهی شدند. و همین طور امیرالمؤمنین علیه السلام که باب علم الهی و مظهر اسم رضی و سایر اسمای او می باشد و

پس اگر کسی گفت که "حسینعلی نوری" مظهر خداست، می گوئیم: بنده و شما و درختان و جانواران نیز مظهر او هستیم. مهم این است که آدمی مظهر چه اسمایی و در چه حدی باشد؟

ج - گفته است: «او با پیامبر ما حقیقت روحی یکسانی دارد و همان پیامبر ماست که در قالب او دوباره ظهور کرده است!»

اولاً: آیا اصلاً می‌داند "روح چیست" و "حقیقت روحی" کدام است که ادعای یکسانی نیز می‌نماید؟! در حالی که خداوند متعال فرمود که در این باره، علم کمی به شما داده‌ایم!

ثانیاً: یکسانی، آن هم در حقیقت روح یعنی چه؟ آیا عین هم هستند، آیا یک حقیقت هستند، آیا با هم برابرند و یا ...؟! پس این نیز فقط یک ادعای شعاری می‌باشد.

آیا "حسینعلی نوری" که مأمور انگلیس بود، با آن اندیشه‌های انحرافی، رحمة للعالمین است و یا امام الرحمة - آیا نبی است یا رسول الهی - آیا از ولایت تکوینی و تشریحی برخوردار بوده است - آیا از علم لدنی و علم وحی برخوردار بوده است، و یا علوم مقدماتی را در تهران تحصیل نمود و سپس به خلقات درویشی پیوست - آیا به او وحی نازل شد، یا به شاگردی "باب" درآمد - آیا از نصرت الهی بهره می‌برد و با ملائکی چون حضرت جبرئیل علیه السلام در ارتباط بود و یا با سفارت‌های روس و انگلیس ارتباط نزدیک داشت؟!

حسینعلی نوری

● - پس از ترور ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۸، حسینعلی نوری، ملقب به "بها"، که ابتدا به خلقات درویشی پیوسته بود و سپس به طرفداران باب پیوست، پس از حدود یک سال حبس، در سال ۱۲۶۹، با وساطت سفیر روسیه از زندان آزاد شد.

در سال ۱۲۸۵ به دستور سلطان عبدالعزیز، یحیی صبح ازل با خاندان و پیروانش به قبرس، و حسین علی بهاء با طرفداران نزدیکش به شهر عکا (در سرزمین فلسطین اشغالی) تبعید شدند.

در همین ایام بود که او و برادرش، به امر انگلیس، دو فرقه تشکیل دادند. از آن پس، طرفداران "صبح ازل"، فرقه «ازلیه» و پیروان میرزا حسینعلی بهاء، فرقه «بهاثیه» نامیده شدند و البته آلهایی که به این دو برادر ملحق نشده بودند، هم چنان به نام قبلی «بابی» باقی ماندند.

جنگ و دعوا و رقابت بین این دو برادر، برای خدمت و جلب رضایت انگلیس، به پیروزی میرزا حسینعلی انجامید و او توانست نظر اربابان استعمارگر خویش را به کارآیی و انجام وظیفه اوامر آنان جلب کند و برادر را از معرکه بیرون سازد، لذا، به تدریج میرزا یحیی صبح ازل به گوشه رانده شد و تاریخ مصرف "ازلیه" نیز به پایان رسید.

میرزا حسینعلی (بهاء)، پس از آن که توانست عده‌ای را به عنوان پیرو دور خود جمع کند، ادعاها را جمع به خودش و دعوتش را در چند مرحله تغییر داد. وی پس از ادعای مهدویت، «رجعت حسینی» و «رجعت مسیحی»، به تدریج سلسله این ادعاها را به رسالت و شاریعت رساند و دین جعلی بهایی را ساخت و سپس به این حد نیز قناعت نکرد و مدعی «من یظهره الله - کسی که ظهور خداست» گردید، اما به همین حد نیز قانع نشد و حلول

خدا در خودش را مدعی شد و با دعوی «انا الهیکل الاعلی»، برای خداوند سبحان، جسم و جسد قائل شد و گفت: «آن منم»!

پس، این عنصر "انگلیسی - فراماسونی"، از درویشی به بایبه گروید - پس از آن ادعای حسینی و عیسوی (رجعت آنان) را نمود - پس از آن فرقه‌ی بهایی را درست کرد - پس از آن ادعای ظهور خدا در خودش را نمود - پس از آن قائل به تجسم خدا (جسمانیت بخشیدن به خدا) شد و مدعی شد که من خود خدا "الهیکل الاعلی" هستم!

خاتمیت:

چون بهایی‌ها مجبور هستند که اسلام را بپذیرند و مدعی هستند که آخر اسلام، ظهور امام زمان علیه السلام است و او نیز "سید باب" بود که آمد و رفت و ما دین جدید هستیم! مجبور هستند که به حسب ظاهر هم که شده، به وحیانیت قرآن مجید اذعان نمایند!

از این رو، چون آیه‌ی مبارکه‌ای که دال بر خاتمیت نبوت (پایان انزال وحی) و بالتبع خاتمیت رسالت می‌باشد، ابطال هر گونه ادعای نبوت و رسالت پس از ایشان را تصریح می‌نماید، برای توجیه و فرار از این معضل، گفتند: «معنای خاتم، نگین انگشتر است»!

"بهائیان"، خودشان نیز به خوبی می‌دانند که به نگین انگشتری نیز از آن جهت "خاتم" گفته می‌شود که در گذشته به جای مُهر در پایان نامه زده می‌شد و در واقع "پایان بخش" بود.



تاریخ-بهمن ۹۸

استاد ما می‌گوید: مصائبی که در خصوص خانه‌ی حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌گویند، واقعیت ندارد، اینها را شیعیان ساخته‌اند؛ چرا که اساساً آن موقع دری نبود و خانه‌ی آنها نیز درب نداشت و هنوز میخ ساخته نشده بود و ...! لطفاً ضمن پاسخ، اسنادی نیز ارائه دهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

در این مقال، از مقامات حضرت صدیقه‌ی کبرا نمی‌گوییم، از جریانات منجر به آن حادثه نیز نمی‌گوییم، چرا که پرسش فقط راجع به صحت این حادثه‌ی تلخ می‌باشد.

تحریف تاریخ، همیشه یکی از ابزارهای ایجاد انحراف بوده و هست و البته فضای مجازی امکان فرافکنی در تحریفات را نیز مضاعف نموده است و متأسفانه بسیار مشاهده شده که برخی از دیران و یا اساتید دانشگاهی نیز با سوء استفاده از موقعیت خود، در ردیف عاملین و مبلغین این تحریفات قرار گرفته‌اند!

جالب آن که همیشه ادعاهایشان سبک و بی معز بوده است، مثل این که بگویند: «در آن زمان خانه‌ها درب نداشتند و هنوز میخ ساخته نشده بود» این نهایت دلیلی است که آنها می‌آورند!

«ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى» (النجم، ۳۰)

ترجمه: این منتهای دستیابی آنها به دانش آنان است؛ پروردگار تو خود به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر و او به کسی که راه یافته [نیز] آگاه تر است.

اینها با توجه به منابع تاریخی بسیار معتبر و موثقی که نمی‌توانند نادیده گرفته یا انکار کنند، سعی دارند چنین تصویری القا کنند که مدنیت در آن زمان، مانند جوامع اولیه‌ی بشر بوده است و مردم خانه‌سازی بلد نبودند و یا درب و پنجره نداشتند ... و سپس از این راه وارد می‌شوند تا گزاره‌های تاریخی را انکار کنند. و حال آن که اگر کمی قرآن کریم یا تاریخ را بخوانند، شواهد خلاف آن را نشان می‌دهد.

الف - مردمان آن زمان، چه در ایران و روم باستان و چه در فلسطین و شامات و چه در سرزمین حجاز و عراق، قلعه‌ها، قصرها و خانه‌های بسیار مستحکمی داشتند که آثار برخی از آنان تا کنون نیز باقی مانده است.

پس چطور تصور کرده‌اند که مردم درب‌سازی بلد نبودند و خانه‌هایشان درب نداشت و با پرده از هم جدا می‌شد؟!

ب - دست کم در تاریخ ماجرای قلعه و درب خیبر را شنیده‌اند. اگر بخواهند بگویند که کندن آن درب سنگین، بزرگ و قطور توسط حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز دروغ است، بودنش را که نمی‌توانند تکذیب کنند و خیبر منطقه‌ای نزدیک به مدینه بود. یعنی قلعه‌سازی، خانه‌سازی و درب‌سازی در اوج تکنولوژی آن زمان و آن دیار وجود داشت.

ج - وقتی قرآن کریم فرمود که کشتی‌سازی را به حضرت نوح علیه‌السلام و زره‌سازی را به حضرت داود علیه‌السلام یاد دادم و سلیمان مُلک پهناوری داشت و قصری ساخته بود که در آن سنگ مانند آب ثقیل داده شده بود، کسی تعجب نکرد، چون با این صنایع آشنا بودند.

د - آیه، حدیث و منابع تاریخی لازم نیست، بالاخره مردم آن زمان شمشیر، نیزه و سپر داشتند یا نداشتند؟ بدیهی است که شمشیر را از پنبه یا چوب نمی‌ساختند، بلکه از آهن می‌ساختند و آهن نیز به صورت ورق از آسمان نازل نشده بود، بلکه باید آن را از سنگ آهن استخراج کرده و سپس به صورت ورق درآورده و سپس شمشیر یا سایر ابزارها را با آن می‌ساختند. حال آیا بلد نبودند که چند چوب را بیاورند و با چند تسمه آهنین، میخ و ... درب بسازند؟!

ه - اگر مردم آن زمان لباس می‌پوشیدند، معلوم می‌شود که می‌دانستند ریسندگی چیست؟ اگر در ظرف غذا تهیه کرده و می‌خوردند، با این صنعت آشنا بودند - اگر ابزار جنگی می‌ساختند، صنعت آهن داشتند - اگر اسلام به آنها فرمود شراب ننوشید، معلوم می‌شود که شراب‌سازی داشتند - اگر فرمود که ربا حرام است، معلوم است در تعاملات اقتصادی و تجاری خود (مثل دنیای مدرن و سیستم بانکی امروز) ربا محور سود آنها بود - اگر فرمود: هنگام خروج از خانه و حضور در اجتماع، مانند زنان جاهلیت آرایش نکنید، معلوم است که هم وسایل آرایشی داشتند و هم آرایش می‌کردند - اگر فرمود: مطلق موسیقی حرام نیست، اما غنا و طرب حرام است، معلوم می‌شود که با موسیقی‌آشنان بودند و انواع سازها را می‌ساختند - اگر فرمود: به خانه‌ها از درب وارد شوید، معلوم است که خانه‌سازی آنها درب نیز داشته است - اگر منبر و بارگاه و تخت سلطنتی و ... داشتند، معلوم است که نجاری بلد بودند و حتماً از میخ و چکش نیز استفاده می‌کردند و ...

حال اگر کسی مدعی شود که خانه‌های آن زمان درب نداشت و با پرده از هم جدا می‌شد، یا حاکی از نادانی و بی‌سوادی گوینده است و یا حاکی از غرض‌ورزی او.

مستندات

کافی است با تمام نادانی و یا بغض هدفداری که دارند، دست کم قبل از اظهار فضل‌هایی که معرف دانش و شخصیت خودشان است، به چند منبع تاریخی از اهل تشیع و تسنن مراجعه کنند.

البته برای ما، منابع تاریخی شیعی، به ویژه اگر مستند به نقل از اهل عصمت علیهم السلام باشد، متقن و کافی است، اما چون اقوال مشترک بین مذاهب، دیگر بمانه‌ای باقی نمی‌گذارد، به نقل چند فراز از کتب معتبر اهل سنت بسنده می‌نماییم:

- - ابن قتیبه - ابن شهر آشوب سروی - ابی الفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی - ذهبی مورخ مشهور - عمر رضا کحاله از علمای معاصر اهل سنت - یعقوبی - احمد بن یحیی معروف به «بلاذری» - ابن ابی الحدید معتزلی - شهاب الدین احمد معروف به ابن عبد ربه اندلسی و ... همه از علما، دانشمندان و مورخان مشهور و معتبر اهل سنت هستند که به تفصیل این واقعه را نقل کرده‌اند.
- - مسعودی که از علمای به نام اهل سنت نقل می‌کند: «پس راه خانه علی (علیه السلام) را در پیش گرفتند و به او یورش بردند و درب خانه اش را آتش زدند و او را به زور بیرون کشیدند؛ فوجها الی منزله فهجموا علیه و احرقوا بابه واستخرجوه منه کرهًا.» (اثبات الوصیة، مسعودی، ص ۱۵۵)
- - ابن عطیه می‌نویسد: «و لما جاءت فاطمه تخلف الباب الترد عمر و حزبه، عصر عمر فاطمه بین الحائط و الباب عصرة شديدة قاسية حتى السقطت جنینها و نبت مسمار الباب فی صدرها...»
- وقتی فاطمه (سلام الله علیها) پشت درب آمد تا عمر و دیگران را برگرداند، او فاطمه را بین در و دیوار به شدت فشار داد تا فرزندش سقط شد و میخ در به سینه زهرا (سلام الله علیها) فرو رفت: (مؤتمر علماء بغداد، مقاتل بن عطیه، ص ۱۸۱)
- - طبری می‌نویسد: سبب و علت درگذشت حضرت آن بود که «قنفذ» غلام آن مرد، به دستور وی، با غلاف شمشیر بر آن حضرت کوبید. ایشان بر اثر آن ضربات محسن را سقط کرد و بدین جهت به سختی بیمار شد و به هیچ وجه به کسانی که در آزار وی دسته داشتند، اجازه‌ی عیادت نداد. (طبری، دلائل الامامه، ص ۴۵)
- - بخاری نوشته است: فاطمه دختر رسول خدا (ص) [در ماجرای فدک] خشمگین شد و از ابوبکر کناره‌گیری کرد و تا هنگام وفات و رحلتش این قهر و کناره‌گیری ادامه داشت. (صحیح بخاری، ج ۴ ص ۹۶ و ۴۲ - چاپ دارالفکر بیروت)
- - احمد بن جابر بلاذری، نویسنده‌ی بزرگ اهل تسنن و صاحب کتاب «التاریخ الکبیر» که علمای اهل تسنن امثال «ذهبی» در کتاب «تذکره الحفاظ» و «ابن کثیر» در کتاب «البدایه و النهایه» به نقل از «ابن عساکر» او را بی‌بدیل می‌شمرند، در شرح ماجراهای سقیفه می‌نویسد:

«ابوبکر به دنبال علی فرستاد تا بیعت نماید، اما او بیعت نکرد. پس عمر در حالی که ابزار آتش افروزی به همراه داشت بدانجا آمد. فاطمه او را در کنار در خانه دید و گفت: پس خطاب! آیا می‌خواهی در خانه‌ام را بر روی من آتش بزنی؟! عمر گفت: بلی، و آتش زدن در خانه‌ی تو برای تقویت رسالت پدرت است.» (انساب الاشراف، ج ۱/۵۸۶ - چاپ دار المعارف قاهره)

● - صلاح الدین خلیل ایک صفدی کتابی را به نام «الوافی بالوفیات» که مستدرک «وفیات الاعیان» ابن خلکان است، تألیف نمود. او در این کتاب می‌نویسد:

«روز بیعت، عمر، ضربتی به شکم فاطمه کوفت، به گونه‌ای که محسن (همان جنینی که در شکم داشت) را سقط نمود. (نزدیک به همین تعریف در کتاب «اثبات الوصیه» مسعودی، صفحه ۱۴۳ آمده است).

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَ آبِهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا وَالسِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا بِعَدَدِ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ - وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ.



حقوقی و احکام-بهمن ۹۸

دلیل اینکه باید برای نماز قضا یا روزهی میت، پول به کسی داد، یا کسی دیگر را اجیر کرد تا برای آنها به جای آورد چیست و در کجای قران اشاره شده وادلهتان چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

گزاره‌ی «باید نماز و روزهی قضا شده‌ی پدر و حتی مادر را پس از وفاتشان، قضا نمود»، فرق دارد با «باید برای نماز و روزهی میت پول داد و اجیر گرفت»! نباید پرسش را عمداً انحرافی و یا برای القای فهمی غلط به اذهان، طرح نمود! بله، اگر میت وصیت کرده باشد که با ثلث مالش چنین و چنان کنند، وراثت باید انجام دهند؛ چرا ثلث ماترک، متعلق به آنان نمی‌باشد.

در مورد احکام هیچ‌گاه شعاری برخورد ننمایید؛ وقتی می‌پرسید: «ادله‌ی شما چیست؟» یعنی وارد یک مقوله‌ی فقهی شده‌اید و می‌خواهید یک حکم را از آیات، احادیث و سایر منابع استنباط و استخراج نمایید، یعنی همان کاری که یک طلبه‌ی سطح پنج و شش ظرف چند سال می‌نماید. پس انتظار نداشته باشید که کسی در یک صفحه به شما پاسخ دهد که ادله‌ی یک حکم یا مسئله فقهی چیست؟ برای همین گفته شده که یا نزدیک به دو دهه تحصیل فقه و اصول بنمایید و خودتان مجتهد شوید و یا در احکام از مجتهد تقلید نمایید؛ چنان که یا باید پزشک و مهندس و حقوقدان بود و یا باید به آنها رجوع نمود.

اگر از مهندس ساختمانی پرسید که «برای بنای این ساختمان، چند متر باید گودبرداری نمود؟»، می‌گوید: «سه متر، یا چهار متر»، اما اگر پرسید: «چرا، دلیلش چیست؟»، می‌گوید: «لطفا بروید در رشته مهندسی ساختمان تحصیل نمایید تا بدانید که چرا و دلیلش چیست».

حالا چه شده که به اسلام و حقوق (احکام) در اسلام که می‌رسد، همه می‌خواهند در همین فضای مجازی، و با استناد به چند آیه، حدیث یا خواندن چند خط مجتهد شوند؟!

در کجای قرآن مجید آمده؟

جمله‌ی معترضه‌ی «در کجای قرآن آمده» یعنی چه؟! دوستی در موردی مشابه پرسید: «در کجای قرآن آمده؟»، گفتم در همانجا که آمده نماز صبح دو رکعت، ظهر چهار رکعت و طواف کعبه هفت شوط است! حتی رکعات و ارکان نماز نیز در قرآن کریم نیامده است. در کجا فرموده که حتماً باید سوره حمد را بخوانید و خواندن یک سوره‌ی کوتاه یا بلند دیگر، اختیاری است؟! در کجای قرآن آمده که نجاست با یک بار آب گُر پاک می شود، اما اگر آب قلیل بود، باید سه مرتبه ریخته شود؟ هزاران مسئله فقهی دیگر، در کجای قرآن کریم آمده است؟! پس علم فقه برای چیست؟ آیا هر کسی (مثل وهابی‌ها) یکبار قرآن را از رو بخواند و سپس اجتهاد کند! پس دروس فقهی امامان، از جمله امام باقر و امام صادق علیهم السلام، برای چه بوده است، مگر مردم قرآن در اختیار نداشتند؟! اما در قرآن مجید، به دفعات تصریح شده که از رسول الله صلوات الله علیه و آله، فراگیرید، اطاعت و تبعیت کنید و البته علمش نیز بیان شده، برای کسی که بخواهد در این زمینه مطالعات علمی بنماید.

به پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله، عرض کردند: «خداوند در کلام وحی فرمود که نماز اقامه کنید، چشم، ولی چگونه؟» فرمودند: «همین گونه که من اقامه می کنم» - پرسیدند: «خداوند در قرآن مجید فرموده که صلوات بفرستید، اما چگونه؟»، فرمودند: «همین گونه که من می فرستم، بگویید: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد».

نماز قضای پدر:

ادای نماز قضای پدر (و حتی مادر)، بسیار در فضای مجازی مورد هجمه قرار گرفته است، حتی از سوی کسانی که اصلاً خودشان نماز واجب‌شان را نمی خوانند! اما ما نباید شعاری برخورد نماییم و منعفل شویم، بلکه باید احکام را بیاموزیم.

● - در مورد نماز قضای پدر، گفته نشده که حتماً اجیر بگیری یا حتماً پول هم بدهید. بلکه بیان شده که قضای نمازها، بر پسر بزرگ‌تر واجب است؛ پسری که وجودش از پدر است و تمامی فیوضات الهی در نظام خلقت، از طریق پدرش [اگر چه وفات یافته باشد] می رسد، وظیفه دارد که این نمازهای واجب را قضا نماید.

احسان به پدر و مادر، عین دستور خداوند متعال است و واجب است:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا - و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و

مادر [خود] احسان کنید / الإسراء، ۲۳»

و خداوند متعال نیز می پذیرد؛ البته مشروط بر این است که پدر نمازهایش را به عمد و از روی بی‌مبالاتی قضا نکرده باشد - مثل این که مثلاً یک هفته بیمار بوده، بستری بوده، به هوش نبوده ... و در همین حال از دنیا رفته و نتوانسته نماز و روزه‌اش را قضا نماید - وگرنه به رغم ادای قضای آن، باز هم در آخرت مؤاخذه خواهد شد.

● - حالا اجازه داده شده که کس دیگری نیز به نیابت از طرف پسر، نمازهای قضا را بخواند، اما پول گرفتن برای نماز درست نیست؛ و اگر کسی وجهی مطالبه می کند، برای زمانی است که می گذارد و نه برای نماز.

● - ممکن است پدر، کم یا زیاد، مالی داشته باشد و ارث بگذارد، اما در ثلث آن می‌تواند تعیین و تکلیف نماید، پس اگر وصیت کند که از ثلث مالش برای قضای نماز او اجیر بگیرند، خواندن اجیر، قضای نماز از عهده پسر بزرگ ساقط می‌شود.

● - خلاصه آن که احکام بسیاری دارد، اما پرسش و سخن از "حکمت احکام" و یا "ادله‌ی احکام"، مقوله‌ی دیگری است. احکام وضو، نماز و ... در چند مسئله بیان می‌شود، اما دانشمندان، فقها، حکما و عرفا، کتاب‌ها در مورد هر یک از احکام نماز نوشته‌اند، مانند: «اسرار الصلاة از میرزا جواد ملکی تبریزی و یا "سر الصلاة یا معراج السالکین و صلاة العارفين" از امام خمینی رحمة الله علیه».

یک حکمت:

نماز (صلاة)، از ریشه‌ی "صلّ"، به معنای "وصل شدن" است، چنان که صلوات و صله ارحام نیز چنین است. مؤمن، با نمازش به معراج می‌رود و به بیکران رحمت و فضل الهی وصل می‌شود؛ و ترک یا قضا شدن نماز، قطع این اتصال می‌باشد.

فرزندان نیز به پدر و مادر "وصل" هستند، چرا که به واسطه‌ی آنها به دنیا آمده‌اند و این اتصال نیز پس مرگ هیچ کدام منقطع نمی‌گردد. تمامی افاضات الهی نیز از طریق پدر به فرزند می‌رسد، چنان که لطف وجود نیز از همین طریق به او رسیده است. و البته پسر بزرگتر، پس از پدر، مسئول و جایگزین می‌باشد. بنابراین، اگر وصل پدر به دلایلی منقطع شد، پسر با اقامه‌ی نمازهای قضا و یا سایر واجبات قضا شده، این اتصال را هم چنان برقرار می‌نماید و البته خودش بیشتر فیض می‌برد.

از جمله اتصالات که سبب رشد و کمال آدمی می‌گردد، محبت، مودت، عاطفه، ذکر (به یاد بودن) و رفع نیاز یک دیگر می‌باشد. پس این قضاها، دوام عاطفه و اتصال را نیز محقق می‌گرداند. اتصالی که از پسر به پدر و از او به رحمت الهی متصل می‌گردد.

ادله‌ی فقهی:

ادله فقهی در سنت و حدیث (که پس از قرآن مجید، اصلی‌ترین منبع استنباط و استخراج احکام می‌باشد) نیز بسیار است که عرض شد مستلزم تحصیل تخصصی در "فقه و اصول" می‌باشد. اما برای نمونه، به ذکر دو حدیث بسنده می‌شود:

● - امام صادق علیه السلام: «الصلاة التي دَخَلَ (حَصَلَ) وَقْتُهَا قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ الْمَيِّتُ يَقْضَى عَنْهُ أَوْلَى النَّاسِ». (وسائل الشیعه: ج ۵، ص ۳۶۸)

ترجمه: قبل از آن که انسان بمیرد اگر وقت نماز رسید (و آن شخص وفات یافت و نمازش قضا شد)، آن نماز را سزاوارترین و نزدیک‌ترین فرد به میت قضا می‌کند.

- - امام صادق علیه السلام: «مَا يَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ أَنْ يَبْرَّ وَالِدَيْهِ حَيِّينَ وَ مَيِّتَيْنِ يُصَلِّيَ عَنْهُمَا وَ يَتَصَدَّقَ عَنْهُمَا وَ يَحُجَّ عَنْهُمَا وَ يَصُومَ عَنْهُمَا فَيَكُونَ الَّذِي صَنَعَ لَهُمَا وَ لَهُ مِثْلُ ذَلِكَ فَيَزِيدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِرَّهُ وَ صَلَاتِهِ خَيْرًا كَثِيرًا» (الكافي , جلد ۲ , صفحه ۱۵۹)

ترجمه: چه مانعی است برای مردی از شما که به پدر و مادرش احسان کند، زنده باشند یا مرده که از طرف آنها نماز بخواند و از طرف آنها صدقه بدهد و از طرف آنها حج کند و از طرف آنها روزه بدارد تا ثواب آنچه را که کرده است از آن آنها باشد و مانند آنها هم به خود او بدهند و خدای عزّ و جلّ بر احسان و صله او خیر فراوانی بیفزاید. (البته تشخیص این که چه اعمال و عباداتی را می توان در زمان حیات به نیابت انجام داد، با فقیه است).

- - در روایتی امام حسن عسکری علیه السلام، در پاسخ راوی که می پرسد: «میتنی که ده روز از ماه رمضان روزه هایش را نگرفته است و دو "ولی" دارد، آیا این دو با هم باید این روزه ها را بگیرند؟» می فرماید: «ولی بزرگ تر باید هر ده روز را بگیرد.»



پاسخ‌های کوتاه- بهمن ۹۸

س ۴۸۲ - آیا خدا ربطی به معلول بودن و کمبود اعضای انسان وقتی به دنیا میاد داره یا نداره؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همیشه پرسش را ابتدا در ذهن خود و سپس برای مخاطب، درست مطرح نمایید، چرا که از سویی بخشی از پاسخ در متن پرسش است و از سویی دیگر، پاسخ همیشه متناسب با پرسش خواهد بود.

«آیا خدا ربطی داره یا نداره» یعنی چه؟! کجای عالم خلقت، منفک از خالق و ربّ آن می‌باشد؟! کجای این عالم هستی، بی‌ربط با خداوند متعال می‌باشد؟!!

البته ما مقصود شما را متوجه شدیم و پاسخ آن به نگاه از دو جنبه بستگی دارد:

الف - یک جنبه این است که گمان شود، خداوند متعال، همین‌طوری دلش خواسته که یکی از بندگانش را کور، کر، فلج و یا همراه با انواع بیماری‌های مغزی و قلبی و یا نقص عضو خلق نماید! در اینجا پاسخ منفی است. چرا که اولاً خداوند متعال کار غیر علیمانه و حکیمانه نمی‌نماید و ثانیاً نه تنها ظالم نیست، بلکه به غیر از عادل بودن، رحمان، رحیم، جواد و کریم نیز می‌باشد.

ب - جنبه‌ی دیگر این است که بگوییم اراده و مشیت خداوند متعال، این نقص عضو را نیز شامل می‌گردد. در اینجا پاسخ مثبت است، چرا که عالم هستی را او خلق کرده است و خلقتش نیز بر اساس "اندازه"هایی می‌باشد که برای هر چیزی قرار داده است. چنان که فرمود:

«سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» - اسم پروردگارت را تسبیح کن (از عیب، نقص، نیاز، ظلم و تمامی ویژگی‌ها و صفات مخلوقات و بندگان مرا و منزّه بدان)؛

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى» - همان که آفرید و سامان [و هماهنگی] بخشید؛

«وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» - همان که اندازه گذاشت و راه نمود (بر اساس اندازه‌ها، هدایت تکوینی در خلقت و

تشریحی در هدایت نمود). (الأعلى، ۱ تا ۳)

● - بنابراین، خداوند متعال، بدن و پوست و گوشت آدمی را با این اندازه‌ها و خصوصیات آفرید و آتش را نیز با آن ویژگی‌ها و خصوصیات آفرید؛ لذا هر گاه دست آدمی، به عمد، به سهو و یا به زور، به آتش نزدیک شود، بر اساس اندازه‌ها و نظام علیّ و معلولی حاکم بر خلقت، می‌سوزد. بله، این همان خواست و ربط خداوند سبحان به تمامی امور می‌باشد.

● - خلقت بشر نیز مستثنا از همین اندازه‌ها، قوانین و نظام علیّ و معلولی و تأثیر و تأثر تمامی عوامل نمی‌باشد؛ و این خواست، اراده و مشیت الهی می‌باشد.

بنابراین، صدها و هزاران عامل [که همگی دارای همین مقدرات (اندازه)ها می‌باشند]، در سلامت و یا بیماری و نقص عضو، نقش دارند. حتی لقمه‌ی پاک و نطفه‌ی حلال نیز نقش دارند؛ چنان که هوای سالم، روان آرام، اعصاب خوب هم نقش دارند.

پس، اگر پدر و مادری، به عمد و یا به سهو و یا حتی به اجبار، اصول سلامت را رعایت ننمایند، بر اساس قوانین و اندازه‌هایی که خداوند متعال قرار داده و نظام علیّ و معلولی که او حاکم نموده، در انعقاد نطفه، نگهداری و رشد آن در رحم مادر و سپس تولد آن، اثر می‌گذارد و حتی برخی از نارسایی‌ها، به نسل‌های بعد نیز منتقل می‌گردد.

پس چیزی بی‌ربط با او نیست، چرا که هر چه هست، با تمامی اندازه‌هایش، خلقت اوست. اما به آدمی عقل، شعور، علم، اختیار داده و البته دستور العمل داده است. لذا عدم رعایت عمدی، یا از روی غفلت و سهوی، و یا حتی به اجبار (مانند اجبار در تنفس هوای آلوده، و یا آثار بمباران‌ها، یا توزیع محصولات تراریخته‌ای و ...)، سبب ظلم به خود و دیگران (طفل و حتی نسل) می‌گردد.



اعتقادی-اسفند ۹۸

چرا خداوند در زمان ما نیز پیامبر یا امامی (معصوم) برای هدایت مردم نمی فرستد؟ آیا شرایط برای ظهور امام زمان فراهم نشده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

گمان نشود که ظهور حضرت حجت علیه السلام، یعنی فرستادن امام؛ بلکه مقصود قیام و حکومت ایشان است.

"نبی"، کسی است که از جانب الهی به او "وحی" می رسد و "رسول" کسی است که پس از دریافت وحی، به سوی قومی فرستاده می شود و "امام" کسی است که پیشوای مردم در راه هدایت، رشد و کمال می گردد، حال خودشان [مانند حضرات ابراهیم و محمد صلوات الله علیهما] نبی و رسول نیز باشد و یا [مانند امامان علیهم السلام] نبی و رسول نباشند.

بنابراین، وقتی فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا - امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم / المائدة، ۳»، یعنی دیگر هیچ نیاز و ضرورتی برای نزول وحی نمی ماند و خداوند علیم و حکیم، کار بیهوده انجام نمی دهد؛ بنابراین، باب وحی بسته می شود و بالتبع آن، باب رسالت نیز بسته می شود. لذا در امر "خاتمیت"، به "ختم نبوت" تصریح نمود، چرا که اصل همان نزول وحی است و "رسالت"، مأموریتی است که بر عهدهی برخی از انبیا گذشته شد. از ۱۲۴ هزار نبی، فقط ۳۱۳ نفر رسول نیز بودند و از آنها فقط ۵ نفر صاحب شریعت و کتاب بودند. پس فرمود: حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، رسولی است که نبوت [نزول و دریافت وحی]، با او به اتمام می رسد:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَحَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (الأحزاب، ۴۰)

ترجمه: محمد (صلوات الله علیه و آله) پدر هیچ يك از مردان شما نمی باشد؛ ولی، فرستادهی خدا و آخرین پیامبران (پایان بخش نبوت) است؛ و خداوند به همه چیز آگاه است!

نیاز و ضرورت:

بشری که از سویی به او "عقل" موهبت شده و از سویی دیگر به قوه‌ی "اختیار" مجهز شده و بالتبع باید بر سر دو یا چند راهی‌ها باشد تا بتواند با عقل و اختیار خود، "انتخاب" نماید؛ برای شناخت و انتخاب مسیر رشد و کمال، به دو چیز نیاز دارد که عبارتند از: "علم و معلم = مربی، الگو، رهبر = امام". پس، خداوند علیم و حکیم، بخش علم را در متن کتاب خلقت و نیز متن کتاب وحی در اختیار انسان قرار داد و فرمود که رسولانم را فرستادم تا آیات (نشانه‌های) من را برای شما با دعوت به تفکر بخواند (تلاوت نمایند)، شما را تزکیه کنند و به شما کتاب و حکمت و آن چه نمی‌دانستید، بیاموزند (البقره، ۱۵۱) - و برای بخش تعلیم و تربیت، هدایت، رهبری و امامت، پیشوایانی قرار داد که یا خود نبی و رسول بودند، و یا به دین، شریعت و دعوت آنان، رهبری نمودند:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (الأنبياء، ۷۳)

ترجمه: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می‌کردند.

● - بنابر این، هر دو نیاز و ضرورت برای هدایت بشر به سوی کمال، برآورده شده و محقق می‌باشد، هم کتاب خلقت پیش روی آنهاست و هم کتاب وحی (قرآن مجید) در اختیار انسان قرار گرفته است و هم "امام = معلم، مربی، پیشوا، رهبر"، همیشه در میان آنها بوده و هست و هر کسی که بخواهد، می‌تواند از آنها تعلیم بگیرد، اطاعت کند و پیروی [تبعیت] نماید. پس، هر دو نیاز ضروری مرتفع گردیده است.

مگر با قبلی‌ها چه کردید؟!

برخی می‌گفتند و می‌گویند: «اگر برای ما نیز رسولی و امامی می‌آمد، ما نیز هدایت می‌یافتیم!» اما خداوند متعال می‌فرماید: «این همه نبی و رسول و امام برای شما فرستادم، پس چرا تبعیت نکردید، چرا فقط مسخره کردید، چرا دشمنی کردید و حتی برخی از آنان را کشتید؟!»

«لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنَّا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذِبًا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ» (المائدة، ۷۰)

ترجمه: ما از فرزندان اسرائیل سخت پیمان گرفتیم و به سویشان پیامبرانی روانه کردیم؛ هر بار پیامبری چیزی بر خلاف دلخواهشان برایشان آورد گروهی را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند.

● - جال برخی، به رغم آن که دیگر کافر نبودند و به حسب ظاهر و ادعا مسلمان نیز بودند، پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله را در زمان حیات‌شان اذیت کردند «يُؤْذُونَ النَّبِيَّ - يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ» - ایشان را مسخره

کردند - پیمان بستند و شکستند «الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ - همانان که از ایشان پیمان گرفتی ولی هر بار پیمان خود را می شکندند و [از خدا] پروا نمی دارند / الأنفال، ۵۶». به دختر ایشان ظلم کردند و بالاخره بر او جراحی‌هایی وارد کردند که منجر به شهادت ایشان شد و بالاخره آن که امیرالمؤمنین و ده امام دیگر علیهم السلام را نیز ترور کردند و کشتند! حالا هر وقت با معضلی مواجه می شوند، می گویند: چرا برای ما پیامبر و امامی نمی آید، چرا ظهور نمی رسد و ...؟!.

غیبت امام زمان علیه السلام:

برخی از مسلمانان [اهل تسنن]، گمان دارند که خداوند متعال، پس از رحلت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، بندگان را رها کرد و برای آنان امامی قرار نداد؛ در حالی که خودشان به ماجرای غدیر خم اذعان دارند - برخی دیگر [شیعیان]، به رغم تمامی اطلاعات و باورهایشان، گمان‌شان بر این است که "غیبت امام"، به مثابه‌ی نبودن امام در متن و بطن جامعه می باشد؛ در حالی که همانها را می بینی که در دعاها به ایشان توسل می کنند؟! "غیبت امام علیه السلام"، یعنی حضورش به صورت علنی و قابل مشاهده‌ی همگان نیست و مهم‌تر آن که "حکومت" ندارد، نه این که خودش نیست!

«يَرُونَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ - می بینندش، ولی نمی شناسیدش»؛ در روز هزاران نفر را می بینیم که چون آنان را نمی شناسیم، متوجه دیدارشان نمی شویم؛ مضافاً بر این که مگر تمامی شیعیان در اعصار گذشته، امامان حاضر را می دیدند؟! امیرالمؤمنین علیه السلام، برای شیعه‌ای که در شهر ری زندگی می کرد، غایب نبودند - امام جواد علیه السلام، برای شیعیان ایران غایب نبودند ...، اگر چه ایشان را نمی دیدند.

***- امروزه نیز قرآن مجید، در اختیار تمامی انسان‌ها قرار دارد؛ برای همگان بیان و روشن‌گر است، اما متقین را هدایت می نماید: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ - این بیان (کلام روشن) است برای مردم، و هدایت و اندرزی است برای تقوای پیشگان / آل عمران، ۱۳۸».

***- امروزه نیز خلیفه الله، حجّت الله، بقیة الله، ولی الله و امام علیه السلام، در میان مردمان هست، به تکلیف الهی در ولایت و امامت عمل می نمایند؛ اما حکومت را مردم باید بخواهند و خود را به قابلیت آن برسانند؛ به ویژه حکومتی که اختصاص به قوم خاصی ندارد، و محدود به مرزهای جغرافیایی نمی باشد، بلکه حکومت عدل جهانی می باشد.

من آنقدر از خدا می ترسم که زندگیم دچار مشکلات شده و خیلی افسرده شدم؛ همش می ترسم به وقت خدا منو بکشه و منو بیره جهنم؛ همش می ترسم خدا می خواد منو فقیر کنه؛ می خواد بهم فشار بیاره؛ می خواد اذیتم کنه بندازتم جهنم! و خیلی بدین شدم! اگر ممکنه راه کار و توضیح بدین.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

سه نکته ی مهم و قابل توجه:

● - افسردگی شما، به خاطر ترس از خدا نیست و علل دیگری دارد که باید بیابید؛ وگرنه با نظر به رحمت واسعه و مغفرتش، امیدوار، با نشاط و انگیزه می شدید.

● - کسی که از قهر محبوب و معبودش می ترسد، دچار مشکلات خوار کننده و افسردگی نمی گردد؛ بلکه با شوق فراوان در جلب رضایت او می کوشد، و البته بابت قصورها و تقصیرهایش نیز با امید فراوان، طلب غفو و مغفرت می نماید.

● - شما چه از مرگ بترسید و یا نترسید، چه به اختیار و یا اجبار به سویش بروید و یا نروید، او به سوی شما می آید و با شما ملاقات می کند و سپس به همانجایی می روید که خود انتخاب نموده و برای رسیدنش تلاش نموده اید.

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»
(الجمعة، ۸)

ترجمه: بگو: بی تردید آن مرگی که از آن می گریزید با شما ملاقات خواهد کرد، سپس به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید، پس شما را از آنچه (در دنیا) عمل می کردید، آگاه خواهد نمود.

شناخت و گمان:

به طور کلی هر کجا که شناخت مبتنی بر علم و عقل حاصل نگردد، توهمات، تخیلات و گمانها، جایگزین گردیده و بر ذهن حاکم می گردند؛ و پیروی از گمانها، حاصلی جز انحرافات و نتایج و عواقب سوءاش ندارد. «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس علیه السلام، ۳۶)

ترجمه: و بیشتر آنان [در عقاید و آرایشان] جز از گمان و ظن پیروی نمی کنند، یقیناً گمان و ظن به هیچ وجه انسان را از حق بی نیاز نمی گرداند، [و جای معرفت و دانش را نمی گیرد] مسلماً خدا به آنچه انجام می دهند، داناست.

آن چه که به عنوان نگرانیها و ترسهایت بر شمردید، از انسان عاقل و حکیم نیز علیه دیگری سر نمی زند، چه رسد به خداوند علیم و حکیم! و اینها که بر شمردید، کار دشمن است، نه خالق رحمان، رحیم، رؤوف، دوست و

دوست داشتنی. لذا تمامی این نگرانی‌ها و ترس‌های شما، ناشی از عدم شناخت خداوند و البته کم همتی در شناخت او و بالتبع تکیه بر ظنّ و گمان است، آن هم ظنّ بد، نسبت به خالق کریم و پروردگار عالم؛ سوء ظنّ‌هایی که نتیجه و خروجی‌اش، به غیر از دوری از رحمت، تهمت و افترای به او می‌شود و این افتراها، آدمی را به کفر می‌کشاند و به "ظالم‌ترین" مبدل می‌نماید و به جایگاه مناسبش می‌رساند، در حالی که ممکن است گمان نماید که بسیار هم خدا ترس است!

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» (العنکبوت، ۶۸)
ترجمه: و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغی بندد یا حق را آن گاه که به سوی او آید تکذیب کند؟ آیا در دوزخ جایگاهی برای کافران نیست!؟

● - بدگمانی به خداوند متعال از هر جهت و در هر موضوعی، ذهنیت نادرست منافقان و مشرکان می‌باشد، نه مؤمنان به او که خداشناس هستند؛ و این بدگمانی، سبب آزار، اذیت و عذاب خودشان در دنیا و آخرت می‌گردد. آیا از خداوندی که به او بدگمان هستند و به او تهمت می‌زنند، انتظار رحمت و مغفرت دارند؟!
«وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (الفتح، ۶)

ترجمه: و مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند عذاب کند؛ بر آنها باد حوادث بد زمانه (که انتظارش را برای مؤمنان دارند)، و خداوند بر آنها غضب کرده و آنها را لعن و طرد نموده و برای آنها جهنم را آماده ساخته، و آن بد جای بازگشتی است.

بدیهی است که انسان، به کسی که گمان دارد دشمن اوست و با او خصومت دارد، نزدیک نمی‌شود و سعی می‌کند هر چه بیشتر از او دور شود و البته که هر گاه با او مواجه شد، خودش نیز به محاصمه با او بر می‌خیزد؛ هر چند که دشمن او خیالی باشد و هر چند که "دشمن انگاریش"، نسبت به خداوند متعال باشد!
«أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» (یس، ۷۶)

ترجمه: آیا آدمی ندیده (ندانسته) است که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم، (که اکنون که او را رشد دادیم)، ستیزه‌گری آشکار (دشمن محاصمه‌جوی آشکاری شده) است!؟

● - آدمی به توصیه‌های کسی که گمان دارد دشمن اوست، توجه نمی‌کند؛ به دیواری که گمان دارد بریزد و او را مجروح یا هلاک سازد، تکیه نمی‌کند؛ و به وکیلی که گمان نماید دشمن اوست و علیه او کار خواهد کرد، توکل نمی‌کند و خلاصه آن که هر نوع خیرخواهی او را نیز حمل بر دشمنی می‌نماید! پس اگر کسی به خداوند سبحان بدگمان شد و او را دشمن خود پنداشت، نه تنها هرگز به او نزدیک نمی‌شود - به رحمتش توجه نمی‌کند - به جای شکر نعمت، کفران می‌نماید - به او توکل نمی‌کند - به راهنمایی‌ها، رهنمودها و توصیه‌های او برای رشد و

کمالش عمل نمی کند؛ بلکه در فکر، ذهن، توهم، خیال و حتی عمل خود، با او دشمنی ورزیده و به جنگ او می رود! و البته که نتیجه ی دشمنی، دوستی و محبت نیست، بلکه دشمنی متقابل است.

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ» (البقره، ۹۸)

ترجمه: هر کس با خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد (کافر است و) مسلماً خدا هم دشمن کافران است.

ترس از خدا:

آیا تاکنون، کسی از خالق و صانع [پدید آورنده یا درست کننده ی چیزی] ترسیده است؟!
 آیا تاکنون، کسی از سرپرست خود که دوستش دارد (ولی)، ترسیده است؟!
 آیا تاکنون، کسی از خیرخواه خود، که به تمامی احوال، نواقص، نیازها و امیال او آگاه و بصیر است، ترسیده است؟!
 آیا تاکنون، کسی از شنونده ی حاجات و برآورنده نیازها و رازق خود ترسیده است؟!
 آیا تاکنون، کسی از محبوب خود که می داند نه تنها محبتی متقابل، بلکه به مراتب شدیدتر دارد و به همین خاطر از بی توجهی ها، بی وفایی ها و حتی اهانت ها و جسارت ها در می گذرد، ترسیده است؟!
 «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببامرزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

بنابراین، خالق کریم، ربّ جلیل، آن سمیع بصیر، آن نزدیک و اجابت کننده، آن رشد دهنده، نه تنها ترس ندارد، بلکه بسیار هم دوست داشتنی است.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (البقره، ۱۸۶)

ترجمه: و هرگاه بندگاتم از تو درباره ی من بپرسند [که نزدیکم یا دور؟ بگو:] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را وقتی که مرا بخواند اجابت می کنم؛ پس [آنها نیز] باید مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند، باشد که به رشد خود برسند.

تقوای الهی:

متأسفانه در اکثر منابع، «اتَّقُوا اللَّهَ» را به «از خدا بترسید» معنا کرده اند، در حالی که معنایش این است که خدا را برای خود حفظ کنید، ایمان به او و امید به رحمت و مغفرت او را برای خود حفظ کنید، اسباب و وسایل و راه های تقرب به او را برای خود حفظ کنید...؛ که البته مستلزم ترس از تمامی موانع، دشمنی ها، ضررها، آسیب ها

و خسران‌ها می‌باشد. لذا آن چه که باید از آن بترسیم، **غفلت، جهالت، تکبر و معصیت خودمان** است که مستوجب قهر و غضب او می‌گردد.

* - دره‌های بین کوه‌ها، نه تنها ترس ندارد، بلکه بسیار حکیمانه و زیبا خلق شده‌اند، آن چه که ترس دارد، سقوط انسان در آن دره‌ها می‌باشد.

* - وجود چاه‌های طبیعی یا دست‌ساز عمیق، نه تنها ترس ندارد، بلکه سبب جریان آب و دسترسی به آب‌های زیر زمینی می‌گردند، اما افتادن در این چاه‌ها ترس دارد.

* - آتش، نه تنها ترس ندارد، بلکه سبب نور، روشنایی، حرارت، انرژی و ... می‌گردد؛ اما افتادن در آتش و سوختن است که بسیار وحشتناک می‌باشد و حتی نیم دقیقه‌ی آن را نیز نمی‌شود تحمل نمود!

● - بنابراین، ما باید از غفلت‌ها، جهالت‌ها، تکبرها، انحرافات و گناهان خود که سبب بروز مشکلات عدیده در دنیا، خواری و ذلت در دنیا و آخرت، و بالاخره سقوط در چاه و آتش خود برافروخته است، بترسیم؛ باید از دور شدن از محبوب، نزدیک شدن به دشمنان او و دشمنان خود، محروم شدن از تداوم رحمت او (لعن او) و بالتبع دچار شدن به عذابی که خود فراهم می‌نماییم بترسیم؛ نه از خداوند ارحم الراحمین! «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ... - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را به سرپرستی و دوستی برمگیرید ... / الممتحنة، ۱»

فرار و توجیه!

برخی سخن از مستولی شدن ترس از عذاب خدا به زبان می‌آورند، تا طرف مقابل منفعل شده و آنها بگویند: «نه اصلاً نترسید، بروید هر غلطی که دوست دارید انجام دهید که خداوند متعال، بخشاینده و مهربان است و هیچ قهر، غضب و عذابی نیز در کار نیست و اینها دروغ‌هایی است که دیگران [آخوندها] بافته‌اند و ...!» این روش و منطق کفار نفوذی به یهود است که به ویژه اخیراً به اذهان عمومی [در فضای مجازی یا حتی مناظر و تریبون‌ها] به اذهان عمومی القا می‌شود!

«وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَلَمْ أَخَذْكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۸۰)

ترجمه: و [یهودیان] گفتند: جز روزهایی چند، هرگز آتش جهنم به ما نخواهد رسید بگو: آیا شما نزد خدا پیمان گرفته‌اید که خدا هرگز از پیمان‌ش تخلف نمی‌کند، یا چیزی را که نمی‌دانید بر خدا می‌بندید؟!

بدیهی است که این گفت و شنودها، از یک سو فقط برای فرار از بندگی خدا، مسئولیت‌پذیری، ادای تکلیف و در یک جمله «تکبر و عدم تسلیم در برابر فرامین اوست»؛ و از سویی دیگر، برای توجیه گناهان، سبک شمردن آنها، خروج از صراط حق، ابتلای به فسق، فساد و ظلم به خود و دیگران و توجیه این رذائل می‌باشد!

- - بنابراین، دقت نماییم که هر کجا معرفت باشد، جهل نیز هست - هر کجا توجه باشد، غفلت نیز هست - هر کجا محبت باشد، غضب نیز هست - هر کجا عشق باشد، نفرت نیز هست؛ پس خداوند سبحان، هم محبت، لطف، جود، کرم، مغفرت و عفو دارد و هم غضب؛ و البته چون "ظلم" نمی کند، محال است که مؤمن و کافر - متقی و فاسق - دوست و دشمن را مساوی قرار دهد!
- «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (غافر، ۳)
- ترجمه: خداوندی که آمرزنده‌ی گناه، پذیرنده‌ی توبه، دارای مجازات سخت، و صاحب نعمت فراوان است؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ و بازگشت (همه شما) تنها بسوی اوست.

راه کارها:

پس، راه کار این است که علم بیاموزیم و تعقل نماییم - خداوند متعال را آنگونه خودش را در قرآن کریم معرفی نموده، بشناسیم، نه مبتنی بر اوهام، خیالات و تعاریف عوامانه و غلط - او را از عیب، نقص، کاستی، ظلم و تمامی این توصیفاتی که مشخصات بشر می باشد، منزّه (سبحان) بدانیم - به او بدگمان نباشیم و به او تهمت و افترا نبندیم که در آیات متعددی فرمود: «ظالم‌تر از افترا زننده به او وجود ندارد» - به رحمت و مغفرتش امیدوار باشیم و در فکر، قلب، عمل و زبان، استغفار و توبه نماییم - نعماتش را شاکر باشیم و ضایع نگردانیم - راه‌های هدایت و گمراهی را که شناسانده، بشناسیم و در صراط حرکت نماییم - راه‌های دوری از او و رحمت و واسع‌اش [لعن او] و اسباب و علل شمول غضبش را بشناسیم و از آنها پرهیز نماییم ... و خلاصه آن که او را دوست بداریم، دوست داشتن یک عاشق واقعی، نه خیالی و شعاری.

●●● - سجده، تکبر را می شکند - ذکر (یادآوری)، غفلت را به توجه مبدل می نماید - تعقل، جهل را از میان برمی دارد - استغفار و توبه، سبب بخشش گناهان می گردد - و خلاصه آن که "محبت"، آدمی را تسلیم محبوب (مسلمان) می گرداند و سبب قرب و لقای محبوب، با روسفیدی و خرسندی می گردد؛ و به ما تمامی این امکانات، موهبت شده است.

من ۱۶ سال سن دارم و به وجود خدا اعتقاد ندارم. آیا من کافر هستم؟ کافر مقصر نیستم چون نمی توانم به اجبار به چیزی که قانع نکرده اعتقاد پیدا کنم. تا به حال دلیلی پیدا نکرده‌ام که من را قانع کند. اما اگر دلیلی پیدا کنم قطعاً ایمان می آورم. کافر قاصر هم نیستم چون منابعی مثل سایت شما در دسترس هست. پس حکم من چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بدیهی است که واقعاً اعتقادی به وجود خداوند سبحان نداشته باشید، فعلاً کافر هستید، مگر این که واقعاً در حال تحقیق باشید و کسی می‌تواند خود را مصداق محقق بداند که همه کارش را رها کند و به تحقیق برای شناخت این حقیقت پردازد، چرا که در حیات معقول، هیچ چیزی مهم‌تر از این نیست که آدمی بشناسد و بفهمد که آیا او جهان هستی، خالق علیم و حکیمی دارد و به سوی او باز می‌گردد، یا اتفاقی و بیهوده پدید آمده و به سوی هیچ می‌رود؟!

اما، شما هرگز به خودتان القا ننمایید که من به وجود خدا اعتقادی ندارم! پس چرا نگران هستید که کافرید یا خیر و یا حکم‌تان چیست؟! ملحد و کافر، هرگز چنین نگرانی‌هایی ندارد.

دقت نمایید که اعتقاد و ایمان فرق دارند با علم و یا برخورداری از ادله‌ی عقلی و استدلالی. چنان که بنده پس از دریافت و مطالعه‌ی ایمیل شما، باور نمودم که شما وجود دارید، اگر چه هیچ شناختی، جز همین مقدار که نوشتید، از شما ندارم؛ و شما نیز وجود این پایگاه و پاسخگویان را باور دارید که این پرسش را ارسال نمودید، اگر چه هیچ شناختی، جز آن مقدار که در مطالب گوناگون خود را معرفی نموده‌اند، ندارید.

باید بدانیم که دنبال کی یا چی هستیم؟

بدیهی است که تا آدمی نداند که دنبال چه کسی یا چیزی می‌گردد، هرگز او [آن] را نخواهد یافت. کسی که نمی‌داند "کتاب" چیست و چه تعارف و مشخصاتی دارد، وسط کتابخانه نیز آن را نمی‌یابد. پس وقتی می‌گوییم: «خدا»، باید بدانیم که راجع به کی و با چه نشانه‌هایی سخن می‌گوییم؛ وگرنه هرگز او را نخواهیم شناخت. مثل این است که از کور پرسیده شود: «آیا اینجا نور هست و همه جا روش است، یا نیست و همه جا خاموش است»؟!

الف - ممکن است که شما خداوند متعال را با تعاریف بلندی که در قرآن مجید آمده است، نشناسید؛ اما از "حکم عقل" که حجت درونی شماست، گریزی نیست. به عنوان مثال: عقل شما حکم می‌کند که اولاً چیزی خود به خود پدید نمی‌آید و عدم نمی‌تواند علت برای هستی و وجود باشد؛ و ثانیاً شما یا مثل شما [تمامی کسانی که صفات مخلوق را دارند]، چیزی در این عالم خلق نکرده و نمی‌تواند خلق کنند؛ پس حتماً این عالم هستی با این عظمت علمی و خلقت حکیمانه، خالق دارد که او دیگر از سنخ مخلوقات نمی‌باشد، چرا که مخلوق، خالق می‌خواهد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» (الحج، ۷۳)

ترجمه: ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هر گاه مگس چیزی از آنها برآید،

نمی توانند آن را باز پس گیرند! هم این طلب کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان)!

ب - بدیهی است که در مرتبه‌ی نخست، به خوبی می‌یابیم که "اویی" هست، اما نمی‌دانیم که "او" کیست؟ و ذهن ما اجازه دارد که هر چیزی، یا هر کسی را تصور نماید؛ اما در یک چیز یقین داریم که "اویی" هست، حال نام و نشان‌هایش هر چه می‌خواهد باشد.

ج - بنابراین، اولین شناختی که پیدا می‌کنیم، شناخت "او = هو" می‌باشد، یعنی خدا را با نام «سوم شخص غایب» می‌شناسیم. نه من خدا هستم و نه تو و نه امثال ما و هر چه که صفات مخلوق را دارد؛ پس "اویی" در کار هست.

د - سپس، بر اساس قاعده‌ی عقلی مبنی بر شناخت هر چیزی [حتی شناخت خود و سایر موجودات] بر اساس شناخت اسم‌ها، نشانه‌ها و آیاتش، به شناخت بیشتر این "او = هو" می‌پردازیم.

● - همین قدر که شناختیم عالم هستی هست، پس بالتبع هستی بخش نیز هست، می‌فهمیم که "او هست" و بدون هیچ شناخت دیگری می‌گوییم: «هُوَ الْحَيُّ» - و چون دانستیم که هستی عالم، قائم به هستی اوست، می‌فهمیم و می‌گوییم که «هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ».

● - اگر عالم هستی و هر چه در آن هست، همه از ویژگی‌های مخلوق برخوردار هستند، همه پدیده و حادث هستند، می‌فهمیم که این "اویی" که هنوز زیاد نمی‌شناسیمش، اولاً "خالق" است و ثانیاً دیگر خودش "مخلوق" نیست، چون اگر مخلوق باشد که خالق نیست، لذا می‌فهمیم و می‌گوییم: «هُوَ الْخَالِقُ».

● - چون عقلی که به نور علم می‌بیند، حکم داد که همه چیز مخلوق است و او خالق می‌باشد، حکم می‌دهد که پس هیچ چیزی مثل "او" نیست، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ و چون چیزی مثل او نیست، این اویی که تا اینجا شناختیمش، واحد و احد است «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - وَهُوَ الْوَاحِدُ».

● - چون عالم هستی، همه بر اساس اندازه‌ها خلق شده است، می‌فهمیم که این "او"، اندازه‌گذار است و می‌گوییم: «هُوَ الْقَادِرُ» - و چون می‌بینیم که عالم هستی و جهان مخلوقات، همه علیمانه و حکیمانه خلق شده و هدایت می‌شوند، می‌فهمیم و می‌گوییم: «هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ».

● - چون نیستی، نقص، کاستی، عیب، نیاز و ...، همه از ویژگی‌های مخلوقات است و دانستیم که این "اویی" که شناختیم مخلوق نیست، "او" را از عیب و نقص مبرا می‌شناسیم و می‌گوییم: «سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» - منزّه است پروردگار آسمان‌ها و زمین، پروردگار عرش از آنچه [درباره‌ی او] توصیف می‌کنند / الزخرف، ۸۲».

***- آیا خداشناسی جز این است؟ آیا کسی می‌تواند مدعی شود که من هنوز خدا را نشناخته‌ام؟ در حالی که او نشانه‌های خودش را در کتاب خلقت، کتاب وحی، در درون (انفس) و بیرون (آفاق)، و تمامی افق‌های علمی و عقلی، به ما ارائه داده و نشان داده و می‌دهد؟!!

«سُنُّهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت، ۵۳)

ترجمه: به زودی (هر آینه - هر دم) نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!!

شناخت و ایمان:

اما دقت داشته باشیم که "شناخت" با "ایمان"، دو مقوله‌ی متفاوت می‌باشند. شاید بتوان گفت که یکی مربوط به حوزه‌ی عقل شناختی است که به نور علم می‌بیند و دیگری مربوط به "قلب" است که فهم نموده و ایمان می‌آورد، لذا "حُبّ و بغض" پیدا می‌کند.

بدیهی است که "شناخت" مقدم است و تا آدمی کسی یا چیزی را نشناسد، به او [آن] ایمان نمی‌آورد، نه او را دوست دارد و نه از او بدش می‌آید؛ اما دلیل نمی‌شود که اگر آدمی نسبت به کسی یا چیزی شناخت پیدا کرد، حتماً ایمان نیز بیاورد!

"ایمان" یعنی آدمی خودش را در پناه چیزی یا کسی در امنیت ببیند. ما در این عالم، خیلی چیزها را می‌شناسیم که نه تنها به آنها ایمانی نداریم، بلکه نسبت به آنها کفر می‌ورزیم، یعنی حقانیت آنها را رد می‌کنیم، از آنها دوری می‌گزینیم و حتی مقابله می‌نماییم، و اگر به خداوند متعال ایمان داریم، باید هم چنین نماییم، تا "لا إله إلا الله" را در شناخت عقلی، باور قلبی و رفتار عملی، محقق نماییم، "الا لله" محقق نمی‌گردد. «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا - پس هر که به طاغوت [شیطان، بت و هر طغیان‌گری] کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی‌تردید به محکم‌ترین دستگیره که آن را گسستن نیست، چنگ زده است / البقره، ۲۵۶».

ابلیس لعین نیز خدا را می‌شناخت و می‌شناسد - بلعم باعور و سامری گوساله‌ساز، خودشان از عرفای قوم یهود بودند و همین‌طورند سایر شیاطین از جنّ و انس، اما "ایمان" نیاوردند.

مانع از ایمان:

برخی گمان دارد که ضعف علمی و شناختی آنان مانع از ایمان به پروردگار عالم شده است و برخی نیز برای توجیه "کفر و عناد" خود، با ژستی عالمانه، متفکرانه و به اصطلاح روشنفکرانه، مدعی می‌شوند که هنوز به دلایل متقنی

دست نیافته‌اند! اما واقع این است که فقط و فقط "جهل" = بی‌خردی، نه نادانی" و سپس "تکبر"، خود بزرگ‌تر بینی و خود محوری و خود خواهی، مانع از "ایمان" و سبب غفلت آنان می‌گردد. بنا بر این، چنین نیست که هر کس خداوند سبحان را شناخت، به او اعتقاد و ایمان نیز بیاورد و هر کسی که هنوز اعتقاد و ایمانی به قلبش راه نیافته، لابد از دلایل و براهین عقلی کافی برخوردار نبوده است و اگر دلیل متقنی بیابد، حتماً باور نموده و ایمان نیز می‌آورد؛ نه، هرگز چنین نیست؛ مگر آن که واقعاً انسان خالص، مخلص، عادل و عاقلی باشد و به راستی به دنبال دلایل و براهین باشد، آن وقت خداوند کریم و رحیم، فوراً دلایل و براهین عقلی و نور ایمان قلبی را برایش روشن می‌گرداند، تا حجت بر او تمام شود و راه یابد.

پرسش:

بحث درباره‌ی "اثبات وجود خداوند متعال"، از دیرباز، ذهن و فکر آدمی را به خود مشغول کرده است و نخله‌های فکری گوناگون، نظریه‌پردازی‌ها، و فلسفه‌های گوناگون را پدید آورده است، و البته نه تنها عقل به عنوان حجت درونی، بلکه انبیا، رسولان و اولیای الهی علیهم السلام نیز براهین قاطعی ارائه داده‌اند، و البته زمین و آسمان‌ها، خود براهین محکمی بر وجود او هستند؛ اما، پرسش اینجاست که چرا منکران، شکاکان و یا محققان سالم، به دنبال اثبات عکس این قضیه، یعنی «اثبات عدم وجود خدا» نمی‌روند؟! در حالی که بودنش روشن است، همه چیز دال بر وجود اوست، و این عدم وجود است که دلیل و برهان می‌خواهد، نه اثبات وجود! چنان که رسولان به مخاطب خود گفتند: «أَيُّ اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - مگر در باره‌ی خدای پدید آورنده [و شکافنده‌ی] آسمانها و زمین تردیدی هست؟! / ابراهیم علیه السلام، ۱۰»

نتیجه:

پس، هیچ‌گاه به خود القا ننمایید که من ملحد و کافر هستم، چرا که در وجود او شکی نیست و هیچ دلیلی هم بر عدم وجود او قابل طرح و اثبات نیست، لذا به ادعا و شعار بسنده می‌شود. همین که نگرانید که آیا کافر قلمداد شده و یا مقصر و قاصر هستید یا خیر؟! معلوم می‌شود که حتی بارقه‌های نور ایمان نیز در قلب شما پرتو افشانی می‌کند و البته هر چه پرده‌ها را از عقل و قلب کنار بزنید، حجت تمام‌تر و نور شدیدتر می‌گردد.

حالا، چقدر به او ایمان داریم؟ - چقدر به الوهیت او ایمان آورده‌ایم؟ - چقدر او را بندگی می‌کنیم و به چه میزان بنده‌ی توهمات، خیالات و هوای نفس خودمان یا دیگران هستیم؟ - چقدر خود را تسلیم او نموده‌ایم؟ - توکل ما به او چقدر است و به دیگران چقدر است؟ قصور و تقصیرهایمان چگونه و به چه میزان می‌باشند و...؟ مقوله‌های دیگری هستند.

اگر مردم سوریه، خودشان قیام نمی‌کردن خدا هیچ کمکی به آنها نمی‌کرد و داعش الان داشت حکومت می‌کرد و حتی تمام مظلومانی که تو سراسر جهان ساهاست که تحت ظلم و بردگی قرارگرفتن. اما خدا سکوت کرده و منتظره خودمون به داد هم برسیم و هیچ کاری نمی‌کنه! خوب جایگاه دعا کجاست وقتی قراره همه کار رو خودمون انجام بدیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

دعا، خواندن کسی و خواستن از اوست و البته استجاب کننده، به واسطه دعا، مجبور به کاری نمی‌شود و اگر عليم و حکيم باشد، از روی علم و حکمت و بصیرت، استجاب می‌نماید. خداوند سبحان، نعمات بسیاری را بدون خواندن و خواستن می‌دهد و نعمات دیگری را منوط به خواندن و خواستن می‌نماید.

پیش از بررسی پرسش و پاسخ به فرازهای گوناگون آن، باید همیشه دقت و مراعات نماییم که مبادا در قالب پرسش و یا ...، به خداوند سبحان افترا ببندیم و یا با جسارت، به او اهانت نماییم که سبب دوری و انحراف خودمان می‌شود. البته برخی می‌خواهند که به زبان نیاورند، اما القا کنند که خدایی نیست و کار به دست خودمان است؛ لذا می‌گویند: «خدا چیزی نمی‌گوید و کاری نمی‌کند»؛ چرا که چنین موجودی، اصلاً خدا نیست! - این افراد، عاشق حذف خدا هستند!

افترای به خداوند سبحان

اگر کسی به خداوند متعال اعتقادی ندارد، نباید راجع به فعل او سخن بگوید، اما اگر کسی باور دارد و می‌گوید: «خدا»، اینطور قاطعانه حکم دادن به این که «خدا سکوت کرده - هیچ کاری نمی‌کند - منتظر عمل خود ما مانده است و ...»؛ افتراها و اهانت‌های متکرانه و بزرگی می‌باشند که به غیر آثار وضعی آن در حیات و هدایت، در آخرت نیز مورد سؤال واقع می‌شود. فرض کنید که خداوند سبحان، در قیامت بفرماید: «ای بنده‌ی من! تمام گناهانت را بخشیدم و تمامی اعمال صالحت را نیز قبول کردم، اما باید یک پرسش من را پاسخ بگویی که وارد بهشت ابد شوی؛ و پرسش این است که تو بر اساس چه علمی و از کجا فهمیدی که به من افترای سکوت و بی‌کاری زدی - در حالی که اگر کسی از بندگانه همین یں افتراها و اهانت‌ها را به خودت روا می‌داشت، امروز اینجا دادخواهی می‌کردی»؟!!

● - دقت کنیم که ما [نوع بشر]، نه تنها همه چیز را نمی‌دانیم، بلکه حتی نسبت به آن چه می‌توانیم بیاموزیم نیز علم محدودی کسب کرده‌ایم؛ پس همیشه پرسش‌های گوناگونی در ذهن ما طرح می‌شوند؛. خب این خیلی خوب و نشانه‌ی زنده بودن و حیات معقول است؛ اما چرا پرسش را [به ویژه در باره‌ی توحید، قرآن، اسلام، ولایت و ...] از موضع خصمانه و به همراه افترا و اهانت مطرح نماییم؟! و حال آن که فرمود: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلٰی

اللَّهِ كَذِبًا - پس ستمکارتر از کسانی که بر خدا دروغ می‌بنند، یا آیات او را تکذیب می‌کنند، کیست؟! / الأعراف، ۳۷» - و نیز فرمود که همین قرآن مجید، برای ظالمین اثر معکوس دارد و چیزی جز خسران بر آنان نمی‌افزاید.

بنابراین، دقت نماییم که هر گاه در مورد خداوند متعال، قرآن مجید، اهل عصمت علیهم السلام و حتی اشخاص محترم دیگر، سخن یا پرسشی داشتیم، نه تنها بدون افترا و صدور احکام قطعی علیه آنان مطرح نماییم، بلکه ادب کامل را نیز رعایت نماییم. همین پرسش را نیز می‌توان در قالب یک پرسش علمی در مورد "فعل خدا" مطرح نمود. گاهی اندیشه و باور آدمی، به رغم اعتقاد به خدا، اسلام، قرآن و شناخت حقایق از حیات، "فرعونی" و گاهی "قارونی" می‌شود! اندیشه و باور "قارونی"، یعنی آدمی گمان می‌کند که خودش مؤثر در وجود است و هر چه دارد را به علم، هنر و قدرت خودش به دست آورده و کار را خودش مستقلاً انجام داده و می‌دهد! وقتی به قارون گفتند: «کمی هم به فکر مرگ و آخرت باش و از آن چه خدا به تو داده، کمی هم انفاق کن»، ربوبیت و رزاقیت خدا را منکر شد و با تکبر گفت: «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي - من اینها را در نتیجه دانش خود به دست آورده‌ام / القصص، ۷۸»!

بشر چه کاره است؟!

کسی می‌تواند مؤثر در وجود [پیدایش چیزی] باشد که خودش خالق، مالک و ربّ باشد - اندازه‌ها را او گذاشته و قادر باشد - ملک و مُلک (فرمانروایی) از آن او باشد - و ملکوت هر چیزی در ید قدرت او باشد «بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» - ملکوت هر چیزی در دست اوست / یس، ۸۳؛ حال نوع بشر عالم و مالک چیست و کدام یک از این ویژگی‌ها را دارد که بتواند مؤثر در وجود باشد؟!

اگر مؤمنانی از شب تا صبح عبادت کند و از صبح تا شب، با زبان روزه به مجاهدت علمی و عملی بپردازد، قرآن تلاوت نماید و به انجام انواع اعمال صالح اقدام نماید، باز هم نمی‌تواند خودش را یک گام به جلو ببرد؛ چرا که این کارها، همه وسایلی هستند که سبب قابلیت برای هدایت و رشد می‌گردند و آن که جلو می‌برد، رشد می‌دهد و بالا می‌برند، خداوند متعال است؛ لذا فرمود: «اللَّهُ وَبِئْسَ الَّذِيْنَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ - خداوند سرپرست و دوست مؤمنان است و آنها از تاریکی‌ها به سوی نور خارج می‌نماید / البقره، ۲۵۷» فرض کنید که دانش‌آموزی را در مدرسه ثبت نام کردند. برایش کیف، دفتر، کتاب و قلم نیز خریدند، او را صبح به مدرسه بردند و به نشستن سر کلاس هدایتش نمودند...؛ آیا او می‌تواند یک کلمه علم به خودش بیاموزد؟!

اسباب هدایت

خداوند متعال، نعمات بسیاری را بدون این که بنده‌اش کاری کند و زحمتی بکشد، به او می‌دهد؛ اما نعمات دیگر یا فزون‌تر را منوط به تلاش و زحمت او کرده است، چرا که اسباب حصولش این است.

یک دونده را در نظر بگیرید. استعداد، حول و قوه‌ی دویدن را بدون این که زحمتی بکشد به او داده‌اند؛ اما اگر می‌خواهد دونده‌ی قابل‌ی باشد، عضلاتش محکم شود، از دیگران سبقت بگیرد و ...، باید خودش تلاش کند، تمرین کند، بدود و ...، تا این فضیلت‌ها را نیز به او بدهند [نه این که خودش ایجاد می‌کند و به دست می‌آورد]! ممکن است تمامی این تلاش‌ها را انجام دهد، اما به هزاران هزار علل دیگری که محقق نشده، موفق نگردد. آدمی، نه تنها میوه را دوست دارد، بلکه بدنش به ویتامین و ... نیز احتیاج دارد. حالا به آدمی چشم و دست و توان داده شده و به درخت نیز میوه‌ی سیب داده شده و می‌فرماید: حرکتی کن، از جا برخیز، میوه را برچین و بخور. پس از خوردن نیز آثارش در اختیار او نیست. به حضرت مریم علیهاالسلام فرمود: برو زیر آن درخت، شاخه‌اش را پایین بیاور و یک خرما بخور تا چشمت به جمال فرزندت روشن شود؛ و حال آن که آثار طبیعی خرما این نیست.

جنگ و جهاد

هر جهادی جنگ نیست، اما هر جنگی در راه خدا، جهاد در راه خداست؛ جهاد ممکن است علمی یا اقتصادی باشد. جهاد یعنی تلاش دشمن ستیز، که با "سعی = تلاش" متفاوت است. جنگ و جهاد و آثارش نیز چیزی جدای از نظام "علیّ و معلولی" که خداوند علیم و حکیم مستولی نموده نمی‌باشد. هم مؤمنان مخلوقات و بندگان خداوند متعال هستند و هم کافران؛ اما ایجاب نظام علیّ و معلولی این است که آدمی توان ایمان و نیز توان طغیان را داشته باشند. لذا عده‌ای ایمان آورده و عده‌ای طغیان می‌کنند. بدیهی است که خداوند متعال قادر است تمامی بندگان طاغی، یاغی و ظالم خود را در دم نابود گرداند؛ اما ایجاب موهبت "عقل" و نیز نظام "جبر و اختیار" این است که امکان انتخاب و عمل بدهد. از این‌رو، همان‌گونه که کسب علم را مستلزم تحصیل علم نمود - به دست آوردن نان را مستلزم کشت گندم و جو و کار نمود - ساخته شدن یک بنا را مستلزم مهندسی و بنایی نمود - هدایت، رشد و کمال را مستلزم تعقل، تفکر، تدبیر، بصیرت، شناخت، معرفت، ایمان، تقوا، عبادت، عمل صالح، اخلاق حسنه و تلاش برای قابلیت سایر کمالات نمود؛ نصرت خویش و پیروزی‌های ظاهری و باطنی را نیز مستلزم خواستن از او، بپا خاستن (قیام)، حرکت، سعی، جهاد و جنگ با ظالمان در راه او نمود. لذا ضمن آن که فرمود بندگان کافر و ظالمش را نصرت نمی‌بخشد، به بندگان مؤمنش فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد صلوات الله عليه و آله، ۷)

ترجمه: ای مؤمنان! اگر خدا را [دین خدا را] یاری نمایید، یاریتان می‌نماید و شما را ثابت قدم می‌گرداند - یعنی این نصرت مشروط به عزم، اراده، حرکت، جهت، بصیرت و دعای خودتان می‌باشد.

ثبات به وسیله‌ی ربط

حضور در میدان برای خدا - اگر چه خودش توفیق و تصمیم بزرگی است - اما شرط و قدم ابتدایی می باشد و در ادامه، این ثبات قدم در میدان و مقاومت است که سبب پیروزی می گردد. بسیاری به اسلام آمدند و زود خارج شدند؛ بسیاری در میدان گوناگون جهادی حاضر شدند و به سرعت عقب گرد نمودند و پشت کردند و برخی دیگر نیز خیانت کردند!

ممکن است سپاهی مجهز به کثرت لشکریان، سلاح‌های پیچیده، فرماندهان کارآزموده و سربازان قوی هیكل باشند، اما بترسند! و متقابلاً گروهی قلیل و بدون نیرو و تجهیزات لازم باشند، اما عزم، اتحاد، ایمان و ثبات قدم داشته باشند و در نهایت پیروز شوند؛ باذن الله.

اعتماد و اطمینان، انگیزه و امید، ایمان و باور، بصیرت و عزم قوی، ثبات قدم و توکل و ...، یا متقابلاً رعب، ترس، وحشت، ناامیدی، بی انگیزه شدن، نخوت، بی تفاوتی، حرص جان و مال و ...، همه کار قلب است، نه نیرو و تجهیزات! و قلوب نیز به دست اوست. لذا در شرح مقابله‌ی طالوت و جالوت و تفسیر حکمت‌ها و نتایج آن فرمود: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ - چه بسا گروهی اندکی که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است / البقره، ۲۴۹»

این خداوند متعال است که ثبات قدم می بخشد و این کار را به واسطه‌ی "ربط" = محکم بستن شیء متحرک و سبک، به پایه‌ای محکم و ثابت"، انجام می دهد. قلوب مؤمنان را به خودش "ربط" می دهد، لذا آنان ثابت قدم می گردند؛ اما باید قیام کنند، تا مرتبط گردند:

«وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُوهُ مِنْ دُونِهِ إِنَّهَا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا»
(الکھف، ۱۴)

ترجمه: و دل هایشان را استوار ساختیم، آن گاه که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما خداوندگار آسمان‌ها و زمین است، و هرگز جز او معبودی را نمی خوانیم، که اگر بخوانیم قطعاً سخنی به گزاف گفته‌ایم.

تجربه حاضر

نه تنها تاریخ معاصر پیش روی ماست، بلکه خود در دل آن قرار داریم و به نوعی مؤلف صفحاتی از آن می باشیم.

● - ملت ایران، با شعار "الله اکبر"، علیه رژیم دست نشانده‌ی پادشاهی قیام کرد و هیچ دلیلی نبود که بتواند با دست خالی، بر حکومتی که از حمایت امریکا و انگلیس برخوردار بوده و ارتشی داشت که ژاندارم منطقه بود، و سیستم اطلاعاتی مخوفی داشت که از هیچ شکنجه و قتل‌ی ابا نمی کرد، فائق آید!

● - در همان ابتدا که جمهوری اسلامی ایران هنوز دولت، ارتش و قدرتی نداشت، قائله‌ی کردستان به راه افتاد و آن چه امروز از داعش می‌بینید و می‌شنوید، ابتدا در کردستان رخ داد که همان شیوه‌ی اسرائیل در غصب فلسطین بود.

هنوز چند روز، چند ماه و چند سالی نگذشته بود که وحشت ترور بر مملکت حاکم شد و از آیات عظام سالخورده، تا مقامات علمی و سیاسی، تا رئیس جمهور و نخست وزیر این مملکت، تا کسبه و زنان و کودکان را در کوچه و خیابان ترور می‌کردند.

● - دیری نگذشت که جنگی خارجی، از مرزهای غربی، به واسطه‌ی رژیم بعث صدام و با حمایت سیاسی، مالی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و تبلیغاتی شصت کشور بزرگ و کوچک جهان، بر ما تحمیل شد.

● - از همان ابتدا که مملکت در بحران بود، کشت و تولیدی نداشت و ... "تحریم" بر ما تحمیل شد و هم چنان بر شدت و دامنه‌ی آن افزوده می‌شود.

● - در بدنه‌ی حکومت، دولت‌های جاسوسی چون بنی‌صدر، رؤسای جاسوسی چون قطب زاده، روحانیون و فرماندهان جاسوسی چون سید مهدی هاشمی، رؤسای جمهوری جدای از انقلاب چون خاتمی، فتنه‌گرانی چون میر حسین موسوی، وزرای خود فروخته‌ای چون مهاجرانی، قلم به دستان مزدور، اختلاس‌گران کلان در سیستم بانکی، و بالاخره کج سلیقه‌ی‌ها و سوء مدیریت‌های عمدی و سهوی [چون دولت روحانی و مجلس فعلی] و ... داشتیم!

● ● ● - بی‌تردید هیچ کشور و ملتی در این شرایط، [به اذعان دوست و دشمن]، شش ماه بیشتر دوام نمی‌آورد، اما این نظام و این ملت، چهل و یکمین سال استقلال و استعلا‌ی خود را در کمال قدرت و قوت جشن گرفتند.

● - ملت فلسطین با هشتاد سال مبارزه و مقاومت - ملت لبنان - ملت عراق - ملت یمن و ... نیز همین‌طور.

● ● ● - این یعنی کار خدا. برای کسانی که به ایمان آورند، به او توکل نمایند، تسلیم فرمان او باشند و رحمت، مغفرت و نصرت او را بخواهند. البته این فقط یک نمونه از کار خداست.



قرآن کریم و حدیث-اسفند ۹۸

از آنجایی که قرآن کتاب هدایت است و نگاهی همه جانبه دارد، پس حتما آیاتی درباره فلسفه و جامعه‌شناسی و علوم سیاسی دارد. اگر آیاتی را در این موارد سراغ دارید خواهان آن هستیم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

گزاره‌ی (اگر آیاتی سراغ دارید) درست نیست، چرا که تمام قرآن کریم، همین علوم گوناگون می‌باشد. لذا لازمه‌ی پاسخ کامل به پرسش و درخواست جنابعالی این است که بگوییم: «یک جلد قرآن مجید بردارید و آیاتش را با دقت مطالعه نمایید و سپس به تناسب محورهای مورد نظر، موضوع‌بندی نمایید و یا تفاسیر موضوعی [مانند: تفسیر موضوعی قرآن کریم - آیت الله جوادی آملی] را مطالعه نمایید.»، چرا که سراسر قرآن کریم، خداشناسی، معادشناسی، جهان‌بینی‌های حق و باطل [عقلی = فلسفی]، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، رفتارشناسی، حقوق، اخلاق، علوم سیاسی و مطالبی است که لازمه‌ی رشد بشر و جامعه می‌باشد. حتی قصص قرآن کریم، به غیر از "علم تاریخ"، درس، عبرت، حکمت، مباحث اعتقادی و اخلاق نظری و عملی می‌باشد. هم قصه‌ی یوسف علیه السلام، قصه‌ی من و ثمست، و هم قصص مربوط به حضرت موسی علیه السلام و قوم بنی اسرائیل، قصه‌ی تمامی جوامع بشری می‌باشد؛ و هم قصه‌ی فرعون، هامان و قاورن، قصه‌ی نظام سلطه و سرمایه‌داری امروز است. بنابراین، فقط به ذکر چند آیه، در محورهای بیان شده بسنده می‌شود.

فلسفه:

فلسفه چیست و علوم فلسفی کدامند؟ تمامی مباحث شناخت عقلی که به واسطه‌ی دلایل و براهین عقلی، اثبات یا نفی می‌گردند، و در قالب قضیه، یا پرسش و یا پاسخ طرح می‌شوند، در حوزه‌ی علوم عقلی قرار می‌گیرد که امروزه به آن "فلسفه" نیز می‌گویند.

فلسفه در اصل، به موضوع "وجود" و چگونگی‌های آن می‌پردازد. آیا وجود دارد یا ندارد - واجب است یا ممکن - قدیم است یا حادث - باقی است یا فانی و ...

پرسش عقلی (فلسفی) - خداوند متعال در قرآن کریم، پرسش‌های بسیاری را طرح کرده که مخاطبش عقل است و پاسخش، مبتنی بر براهین عقلی می‌باشد، مانند:

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ» (الطور، ۳۵ و ۳۶)

ترجمه: یا (آیا) آنها بی هیچ آفریده شده‌اند، یا خود خالق خویشند * آیا آنها آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه آنها جویای یقین نیستند!

پاسخ عقلی (فلسفی) - بدیهی است که پاسخ عقلی (فلسفی) به این پرسش، مستلزم تفکر در موضوع پرسش می‌باشد، یعنی تفکر در خلقت و نتیجه‌گیری عقلی.

تفکر، یعنی کار ذهن روی معلومات برای معلوم کردن مجهولات، و با این تفکر در خلقت زمین و آسمانها و هر چه در آنهاست و نیز تفکر در علیمانه و حکیمانه بودن خلقت است که معلوم می‌شود که خالق دارد که دیگر خودش مخلوق نیست، و عالم هستی را به حق آفریده است، نه پوچ.

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» (الزوم، ۸)

ترجمه: آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز بحق و برای زمان معینی نیافریده است [زمین و آسمان، مادی هستند و عالم ماده فانی است]؟! ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارش را منکرند!

جامعه شناسی:

هر جا که سخن از "قوم" آمده است، چه مربوط به گذشته باشد و چه حال و چه آینده، یک مبحث جامعه‌شناسی می‌باشد. "قوم" به یک جامعه‌ی معین اطلاق می‌گردد.

گذشته - «أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمُ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (التوبة، ۷۰)

ترجمه: آیا خبر کسانی که پیش از آنها بودند، به آنان نرسیده است؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و «قوم ابراهیم» و «اصحاب مدین» [قوم شعیب] و «شهرهای زیر و رو شده» [قوم لوط]؛ پیامبران‌شان دلایل روشن برای آنان آوردند، (ولی نپذیرفتند؛) خداوند به آنها ستم نکرد، اما خودشان بر خویشان ستم می‌کردند!

آینده - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (المائدة،

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانی نمی‌رساند؛ خداوند به جای هر یک نفر)، جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آنها در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد؛ و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست.

رفتار شناسی:

در بسیاری از آیات، به ویژه آیاتی که صریحاً به «النَّاس - مردم» و یا «وَمِنَ النَّاسِ = برخی از مردم» اشاره نموده، سخن از رفتارشناسی مردم [خوب یا بد] به میان آمده است، مانند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِعَظِيمِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (لقمان، ۶)

ترجمه: و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند (معامله‌گران حرف‌های مفتی مثل شایعه، دروغ، ادعای بی‌منطق و ... هستند) تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا بگیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده است!

علوم سیاسی:

تمامی آیاتی که در آنها به امر "ولایت" و ضرورت اطاعت از "ولِیِّ اللَّهِ" توجه داده است - و نیز تمامی آیاتی که به شاخصه‌های حکومت‌های فرعون‌ی اشاره نموده است - و نیز تمامی آیاتی که به ضرورت قیام علیه ظلم و برای اجرای قسط و عدل تصریح نموده است - و نیز تمامی آیاتی که به جنگ و صلح پرداخته است - و نیز موضوعات دیگری که شاید ظاهر فقهی (احکام) داشته باشند، اما فقط در چارچوب حکومت قابل اجرا می‌باشد [مثل امور مربوط به قضاوت و یا امور اقتصادی چون انواع مالکیت‌ها، زکات و ...]، همه از موضوعات سیاسی می‌باشند. حتی در یک آیه تصریح شده که اساساً ارسال رسولان، و نیز نزول معجزات، بینه‌ها و کتاب و نیز میزان (امام) به همراه آن رسولان، برای قیام مردمان به قسط صورت پذیرفته است.

قیام - «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (امکان شناسایی حق از باطل و الگو و رهبری که میزان باشد) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا خداوند معلوم نماید چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است!

قضاوت اختیارات حاکم - «سَمَاعُونَ لَلْكَذِبِ أَكْأَلُونَ لِّلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (المائدة؛ ۴۲)

ترجمه: آنها بسیار به سخنان تو گوش می دهند تا آن را تکذیب کنند؛ مال حرام فراوان می خورند؛ پس اگر نزد تو آمدند، در میان آنان داوری کن، یا (اگر صلاح دانستی) آنها را به حال خود واگذار! و اگر از آنان صرف نظر کنی، به تو هیچ زیانی نمی رسانند؛ و اگر میان آنها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد!

اقتصادی - «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (الأنفال، ۱)

ترجمه: از تو درباره‌ی انفال [غنایم، و هر گونه مال بدون مالک مشخص - کوه‌ها، دشت‌ها، معادن و ...] سؤال می کنند؛ بگو: «انفال مخصوص خدا و پیامبر است؛ پس، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و خصومت‌هایی را که در میان شماست، آشتی دهید! و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید!

مجوز جنگ و حکمت آن - «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحج، ۳۹ و ۴۰)

ترجمه: به کسانی که [ستمکارانه] مورد جنگ و هجوم قرار می گیرند، به سبب آنکه به آنان ستم شده اذن جنگ داده شده، مسلماً خدا بر یاری دادن آنان تواناست * همانان که به ناحق از خانه هایشان اخراج شدند [و گناه و جرمی نداشتند] جز اینکه می گفتند: پروردگار ما خدا است و اگر خدا برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نمی کرد، همانا صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مسجدهایی که در آنها بسیار نام خدا ذکر می شود به شدت ویران می شدند [هیچ امکانی برای خداپرستی و یاد خدا باقی نمی گذاشتند]؛ و قطعاً خدا به کسانی که [دین] او را یاری می دهند یاری می رساند؛ مسلماً خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.

صلح و معاهدات - «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمَّ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (النساء، ۹۰)

ترجمه: مگر آنان که به گروهی که میان شما و آنها پیمانی برقرار است بپیوندند یا به نزد شما بیایند در حالی که سینه‌هایشان از جنگیدن با شما یا با طائفه‌ی خود به تنگ آمده باشد، و اگر خدا می خواست مسلماً آنها را بر شما مسلط می نمود و حتماً با شما می جنگیدند، پس اگر از شما کناره گرفتند و با شما سر جنگ نداشتند و پیشنهاد

صلح دادند، در این صورت خداوند برای شما راهی (برای تعدی) بر آنان قرار نداده است. (باید صلح را بپذیرید، نه این که چون ضعف شده‌اند، به آنها ظلم نمایید).

● - و همین‌طور است ده‌ها آیه‌ی دیگر، در موضوعات گوناگون.

آیا این حدیث که ۴ آیه آخر سوره حشر، اسم اعظم خداوند هستند و اگر کسی خالصانه بخواند حاجت روا می‌شود درست است؟ لطفاً درباره اهمیت این آیات توضیح دهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

هیچ آیه‌ای کم اهمیت نیست، اما آیا هیچ اندیشیده‌ایم که چرا در پی به دست آوردن "اسم اعظم" هستیم و اگر بدانیم به چه دردمان می‌خورد و می‌خواهیم با آن چه کنیم؟! مگر با این همه "اسم الله" که آموخته‌ایم چه کردیم؟! مگر الله، رحمان، رحیم ... و حتی "هو" که ضمیر است، اسم اعظم نیستند؟!

در مورد این که اسم اعظم خداوند متعال چیست؟ در کدام آیات وجود دارد؟ هر که اسم اعظم را بداند و بگوید، می‌تواند چنین و چنان کند و یا حاجت‌روا می‌شود ...، روایات و اقوال بسیاری وجود دارد؛ اما فهم آنها به این راحتی نیست، چه رسد به شناخت اسم اعظم!

● - به راستی اسم یعنی چه؟ اسم اعظم کدام است؟ پس، اسم اعظم اعظم و یا عظیم الاعظم چیست و ...؟! آیا اینها فقط لفظ هستند و هر کس این الفاظ را به زبان آورد، می‌تواند مانند کسانی که ولایت تکوینی دارند، چنین و چنان کند؟ یا آیا اساساً خداوند لفظی را که فقط در زبان باشد، می‌پذیرد و به آن اثر می‌بخشد؟! این کدام اسم اوست که در دعا، پس از آن که خودش را به اسم الله «اللَّهُمَّ» می‌خوانیم، او را به آن اسم قسم داده و می‌گوییم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ ، الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَغَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِفَتْحِ بِالرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ ، وَ إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَضَائِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرْجِ انْفَرَجَتْ، وَ إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تَيَسَّرَتْ ، وَ إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْأَمْوَاتِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ، وَ إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى كَشْفِ الْبُأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ انْكَشَفَتْ»؛
(دعای سمات)

ترجمه: خدایا! از تو خواستارم به بزرگ [و] بزرگترین نامت؛ آن نام نفوذ ناپذیر، باشکوه‌تر گرامی‌تر، که چون بر درهای بسته آسمان با آن نام خوانده شوی که به رحمت گشوده شوند باز می‌شوند و چون با آن بر درهای ناگشوده زمین خوانده شوی برای فرج گشوده شوند، و چون با آن برای آسان شدن سختی خوانده شوی، آسان

گردند و چون با آن بر مردگان برای زنده شدن خوانده شوی، زنده شوند و چون با آن برای رفع سختی و زیان خوانده شوی برطرف گردد.

باید برای "اسم الله"، اهمیت بیشتری قائل شویم و با دقت و بصیرت بیشتری نسبت به آن شناخت پیدا کنیم، چرا که خداوند سبحان، به اسم‌هایش شناخته می‌شود و تقرب به او، با اسم‌هایش ممکن می‌شود.

● - برخی از مردم عوام، نه تنها جاهل (بی‌خرد) و نادان (بی‌علم) هستند، بلکه بسیار تنبل و متکبر نیز می‌باشند و می‌گویند: یک آیه، دعا یا وردی به ما یاد دهید که وقتی آن را می‌گوییم، همه مشکلات مان برطرف شود، و البته آیه، ذکر و دعا نیز طولانی است، بلکه یک کلمه بگویید، یک اسم بگویید که وقتی آن را به زبان می‌آوریم، بتوانیم مانند ساحران و یا حتی بیش از آن و مانند صاحبان ولایت تکوینی، هر کاری که اراده می‌نماییم را انجام دهیم!

● - در روایات بیان شده که ابتدای اسم اعظم خداوند، کلمه‌ی "الله" است و آخرش "هو" است، و نقطه ندارد؛ مانند: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» که در ابتدای پنج آیه آمده است؛ اما حقیقت این است که "هو" ضمیر است و "الله" اسم جامع خداوند است و چه بسا کسی یک "یا الله" و "یا هو" [يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ] بگوید و باذن الله کارها کند و دیگری صدهزار بار این کلمات را به زبان آورد و هیچ اتفاقی نیفتد. حضرت یونس علیه السلام، فقط یک بار عرض نمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و نجات یافت و به مقامات بزرگتر رسید، اما ما شبی چهارصد بار هم بگوییم، هیچ اتفاقی نمی‌افتد!

لفظ، اثر چندانی ندارد، مگر آن که توجه، اخلاص، معرفت، قصد و نیت پشت آن باشد و خداوند است که به آن اثر می‌بخشد. انگشتر سلیمان در انگشت دیگران و یا عصای موسی [عليهما السلام] در دست دیگران، هیچ معجزه‌ای نشان نمی‌دهند، چرا که معجزه از انگشتر و عصا نبود، بلکه از خداوند سبحان است.

● - در روایات بیان شده که «بِسْمِ اللَّهِ»، به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک‌تر است». آیا دقت نماییم که فرمود بسم الله همان اسم اعظم است، بلکه فرمود به اسم اعظم نزدیک‌تر است از سیاهی چشم به سفیدی آن؟!!

● - البته در منابع اهل سنت، آیات دیگری نیز ذکر شده که خودشان در اقوال دیگری آن را ضعیف دانسته‌اند، مانند شش آیه‌ی آخر سوره الحشر. اگر چه این شش آیه، همه توحیدی هستند.

اسم خدا:

ذات باریتعالی، اسم و رسم ندارد؛ بلکه اسم‌هایش را خلق می‌نماید. "اسم" یعنی "نشانه" و هر ذاتی و هر وجودی، با اسم‌هایش [نشانه‌هایش که تجلی می‌دهد] شناخته می‌شود؛ لذا نه فقط باریتعالی، بلکه من و شما و سایر موجودات نیز با نشانه‌هایمان شناخته می‌شویم.

از این‌رو، هر چه در عالم هستی وجود دارد، "اسم الله" است، چرا که مخلوق است و نشانه‌ی خالق است. و هر مرزوقی، نشانه‌ی اسم رازق است، و هر مملوکی نشانه‌ی اسم مالک و

اسم اعظم خدا:

با توجه به معنای اسم، معلوم می‌شود که "اسم عظیم"، یعنی "نشانه‌ی بزرگ"، و "اسم اعظم"، یعنی بزرگ‌ترین و برترین نشانه‌ها.

تفاوت این اسماء (نشانه‌ها)، که همه نشانه‌های اوست، به خاطر این است که ظرفیت وجودی مخلوقات و از جمله افراد بشر، متفاوت است؛ پس هر کدام به حد خود اسم و نشانه‌ی او می‌گردند.

چرا امر و سفارش شدیم به این که "اسماء الله" را بیشتر در خود تجلی دهیم، و متصف شویم به "صفات الله" و متخلق گردیم به "اخلاق الله"؟! برای این که در درجه و مقام بالاتری "اسم الله" شویم، تا مقرب‌تر گردیم.

پس، بدین معنا خداوند اسم (نشانه) دارد، اسم عظیم دارد، اسم اعظم دارد و اسم اعظم اعظم دارد، که البته اینها هیچکدام لفظ نیستند، بلکه وجودهای خارجی می‌باشند و این الفاظ خودشان "اسم اسم" است، یعنی نشانه‌ای برای نشانه‌ای و برای نشانه‌ای دیگر می‌باشند؛ چرا که هر اسم لفظی، نشانه‌ای برای معنا و مفهوم آن است و معنا و مفهوم نیز باید به یک وجود خارجی صدق نماید.

به عنوان مثال: عالم یک اسم است، یک نشانه برای یک معنا است، و معنایش یعنی کسی که علم دارد. اما این اسم و این معنا، باید به یک مصداق عینی و خارجی دلالت نمایند، یعنی به شخص عالم. اگر چنین شخصی وجود خارجی نداشته باشد، اسم و معنای "عالم" نیز مبهم می‌گردد.

آب نیز اسم الله است:

لفظ "آب"، اسمی اعتباری است که ما فارسی‌زبانان برای مایه‌ای مرکب از اکسیژن و هیدروژن (H_2O) گذاشته‌ایم و وقتی لفظ آب را به کار می‌بریم، تمامی فارسی‌زبانان، مقصود ما را متوجه می‌شوند. حال چرا اعتباری است، چون در زبان‌های دیگر، با الفاظ دیگری چون: الماء، سو، Aqua – wasser – water و ... نامیده می‌شود و مقصود یک چیز است.

اما "آب"، اسم‌های حقیقی دیگری نیز دارد، مثل مخلوق، مصنوع، حادث، مایه‌ی حیات و ...، که همگی "اسم الله" هستند و نشانه‌های خالق، صانع، محدث و حیات‌بخش می‌باشند «مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ» - هر چیزی

زنده‌ای را از آب پدید آوردیم / الأنبياء، ۳۰»

اسم اعظم، نفر اول است - در مدرسه و دانشگاه، شاگرد اول کسی است که بیش از بقیه درس استاد و کتاب را فرا گرفته باشد و در امتحان نمره‌ی بالاتری بیاورد - در مسابقات ورزشی، نفر اول کسی است که از دیگران در رسیدن به مقصد، سبقت گرفته باشد؛ در اسم اعظم خداوند شدن نیز همین‌طور است، «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»، یعنی تُندروها و سبقت‌گیرندگان، مقرب‌تر و نزدیک‌تر به آن هستی و کمال محض می‌باشند، چون کامل‌تر و متجلی‌تر شده‌اند.

اعظم مخلوقات:

چون دانستیم که اسم یعنی نشانه و نشانه‌های خدا مخلوقات او هستند و نه الفاظ، می‌فهمیم که "اسم اعظم خدا" در حقیقت، اعظم مخلوقات او می‌باشند. یعنی حتماً از نوع "آدم و بنی آدم" هستند که خداوند متعال ظرفیت "خلیفة الله شدن = جانشین خدا شدن" را به آنها داده است؛ لذا هر که "آدم‌تر" باشد، بیشتر تجلی اسم خدا می‌شود.

آن که از همه عابدتر است، بیشتر تجلی اسم معبود است - و آن که از همه عالم‌تر است، بیشتر تجلی اسم "علیم" می‌گردد - و آن که از همه بنده‌تر و مملوک‌تر است، بیشتر تجلی اسم مالک می‌باشد و

خدا را با اسم‌هایش بخوانید:

گفتیم که هر وجودی، نشانه‌هایی دارد که با آنها شناخته می‌شود، پس با همان‌ها خوانده می‌شود. البته متذکر می‌شویم که مقصود غایی، خواندن اسم‌ها با "الفاظ" نمی‌باشد. اگر شما صد هزار بار اسم کسی را به زبان آورید، اما نیت، اراده و قصدتان خواندن او نباشد، هیچ پاسخی نمی‌شنوید؛ مانند این است که در کتاب لغت بنویسید: "عشق، عاشق و معشوق" و هر کدام را نیز معنا ننمایید. اما نه عشقی را درک می‌کنید، نه عاشق شده‌اید و نه معشوقی دارید.

فرمود: فرقی ندارد که او را با اسم "الله" یا با اسم "رحمان" بخوانید، در هر حال او را می‌خوانید (الإسراء، ۱۱۰) و برای کسی که فقط اسم‌ها را به زبان آورد و او را نخواند نیز هیچ فرقی نخواهد داشت که کدام اسم را به زبان می‌آورد. فرمود:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف، ۱۸۰)

ترجمه: و نیکوترین نام‌ها مختص خداست، پس او را با آن نام‌ها بخوانید، و کسانی را که درباره‌ی نام‌های او کج روی می‌کنند، به حال خود واگذارید؛ به زودی در برابر آنچه می‌کردند سزا داده می‌شوند.

معنای ظاهر آیه، روشن است. هر چه کمال هست [مثل: حی، علیم، حکیم، جمیل، قیوم، کریم، جواد و ...]، نام خداست و خدا را باید با همین اسم‌های نیکو خواند؛ اما حقیقت این نام‌ها چیست؟ الحاد در اسم‌های او

[يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ] یعنی چه؟

بیان شد که همه چیز "اسم الله" است و مخلوق هر چه کامل تر باشد، بیشتر تجلی اسم خداست؛ پس کامل ترین ها، همان اسم های اعظم الهی می باشند، یعنی حقیقت حضرات محمد و آله محمد صلوات الله علیهم اجمعین. چنان که حضرت امام صادق علیه السلام در حقیقت این آیه فرمودند:

«نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (اصول کافی، ترجمه مصطفوی؛ ج ۱، ص ۱۹۶)

ترجمه: سوگند بخدا مائیم آن نام های نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما باشد. پس، حال بهتر می فهمیم که «فَادْعُوهُ بِمَا - خدا را با آن اسم های نیکو بخوانید»، یعنی چه؟! و [يُلْحَدُونَ فِي أَسْمَائِهِ] یعنی چه؟

●●● - نتیجه آن که خداوند متعال، به وسیله اسم هایش (نشانه هایش) شناخته می شود و به وسیله همانها خوانده می شود - نشانه ها، لفظ نیستند، بلکه وجودهای خارجی و عینی هستند و هر نشانه ای که کامل باشد، اسم عظیم است و آن که کامل تر باشد، اسم اعظم است؛ پس حقیقت حمدیه صلوات الله علیه و آله، اسم اعظم اعظم الهی می باشد و اهل عصمت علیهم السلام که انسان های کامل و اتم اسمای الهی می باشند، اسم اعظم هستند؛ و هر کسی که نسبت به آنها معرفت، محبت و مودت (= بروز محبت در عمل) بیشتری بیابد، خودش کامل تر شده و بر زیر مجموعه، احاطه می یابد و درباره ی می گویند: «او با اسم اعظمی که داشت چنین و چنان کرد»؛ لذا برای رسیدن انسان به این کمال، که به آن اجر رسالت گفته می شود، فرمود:

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (الشوری، ۲۳)

ترجمه: این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد! بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز مودت نزدیکانم [بروز و ظهور معرفت و محبت به اهل بیت]؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است.

برای آرامش قلب، فرمود: «الا بذكر الله تطمئن القلوب» من هرچه در خودم و در جوامع دیدم نقض این آیه هست. انسانی که فشار روحی بر او غلبه می کند را دیدم موقع گرفتاری به راههای گوناگونی چون موسیقی، سیگار و اعتیاد و... آگه هم آدم مثبتی باشه ورزش و... روی می آورد؛ یعنی واقعا تو اون لحظه نعوذ بالله نمی خوام کفر بگم ولی خدا نمی تونه آروم کنه، چرا؟! می دونم اشکال از من هست ولی چه کار کنم این مشکل رفع بشه؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مگر شما اهل ایمان و ذکر شده اید که نقض آیه را تجربه کرده باشید؟! یا مگر آنان را که تجربه نموده اید، اهل ایمان و ذکر بوده اند؟!

همان طور که مرقوم نمودید: «اشکال از خود انسان است»؛ به قول حکما، «نقص و ضعف در "قابل" است و نه در "فاعل"» و به قول شعرا: «گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست»؟!

اگر ما سیگار و آثارش را شناختیم، اما خدا را نشناختیم - اگر ندانستیم که ذکر خدا چیست و نتوانستیم [یا نخواستیم] او را یاد کنیم و... اشکال به ما برمی گردد.

اگر چه مقصود شما مشخص است، اما بالاخره این جملات هستند که بیانگر مقاصد می باشند، لذا باید با دقت سخن گفت و نوشت. مبدا بی منطق باشد - مبدا بی ادبانه، متکبرانه و توأم با جسارت باشد - مبدا همراه با دروغ، تهمت، افترا، اهانت و تسخیف باشد. به ویژه در مورد خداوند سبحان باید دقت نمود که مبدا افترای به او باشد که فرمود «افترا زندگان به و تکذیب کنندگان آیاتش، ظالم ترین ها هستند» و مبدا بوی کفر و شرک دهد! شما به قول خودتان نمی خواهید کفر بگویید، اما با یک "ولی"، ضمن آن که به او اتهام "ناتوانی" زدید، و بیانش را صادق ندانستید [در واقع خطا دانستید]، برایش "شریک" نیز قایل شدید! چرا که هم مدعی شدید اوست که نمی تواند به شما آرامش بخشد، و هم سیگار و موسیقی را مؤثرتر از ذکر او قلمداد نمودید و افزودید که خدا نمی تواند، اما سیگار و موسیقی یا ورزش می توانند! خب کفر و شرک یعنی چه؟! هر چند چنین قصدی نداشته باشید. پس استغفار و توبه ی فوری لازم است. مبدا تکبر کنیم!

بدن و مخدرات:

دقت کنیم که سیگار، تریاک، حشیش، شراب و حتی موسیقی، اولاً مربوط به بدن هستند [اگر چه آثار روحی، روانی و اخلاقی نیز دارند] و ثانیاً "مخدر" می باشند و نه شفا بخش و آرام بخش قلب؛ و ورزش نیز می تواند حواس را متوجه امور دیگر نماید و بدن را قوی تر نماید؛ این چه ربطی به اطمینان و آرامش قلبی دارد؟!

دقت شود که بیهوشی، گیجی، مستی، فرو رفتن در اوهام (موسیقی)، بی‌حسی و ...؛ هیچ‌کدام و هیچ‌گاه، اطمینان بخش و آرام‌کننده "قلب" نمی‌باشند و البته همگی به اضطراب می‌افزایند. اگر نوک سونی به انگشت شما فرو رود، سوزش آن شما را اذیت می‌کند، چه رسد به جراحی هر چند مختصر، اما با یک داروی بیهوشی، سینه را می‌شکافند و عمل پیوند قلب انجام می‌دهند و کاسه‌ی سر را بر می‌دارند و عمل مغز انجام می‌دهند و هیچ دردی هم احساس نمی‌شود! پس از به هوش آمدن نیز تا بهبودی جراحات و کاهش درد، مورفین تزریق می‌کنند. حال آیا می‌تواند گفت: یاد خدا اطمینان قلبی نمی‌آورد، اما داروی بیهوشی یا مورفین می‌آورد؟!

مثال:

فرض کنید که حال پدر یا مادر کسی، خیلی بد است. او در بیمارستان و بخش CCU بستری شده است و نگرانی و ترس بر ذهن، فکر، حواس و تمام وجود فرزند غلبه یافته است. حال اگر این فرزند، خداپارو باشد، می‌توانید به او بگویید: «نگران نباش، تو دعاکن، پزشکان نیز کار خود را می‌کنند، اما خدایی هست که هم به حال او آگاه و رحیم است و هم به حال تو، پس توکل کن» - اما آیا می‌توانید به او بگویید: «هیچ نگران نباش، چون سیگار، تریاک و شراب داری، در ضمن می‌توانی بروی خانه و موسیقی گوش کنی و کمی هم ورزش کن تا کلاً پدر و مادر یادت رود، چه رسد به بیماری آنها؟!»

فرض کنید کسی فردا امتحان مهمی دارد و نگران و مضطرب است؛ حال آیا اگر سه پاکت سیگار بکشد، اضطرابش بر طرف می‌شود و یا احتمالاً سکت می‌کند؟! یا مگر می‌تواند بگوید: من به جای مطالعه، ورزش می‌کنم تا مطمئن شوم که حتماً در امتحان فیزیک یا ... موفق می‌گردم؟!

آیه:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد، ۲۸)

ترجمه: آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد!

نکات:

ابتدا باید دقت نمود که آیه مربوط به کدام گروه است؟ سپس دانست که "اطمینان - قلب و ذکر" یعنی چه و چه هستند؟ وگرنه وقتی خداوند متعال از "اطمینان قلبی" سخن می‌فرماید، ذهن "بی‌حسی و تحذیر جسمی" را جایگزین می‌نماید.

البته توضیح هر کدام، از مجال این پاسخ بیشتر است، اما به چند نکته‌ی مهم اشاره می‌شود:

الف - چرا این توصیف و تجویز را برای همگان نفرمود و به مؤمنان اختصاص داد «الَّذِينَ آمَنُوا»؟ زیرا قلبی که به خداوند سبحان ایمان ندارد، اولاً همیشه در اضطراب خواهد بود و ثانیاً ذکر (یاد) او را نخواهد داشت و ثالثاً اگر ذکری هم بگوید، فقط الفاظ و اصوات است و برایش فایده‌ای نخواهد داشت.

ب - "قلب"، در واقع همان روح (جان) انسان است که تحول و تقلب بسیار دارد و جایگاه فهم، ایمان، کفر، حبّ و بغض می‌باشد؛ پس مانند قلب مادی در بدن که خون را تصفیه و پمپاژ می‌کند، آن نیز مرتب تولید انگیزه می‌کند. انگیزه‌هایی را می‌میراند - انگیزه‌هایی را تصفیه و خالص می‌گرداند - و در نهایت انگیزه‌هایی را صادر و پمپاژ می‌نماید که زمینه برای تفکر، تعقل، تدبیر، تصمیم، اراده و عمل می‌گردند.

این قلب مُنْقَلِب، همیشه حیران و بالتبع مضطرب است، به هر چه روی می‌آورد، از همان فرار می‌کند، مگر آن که محکم به قرارگاه حقیقی‌اش بسته شود، که به آن "ربط" گفته می‌شود؛ لذا فقط در چنین حالتی اطمینان می‌یابد و این اطمینان سبب بر طرف شدن اضطرابش می‌گردد.

«وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا»
(الکھف، ۱۴)

ترجمه: و دل‌هایشان را (با ربط دادن به خود) محکم ساختیم، در آن موقع که قیام کردند و گفتند: «پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی‌خوانیم؛ که اگر چنین کنیم، سخنی بگزارف گفته‌ایم.

اطمینان یا آرامش - متأسفانه کمبود کلمات مناسب برای جایگزینی در ترجمه، مشکلات بسیاری در شناخت و فهم به وجود می‌آورد؛ از جمله همین کلمه‌ی "اطمینان" در این آیه است که همه جا به "آرامش" ترجمه شده است! معادل آرامش در زبان عربی، سکون (تسکین) است که در برخی آیات به کار رفته است؛ اما "اطمینان" یعنی "ثبات و استحکامی که مبتنی بر عقلانیت، علم، ایمان و توکل درست باشد".

بنابراین، هیچ قلبی، هیچ گاه "آرامش = سکون" نمی‌یابد، حتی در بهشت؛ چرا که دست کم این است که آدمی در بهترین شرایط نیز در قلبش "عشق، شوق و میل" دارد. عشق به کمال و میل و شوق وصال و لقای محبوب، که با آرامش و سکون سازگاری ندارند!

اما اطمینانی که به واسطه این "ربط" ایجاد می‌شود، یعنی: او مرا چنان محکم بسته و ثبات بخشیده [ربط داده]، که یقین دارم هیچ طوفانی، هیچ وزنه‌ای، هیچ کید و مکرری و هیچ مشکل و مصیبتی، نمی‌تواند مرا را جدا، حیران، پریشان، مضطرب و گمراه سازد. چنان که در توصیف دیگری راجع به مؤمنان فرمود: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» - همانها که هر گاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم / البقره، ۱۵۶»

نتیجه:

ابتدای آیه، توصیف مؤمنان است، می فرماید: قلب و جان آنها، با یاد خدا [نه با تکرار الفاظی تحت عنوان ذکر]، به اطمینان می رسد. یعنی از اضطراب، ابهام، شک، تردید، نگرانی، ترس و ... خلاص می شود، چون متوجه آن قادر متعال شده و به او "ربط" داده شده است؛ اما انتهای آیه، یک تذکر، اطلاع رسانی، آگاهی بخشی، پند و آموزه به همگان است که آگاه باشید، این جان و قلبی که به شما موهبت نموده ام، فقط با یاد من به اطمینان می رسد. «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ چرا که همین یاد [ذکر] است که قلب را ربط داده و محکم می بندد تا با هیچ حادثه ای مضطرب نگردیده و از جا کنده نشود.

WWW.X-SHOBBHE.IR



سیاسی-اسفند ۹۸

آیا مردم از انقلاب خسته شده‌اند و به تعبیر امثال آقای تاجزاده، با انتخابات اخیر و درصد مشارکت در آن نشان دادند که خواستار اصلاحات ساختاری هستند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مردم انقلابی ایران که حرکتی رو به جلو دارند، همیشه خواستار رفع نواقص، بهبود شرایط، ارتقای مراتب، رشد و پیشرفت هستند؛ اما معنایش این نیست که آنها مدعی شده و فرافکنی می‌کنند! همیشه جمعیت‌شان بسیار کم و سر و صدای‌شان بسیار زیاد و گوش‌خراش بوده است.

اگر دقت نمایید، ضد انقلاب بسیار وقیح نیز هست. از صبح ۲۳ بهمن شروع می‌کنند به ضدتبلیغ و شعار می‌دهند که مردم دیگر از اصل نظام خسته شده‌اند! این جنگ روانی ادامه دارد تا ۲۱ بهمن سال دیگر! بعد روز ۲۲ بهمن به حاصل کار نگاه می‌کنند، اما از این که نتیجه نگرفتند، نه تنها هیچ درس و عبرت نمی‌گیرند و خسته نیز نمی‌شوند، بلکه دوباره با بی‌حیایی و شدت بیشتر ادامه می‌دهند!

● - مردم چه در ایران و چه در هر کشور دیگری، وقتی از نظام سیاسی حاکم بر کشورشان خسته شوند، انقلاب می‌کنند؛ اما ممکن است که از وضعیتی ناراضی باشند و علیه آن وضعیت تظاهرات‌هایی برپا نمایند، و یا از دولت و مجلس ناراضی باشند و کمتر شرکت کنند، و این ربطی به نظر آنها نسبت به اصل نظام‌شان ندارد. لذا شاهدید که قانون اساسی هیچ کشوری، به رغم تظاهرات‌ها، اعتراض‌ها، آمد و رفت جریان‌های متفاوت و متضاد و ...، حتی پس از چند صد سال، ملغی نمی‌شود [هر چند ممکن است که اصلاح شود، یا برخی از مفادش متمم پیدا کند].

آیا نارضایتی اکثریت مردم امریکا و کشورهای اروپایی با دولت‌ها و مجالس‌شان و نیز مخالفت و اعتراض علیه نابسامانی‌هایشان، به معنای مخالفت با اصل نظام سیاسی کشورشان قلمداد می‌گردد و یا فقط نسبت به جمهوری اسلامی ایران و مردم ایران، چنین تعابیری به کار می‌رود؟!

دشمنان خارجی و داخلی جمهوری اسلامی ایران، مرتب القا می‌کنند که سی سال گذشته، چهل سال گذشته، پس دوباره برای اصل نظام انتخابات صورت پذیرد! این یعنی ما (مخالفین نظام)، نه اکثریتی داریم و نه توانش را

داریم و نه حال و حوصله‌ای برای قیام و انقلابی دیگر داریم، پس لطفاً خودتان پایان این نظام را اعلام نمایید و دو دستی با چند شاخه گل و شیرینی، تقدیم ما نمایید؛ چرا که ما هر چقدر هم کم و ناچیز باشیم، از این نظام و نظر مردم خوش‌مان نمی‌آید؛ اربابان ما نیز راضی نیستند!

واقعیتی در انتخابات مجلس:

کسانی که سنی از آنها گذشته و یا مطالعات سیاسی و یا تاریخی دارند و یا دست کم اخبار گذشته و حال را پیگیری می‌کنند، متوجه می‌شوند که جناحی در داخل انقلاب و نظام قرار دارند، فعالیت می‌کنند و ... که هیچ‌گاه ادعای ضد انقلاب و نظام بودن نداشته‌اند، اما هیچ‌گاه همراه ملت نیز نبوده‌اند. این جریان یا جناح، ابتدا به نام "خط سه" پیدا شدند. خط یک انقلابیون بودند، خط دو ضد انقلاب و خط سه آن دسته از انقلابیون و مدعیان پیروی از امام و آیت الله منتظری، اما با دیدگاه‌هایی مخالف!

خط سه، در جریان تحولات، به "چپی‌ها" موسوم شدند، چرا که بسیار تندرو و بداخلاق بودند و در قاموس ادبیات سیاسی، "چپ"، به تندروها گفته می‌شد و می‌شود. ایران اولین و کشوری است که "چپی‌ها" ایش، ناگهان لیبرال شدند!

از آنجا که مردم ما، به رغم انقلابی و مجاهد بودن، با تندروی و افراطی‌گری مخالف بوده و هستند، اینها را به شدت کنار گذاشتند، تا آن که پس یک دهه، به نام جدید "اصلاح طلب‌ها" دوباره به میدان آمدند و بدون هیچ توجهی به سابقه‌ی خود و البته هیچ حیایی، علیه تندروی شعار دادند و با انگشت اشاره، جناح مقابل و همان‌هایی را که قبلاً تهمت "لیبرال و اسلامی امریکایی" به آنها می‌زدند، به عنوان تندرو، خشن، افراطی و ... نشان دادند! و بسیاری از مردم نیز که همچنان مخالف افراطی‌گری بودند، چون نسل تغییر یافته بود و گذشتگان را نمی‌شناختند، باور کردند که آنها راست‌گرا، متعادل و اصلاح طلب هستند، لذا دوباره در انتخابات‌ها، به همانها قدرت دادند!

نسل جدید، نمی‌دانستند که وقتی حضرت امام خمینی رحمة الله علیه، واژه‌ی "اسلام امریکایی" را وارد ادبیات دینی و سیاسی نمودند، کفار و منافقین کاری نداشتند، اما همین‌ها فریاد زدند که که منظور جامعه روحانیت مبارز و بزرگانی چون آیت الله خامنه‌ای و مرحوم آیت الله کنی می‌باشد و اینها لیبرال و امریکایی هستند. کار به جایی رسید که مرحوم آیت الله کنی، از تهران عزیمت کرده و در کرج یا ...، در گوشه‌ای نشستند. وقتی حضرت امام، مرحوم سید احمد را به سراغ ایشان فرستاد و علت را جویا شدند، گفتند: «اگر ما اسلام امریکایی در مقصود امام هستیم، پس کنار می‌کشیم که مزاحم نشویم»؛ امام دلجویی کرده و ایشان را بازگرداندند؛ اما همین جریانات سبب صدور بیانیه‌ی حضرت امام شد که «منشور انقلاب» نام گرفت. اما نسل‌های جدید که این چیزها را نمی‌دانستند (و بسیاری نمی‌دانند).

اما همین‌ها پس از یک دهه، چهره عوض کردند، مدعی لیبرالیسم، تعادل، قانونمندی، آزادی، مخالفت با تدروی و ... شدند، ولی با انگشت، دوباره به همان‌ها اشاره نمودند!

اصلاح طلب‌ها و انتخابات:

این گروه یا جریان، از همان ابتدای انقلاب و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، هر کجا دیدند که امکان و احتمال به قدرت رسیدن وجود دارد، به میدان آمدند و حتی پرچمداری کردند و هر کجا دیدند جایگاه‌شان تضعیف شده، به روش‌های گوناگون فشار آوردند و جام زهر را به همه نوشاندند و هر کجا که دیدند هیچ راهی وجود ندارد، عقب کشیدند و هیچ مشارکتی نمودند؛ و اگر میدان بیابند، با پشتیبانی ضد انقلاب داخلی و قدرت‌های خارجی، فتنه‌ی ۸۸ راه می‌اندازند!

از نتایج حاصله در انتخابات این دوره، به وضوح معلوم می‌شود که به اصطلاح "اصلاح طلب‌ها" و شرکا، بدون آن که به زبان آورند و شعار دهند، این انتخابات را تحریم کردند و شرکت نمودند و علت تقلیل آرا نیز همین بود. انتخابات خیلی یکدست بود و فقط یک جناح شرکت کردند.

دلیل:

"اصلاح طلب‌ها" نیز با مشارکت چند جریان دیگر، لیست دادند و سر لیست آنها آقای مجید انصاری بود. آقای خاتمی نیز شرکت کرد و گفت: «دلیل شرکت من بعداً معلوم می‌شود!» در صورتی که دلیل شرکت هر ایرانی، دست کم همان ایرانی بودنش می‌باشد، به ویژه کسی که پیش از این وزیر و وکیل نیز بوده و دو دوره نیز رئیس جمهور بوده است!

اما، جالب و قابل توجه این است که سرلیست اصلاح طلب‌ها و شرکایشان، فقط کمتر از ۶۴ هزار رأی کسب نمود!

چوب دو سر طلا:

اکنون این جمعیت، "چوب دو سر طلا" شده‌اند؛ چرا که اگر بگویند: طرفداران ما در حوزه‌ی انتخابیه‌ی تهران، شمیرانات، شهر ری و ...، همین کمتر از ۶۴ هزار نفر هستند و در کل کشور نیز بیش از صد هزار نفر نمی‌باشند؛ دیگر باید برای همیشه کنار بکشند، سکوت اختیار کنند و اگر خدمتی نمی‌کنند، دست کم، دست از سر مردم بردارند. و اگر بگویند: ما به طرفداران گفته‌ایم که شرکت نکنند، لذا نیامدند و رأی ندادند، که خود اذعان ضد این نظام بودن و حتی ضد استقلال و قدرت ایران و ضد مواضع مردم بودن است! حال تصمیم با خودشان، یکی از دو موضع را بیان کنند، نه این که باز هم شعار دهند که مردم خسته شده‌اند.

اگر می‌آمدند:

ما نیز قائلیم که این جریان‌ها، طرفداران زیادی نداشته و ندارد، اما در هر حال از شصت هفتاد هزار نفر بیشترند. پس اگر فرض بگیریم که فقط ۱۵ تا ۲۰ درصد از مردم [بالای سن قانونی]، طرفدار اصلاح‌طلب‌ها و شرکا باشند، و اگر اینها در انتخابات شرکت می‌کردند و به همان لیست خود رأی می‌دادند، مجموع آرا از ۴۲/۵ درصد، به ۵۷ تا ۶۲ درصد می‌رسید. یعنی هم طراز دوره‌های گذشته و یا بیشتر. اما، این جریان یا جبهه، فقط در میادینی حاضر می‌شوند که یا به پیروزی اطمینان داشته باشند و یا احتمال قوی بدهند؛ وگرنه به نظام، مردم و کشور پشت می‌کنند؛ چنان که همیشه بدترین الفاظ و القاب را نثار مخالفان خود کرده‌اند؛ مانند آقای روحانی که گفته بود: «می‌بینم کسانی که با دولت مخالفت می‌کنند، بیشتر بر مبنای کمبود عقل است!» این درست شبیه ادبیات ترامپ در اهانت به مخالفانش می‌باشد؛ اگر چه وزیر، وکیل یا رئیس مجلس باشند.

پس بر اساس شواهد اینگونه به نظر می‌رسد که علت اصلی تقلیل شرکت‌کنندگان در این دوره، فقط و فقط تحریم عملی "اصلاح‌طلب‌ها + مشارکتی‌ها + کارگزارانی‌ها و سایر شرکا" می‌باشد؛ منتهی نه فقط ضد انقلاب، بلکه همین‌ها نیز هر گاه با عدم استقبال مردم از خودشان مواجه شدند، گفتند: «مردم دیگر از انقلاب، نظام، این رهبری و ... خسته شده‌اند»؛ مثل فائزه هاشمی و سایر اینگونه اشخاص.

آیا آمار مشارکت کمتر از نصف در این انتخابات، ضربه‌ای به مقبولیت نظام نبود و آیا این پیام را مخابره نمی‌کند که مقبولیت نظام در خطر تهدید است؟ آیا مردم با این مشارکت پیام دادند از انقلاب خسته‌اند یا خیر؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چرا می‌فرمایید کمتر از نصف که کاهش خیلی بیشتر نشان داده شود؟! مگر همیشه تمام واجدین شرایط رأی می‌دادند؟! پس در نهایت باید با دوره‌های پیشین مقایسه نمود و گفت: پانزده تا بیست درصد کمتر از گذشته بوده است.

● - چرا تحلیل در مورد اتفاقات و رویکردها در کشور ما، باید همیشه متفاوت با سایر نقاط جهان باشد؟! در هر کشوری که از نظام جمهوری برخوردار باشد، انتخابات گوناگون نیز هست و مردم در هر کشوری و در هر دوره‌ای، رویکردهای متفاوت، و استقبال‌های کم یا زیاد دارند؛ اما هیچ‌گاه بیان نشده که استقبال کم آنان، به معنای نارضایتی و مخالفت مردم با کل نظام‌شان می‌باشد! اما در جمهوری اسلامی ایران، حتی اگر پانصد نفر [هر چند برای حقوق و دستمزد عقب افتاده]، اعتراضی کنند، ابتدا رسانه‌های دنیا می‌گویند: «این نشانه‌ی نارضایتی

و مخالفت مردم با نظام جمهوری اسلامی می باشد» و سپس از رئیس جمهوری امریکا گرفته تا سایر رؤسای جمهور کشورهای متحد و یا وابسته، با عجله پشت تریبونی می دوند و پیام می دهند که «آی مردم ایران! مبدا به خانه‌ها برگردید، ادامه دهید، ما از شما حمایت می کنیم!» و سپس نهادهای بین المللی وارد کار شده و پس از جلسات رسمی و یا غیر رسمی، بیانیه می دهند که در ایران حقوق بشر ضایع شده و مردم مخالف اصل نظام و جمهوری اسلامی هستند!

● - البته این واکنش‌ها، هر چند بسیار سبک و چلف، بیانگر آن است که این مردم ما با این نظام، چقدر برای دنیا مهم هستند و چقدر خار چشم دشمنان‌شان گردیده‌اند؟!

انتخابات مجلس:

هیچ تردیدی نیست که استقبال مردم از انتخابات این دوره، کمتر از دوره‌های پیش بوده است، و از جریان‌های کج و معوج خودمان گرفته تا رسانه‌های خارجی که بسیار خوشحالند و فرصت را برای موج‌سواری و ضد تبلیغ مناسب دیده‌اند، از مردم می‌خواهند که علل استقبال کمتر را تحلیل کنند و به سادگی از کنار آن نگذرند! البته کار خوبی است، منتهی به شرط آن که تحلیل‌ها مغرضانه و از پیش داوری شده نباشند.

الف - یقیناً عملکرد بسیار ضعیف مجلس فعلی، در قبال دولت فعلی و نیز مشکلات اقتصادی و هم‌چنین روابط و معاهدات خارجی (سیاست خارجی)، و نیز در مقابل امریکا و سایر دشمنان انقلاب، جمهوری اسلامی و مردم ایران، یکی از مهم‌ترین دلایل سلب اعتماد مردم به مجلسی کارآمد، مفید، قوی و انقلابی می‌باشد؛ نه این که مردم با کل نظام مشکل و یا با آن مخالفت داشته باشند.

ب - ملاک گرفتن ضعف مجلس فعلی، برای رویکرد و داوری نسبت به مجلس بعدی که هنوز آغاز به کار نکرده است، هیچ ملاک منطقی و داوری حکیمانه (عاقلانه) و منصفانه‌ای نمی‌باشد؛ اما نمی‌توان انتظار داشت که تمامی مردم، در هر موضعی، با علم، آگاهی و بصیرت کامل عمل نمایند. لذا اگر رقم این داوری و رویکرد نادرست و ناامیدی از کارآمدی مجلس، فقط ۱۵ درصد باشد؛ یعنی ۸۵ درصد با بصیرت بیشتر به میدان آمده باشند و فقط ۱۵ درصد ریزش باشد، نتیجه همین می‌شود.

ج - به حسب ظاهر، هیچ یک از احزاب و جریان‌های داخلی، از جمله اصلاح‌طلبان، کارگزاران، مشارکتی‌ها و ...، نه تنها انتخابات را تحریم نکردند، بلکه دعوت به حضور نیز نمودند؛ حتی نه تنها آقای روحانی که رئیس جمهور است و حتماً شرکت می‌کرد، بلکه آقایان خاتمی و بهزاد نبوی و ...، پای صندوق رفتند و رأی دادند؛ اما واقع این است که سر لیست اصلاح‌طلبان، یعنی آقای "مجید انصاری"، در تهران که مرکز فعالیت اصلاح‌طلبان و مابقی می‌باشد، کمتر از ۶۳ هزار رأی آورد!

حال چگونه تحلیل و داوری نماییم؟ بگوییم که اصلاح طلبان، کارگزارانی ها، مشارکتی ها و ...، با این همه سر و صدا و جنجال، فقط ۶۳ هزار نفر طرفدار دارند - پس چرا زحمت را کم نمی کنند؟! یا بگوییم که عملاً تحریم کرده و چون می دانستند که رأی نمی آورند، در انتخابات شرکت نکردند!

● - بنابراین، اگر طرفداران آنها را فقط ده تا پانزده درصد از کل مردم شرکت کننده در نظر بگیریم، با شرکت آنها و رأی به فهرست خودشان، آمار شرکت کنندگان بین ۵۳ تا ۵۸ درصد می شد، یعنی نزدیک به دوره های پیشین. پس، عدم حضور این ده تا پانزده درصد، به معنای مخالفت مردم ایران، با اصل نظام جمهور اسلامی ایران نمی باشد، بلکه آمار شرکت کنندگان را به همین میزان پایین می آورد.

کرونا و ویروس - به ناگاه، در شب انتخابات، این "کرونا ویروس" پدرنامرد، مانند یک قشون جنگی با یک فرماندهی سیاسی و ضد انقلاب و ضد انتخابات ...، وارد ایران می شود! آن هم نه از شهرهای مرزی در شرق کشور، بلکه از "قم" که به قول خودشان مرکز سیاسی کشور است! و درجا دو پیرمرد را نیز از پای در می آورد! سر و صدا و ترس وحشتش فراگیر می گردد و به طور کلی جو انتخاباتی را تحت الشعاع قرار می دهد! آیا نباید احتمال داد که نزدیک به ۱۵ درصد از ریزش رأی، در تهران، ری، قم، اراک ... و حتی شمال کشور، به خاطر ترس از حضور در تجمعات و ابتلا به "کرونا ویروس" بوده است؟! حال همین ۱۵ درصد را به مجموع آرا در سرتاسر کشور اضافه نمایید؛ همان آمار دوره های پیشین به دست می آید.

رأی و مواضع مردم:

مردم ما، رأی و نظر خود نسبت به انقلاب اسلامی و اصل نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه و سایر اصول و آرمان هایشان را در تشییع سردار شهید سلیمانی و نیز در ۲۲ بهمن همین امسال نشان دادند، در حالی که در هیچ سالی مانند ۱۳۹۸، از داخل و خارج، تحت فشارهای روانی، اقتصادی و سایر نابسامانی های قهری، اجباری و یا سهوی و عمدی قرار نگرفته بودند.

بنابراین، اگر مردم از اصل نظام ناراضی بودند، از فرهنگ انقلاب اسلامی ناراضی بودند، از تحریم های خارجی و یا آزارهای عمدی و سهوی داخلی به تنگ آمده و خسته شده بودند، در تظاهرات ۲۲ بهمن شرکت نمی کردند و این شور و عظمت را نمی آفریدند.

این شور انقلابی، این فرهنگ والا، این عشق به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، این روحیه جهادی و این قدرت استقامت، خار چشم دشمنان خارجی، مزدوران داخلی و نیز احمق های سیاسی گردید، لذا با ضد تبلیغ گسترده، منتظر عدم مشارکت مردم در انتخابات مجلس بودند که البته در این نیز شکست خوردند، لذا جو سازی می کنند که در صد پایین تر مشارکت نسبت به دوره های قبلی، به معنای نارضایتی مردم از کل نظام می باشد!

حال، آیا ما فریب خورده، باور نموده و اسیر جو سازی ها شویم؟!***



گوناگون-اسفند ۹۸

با توجه به شیوع بیماری کرونا از قم، یک عده شروع به مسخره کردن روایتی کردند که فرموده: «هنگامی که فتنه‌ها همه شهرها را فرا بگیرد به قم و اطراف آن پناه ببرید که بلا از قم دفع شده است - بحار الانوار ج ۲۶ ص ۲۱۴».

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هر که، به هر موضوعی، نقد سالمی داشت [اگر چه صحیح و وارد نباشد]، می‌توانید توجه کنید و پاسخ دهید؛ اما مسخره کردن که از عناد و لجاج و عقده برمی‌خیزد، توجه و پاسخ نمی‌خواهد؛ به ویژه در حوزه دین عزیز اسلام.

همان‌گونه که در متن سؤال مرقوم نموداید، روایت نقل شده [که باید صحت آن مورد بررسی قرار گیرد] و ترجمه‌ی آن به شرح زیر می‌باشد:

«إِذَا عَمَّتِ الْبُلْدَانَ الْفِتْنُ فَعَلَيْكُمْ بِقُمْ وَ حَوَالِيهَا وَ نَوَاحِيهَا فَإِنَّ الْبَلَاءَ مَدْفُوعٌ عَنْهَا»

ترجمه: وقتی فتنه همه بلاد را در برگیرد، بر شما باد که به قم و اطرافش پناه برید که بلاء از آن به دور است.

● - اولین نکته‌ای که در این موارد در فضای مجازی به چشم می‌خورد، مطالعات طولانی و عمیق مخالفان اسلام می‌باشد - که البته بیانگر یک کار تشکیلاتی است، نه مطالعات فردی! گاه برای القای یک شبهه و یا مستمسکی برای رد کردن یا حتی مسخره نمودن، یک آیه یا حدیثی را با تکیه بر یک کلمه‌ی از آن، چنان مطرح می‌کنند که حتی آنان که با علوم قرآنی آشنایی دارند، اذعان می‌کنند که ما خودمان صدبار این آیه و تفاسیرش را خوانده‌ایم، اما هیچ‌گاه به ذهن مان خطور نکرد که می‌توان با یک چرخش ظریف، چنین شبهه‌ای را ایجاد و القا نمود!

● - نکته‌ی دوم این است که این گروه، هیچ‌گاه به دنبال متن صحیح و پیام آن نمی‌روند و در استناد به روایات جهت منکوب و مسخره کردن نیز معمولاً به سراغ روایاتی می‌روند که به لحاظ "علم حدیث"، سند محکمی ندارند!

مگر هر حدیثی را که اولش "قال الصادق علیه السلام" بیاید و در آخرش سند زده باشد که "بحارالانوار، ج...» می توان پذیرفت که یقیناً سخن معصوم می باشد؟! پس "علم حدیث" برای چیست؟!

"علم حدیث"، ابتدا متن حدیث را به وحی و عقل ارجاع می دهد و اگر منافاتی نداشت، به سراغ ناقلین آن می رود؛ اگر تک به تک نقل کنندگان تا شخص معصوم مشخص باشند و همگی نیز موثق و سالم باشند، می شود آن را در زمره ی احادیث معتبر آورد و سپس تحقیق کرد که آیا متواتر است یا خیر واحد و یا...؟!.

● - روایت فوق، اگر چه در بحار الانوار درج شده، اما همه می دانند که علامه مجلسی رحمه الله علیه، در آن فرصتی که پس از چند قرن اختناق به دست آورده بود، ابتدا سعی نمود تا هر چه از اهل عصمت علیهم السلام نقل شده و می شود را جمع آوری نماید و نامش را "بحارالانوار" گذاشت، تا در فرصت های مناسب بعدی، توسط خودش و سایر اهل علم، این روایات از هم تفکیک شوند، و صحت و سقم هر کدام مشخص گردد، اعتبارش به لحاظ حدیثی مورد مطالعه قرار گیرد و

این روایت در مورد قم، به لحاظ حدیثی، جزو احادیث "مرسل" شمرده می شود و مرسل به حدیث یا روایتی گفته می شود که نقل کننده از تابعین باشد، اما خودش آن را از معصوم نشنیده باشد و در ضمن واسطه های نقلش نیز معلوم نباشند. اگر حدیث و روایتی نقل شود که سند آن مخدوش باشد و یا تمامی یا تعدادی از راویان آن تا کسی که خودش آن را از شخص معصوم علیه السلام شنیده، حذف شده باشند، به آن "حدیث مرسل" می گویند. علامه مجلسی (ره)، این روایت را به نقل از کتاب "تاریخ قم" آورده است و نه در آن کتاب سند موثقی داشته و نه خود علامه سندی آورده و تأیید کرده که این روایت محکم و معتبر می باشد. و جالب آن که بدانیم، کتاب "تاریخ قم"، به فارسی نوشته شده و سپس علامه یا دیگران، ترجمه ی عربی آن را نوشته اند. پس جمله ی فوق، عین حدیث یا روایت نمی باشد.

قم:

در این که شهر قم، به واسطه ی حرم شریف حضرت معصومه علیها السلام، و بالتبع جمع شدن علما، فقها، مؤمنان در اطراف حرم ایشان و سپس تأسیس حوزه ی علمیه ای قدرتمند (به غیر از آن چه از دیرباز در قم وجود داشته)، توسط مرحوم آیت الله العظمی حائری یزدی رحمه الله علیه و دعوت از علما و فقهای ایرانی و مقیم نجف، برای تدریس در این حوزه و ...؛ از امتیازات و ویژگی های بسیاری برخوردار شده است و البته روایات بسیار محکمی نیز درباره ی آن وجود دارد، تردیدی نیست؛ اما مقصود هیچ یک از روایات، مرزهای جغرافیایی شهری به نام "قم" نبوده است، بلکه به حرم ایشان و برکات آن و اطراف آن اشاره نموده اند.

در همین کربلایی که حرم سیدالشهداء، امام حسین و سایر شهدای کربلا علیهم السلام در آن می باشد، کفار و خائنین بسیاری نیز در همان روز عاشورا و دوران های بعدی کشته شده اند! پس برکتش، تا جایی که خاکش نیز شفا باشد، به خاطر بزرگان است، نه به خاطر ویژگی مرزهای جغرافیایی آن.

فتنه و بلا:

آیا به غیر از آن چه در تاریخ گذشته برای قم رخ داده است، آن جنایاتی که رضا پهلوی [پادشاه بی دین، ضد دین و دست نشاندهی انگلیس] در قم انجام داد، "فتنه و بلا" نبوده است؟! آیا جنایات پسر او "محمد رضا" در قم، به گلوله بستن طلاب در مدرسه فیضیه و کشتن مردمان بسیار در کوچه و خیابان، و بازداشت و شکنجهی علمای قم، "فتنه و بلا" نبوده است؟! آیا در قم، زلزله و سیل نیامده است؟ هیچ نوع بیماری و آگیردار به قم وارد نشده است و هیچ کدام از این وقایع، تلفات و خسارات به بار نیاورده اند؟!

بنابراین، شهر قم نیز مانند سایر شهرهای ایران و جهان، یک شهر است با انبوهی از جمعیت [و البته کثرتی از مسافر] که ممکن است در ادوار گوناگون، دچار بلایای طبیعی، جرم و جنایت فاسقان، و نیز هجوم انواع میکروبها و ویروسها قرار گیرد. کافست که چند نفر در میان این همه زائر، بهداشت را رعایت نکنند تا تمام شهر مبتلا گردد.

*** - بنابراین، آن فتنهها و بلاها که در قرآن کریم یا احادیث به آنها تذکر داده می شود، نخله های فکری منحرف، فتنه های گمراه کننده، جریانات و جوهای فاسد کنندهی دین و ایمان مردمان می باشد، نه ویروسها یا بیماری های چون آنفولانزا یا کرونا.

بدیهی است که هر کس در این فتنهها، به قرآن مجید، اهل عصمت علیهم السلام، علمای راستین، فقها و افراد مؤمن، متقی، اهل علم، اهل بصیرت و عمل رجوع کند، واکسینه می شود، در امن و امان قرار می گیرد و حتی اگر مبتلا شده باشد نیز معالجه شده و بهبود می یابد؛ البته به شرط آن که به نسخه عمل نماید؛ وگرنه قرآن کریم و شفا بخش در اختیار همگان است، اما حتی بسیاری از مسلمانان، آن را "مهجور" قرار داده و آن را نخوانده، علومش را فرانگرفته و به دستورها و رهنمودهای حکیمانانه اش عمل نمی نمایند!

قرآن شفا بخش:

قرآن کریم، خودش شفا بخش است، چنان که خودش "حکیم" است «یس، وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ»، چون کلام حکیمی است که هر چه فرموده از علم و حکمت او و برای رشد و کمال انسان و جامعه می باشد که مستلزم شفا و بهبودی امراض فکری و قلبی آنان می باشد.

اما، همین قرآن حکیم، نه تنها همگان را شفا نمی بخشد، بلکه سبب شدت مرض و خسران بیشتر برای یک عده‌ی دیگر [ظالمان] نیز می گردد:

«وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و رحمت است، نازل می کنیم و ستمکاران را جز خسارت نمی افزاید.

این ستمکاران، هر چه بیشتر قرآن و حدیث بخوانند، گمراه تر می شوند و هر چه بیشتر با قرآن و حدیث به ستیزه برخیزند، هلاک تر می گردند.

نکته:

دقت نماییم که تمامی نعمات الهی، از همین ویژگی برخوردار هستند، یعنی سبب رشد و صعود یک عده و سقوط هلاکت یک عده‌ی دیگر می شوند. مانند انبیای الهی علیهم السلام، که ضمن هدایت عده‌ای بسیار، مسبب سقوط نموردها، فرعون‌ها، قاورن‌ها و سفیانی‌ها گردیده‌اند و می گردند. دو رکعت نماز، یا انسان را به معراج می برد و یا به اسفل السافلین و قعر جهنم می کشاند. مانند نماز منافق و ریاکار!

نجف، کربلا، مشهد، قم، حرم، علما، آیات، روایات ... و تمامی جریان‌های اسلامی و تمامی مسلمانان حقیقی نیز همین‌طورند؛ پس ظالمان، منافقان، کافران، معاندان و آنان که «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» می باشند را گمراه تر می سازند؛ چرا که به عناد، لجاج و مقابله با "حق" بر می خیزند.

ترور و شهادت سردار عزیز حاج قاسم سلیمانی رحمة الله علیه، یک عده‌ی بسیاری را به میدان آورد و قلوب‌شان را با حق مرتبط نمود، اما یک عده‌ای نیز بدتر لج کردند و بیشتر به قعر جهنم فرو رفتند.

آمار افسردگی و خودکشی در کشورهای فاسد و بی دین چگونه هست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا به چند نکته دقت نمایید:

یک - ما چیزی به عنوان «بی دین» نداریم و این یک دروغ فریبنده است! تمامی نخله‌های فکری و اعتقادی و تمامی ایسم‌ها، و تمامی مکاتب و ... همه نوعی "دین" هستند؛ اگر چه می دانیم موضوع سؤال، دین الهی و ایمان و تقید به آن می باشد. در این موضوع نیز دقت نمایید که اکثریت مردم اروپا و امریکا، اگر چه باورهای خرافی دارند و در عمل نیز رعایت زیادی ندارند، اما "مسیحی" هستند؛ چنان که بسیاری از مسلمانان جهان نیز همین‌طورند!

دو - ما چیزی تحت عنوان "کشور فاسد"، به جز اسرائیل غاصب و جعلی نداریم؛ بلکه این ملت‌ها هستند که یا نسبتاً سالم می‌باشند و یا نسبتاً فاسد، یا به طور کلی غرق در فساد (تباهی). بنابراین، در میان ملل مسلمان و یا مسیحی و یهودی نیز افراد فاسد بسیارند.

سه - افسردگی، در تمامی کشورها، تعاریف گوناگونی دارد. گاهی به یک نوع بیماری روانی "افسردگی" گفته می‌شود و گاه "افسردگی" به تناسب "امید به زندگی = آینده" مورد مطالعه قرار می‌گیرد و بدیهی است که نتایج این دو، خیلی با هم متفاوت می‌باشد. رقم "افسردگی به عنوان بیماری"، در کشورهای اروپایی و آمریکا، قابل مقایسه با رقم "افسردگی = ناامیدی به زندگی" نمی‌باشد. لذا نمی‌توانیم آمار دقیقی از میزان افسردگی به تفکیک موضوع بدهیم، اما آمار خودکشی قابل ارائه می‌باشد.

چهار - ما نمی‌توانیم در این مجال کوتاه، آماری از تمامی کشورها بدهیم، اما برای نمونه، آمار چند کشور ارائه می‌گردد:

انگلستان:

● - به گزارش ایندپندنت (Independent) مورخ ۳/سپتامبر/۲۰۱۹: اطلاعات دفتر آمار اتباع (ONS)، نشان می‌دهد که ۶۵۰۷ خودکشی در سال گذشته به ثبت رسیده است که حاکی از افزایش ۱۲ درصدی نسبت به سال گذشته و بالاترین میزان از سال ۲۰۰۲ می‌باشد.

در این گزارش آمده که افزایش آمار کلی، ناشی از افزایش آمار خودکشی در میان پسران و مردان می‌باشد. چرا که نرخ خودکشی میان آنان، از ۱۵،۵ در هر صد هزار نفر، به ۱۷،۲ در هر صد هزار نفر رسیده است.

امریکا:

● - به گزارش سی‌ان‌ان (CNN) مورخ ۲۱/ژوئن/۲۰۱۹: افزایش آمار خودکشی در آمریکا، از جنگ جهانی تا کنون بی‌سابقه است.

● - به گزارش چاپترلند (Chapterland) تحت عنوان: «Suicide Facts & Figures: United States 2019» - در آمریکا، به طور متوسط، روزانه ۱۲۹ مورد خودکشی منجر به مرگ اتفاق می‌افتد.

بنابر این گزارش: آمار خودکشی در میان مردان، ۳/۵ درصد بیش از زنان می‌باشد، اگر چه زنان ۱/۴ درصد بیش از مردان برای خودکشی اقدام کرده‌اند و ۹۰ درصد از خودکشی‌کنندگان، از سلامت روان برخوردار بوده‌اند.

● - به گزارش (afsp)، مرکز مطالعات خودکشی در آمریکا، در سال ۲۰۱۸ رقم مرگ بر اثر خودکشی، ۴۸۳۴۴ نفر بوده است.

فرانسه:

- - به گزارش لوکال - فرانسه (The Local) در تاریخ ۶ فوریه/۲۰۱۹: فرانسه یکی از بالاترین میزان خودکشی در اروپای غربی را دارد، اما این رویکرد در برخی از مناطق آن فاجعه آمیزتر می باشد. این مرکز می نویسد: میزان خودکشی در فرانسه، وضعیت بهداشت روان را روشن نمود، در سال ۲۰۱۵ تقریباً ۹۰۰۰ خودکشی منجر به مرگ ثبت شده، در حالی که می دانیم تعداد آن بیشتر است. لوکال می افزاید: در کل اروپا، فقط آمار خودکشی در بلژیک و فنلاند بیشتر از فرانسه می باشد.
- - به گزارش (rfi.fr): در سال ۲۰۱۷، بیش از ۷ درصد از جمعیت فرانسه - یعنی حدود سه میلیون نفر - اعتراف کردند که در اندیشه پایان دادن به عمر خود بوده اند.
- اقدام به خودکشی در میان زنان فرانسوی، بیشتر از مردان است! تقریباً ده درصد از زنان فرانسوی در سنین ۱۸ تا ۷۵ سال حداقل یکبار اقدام خودکشی کرده اند. و این رقم در میان مردان، چهار درصد است. [دقت نمایید که ده درصد و یا چهار درصد از کل جمعیت، چه رقمی می شود].
- - خبرگزاری (AP) مورخ ۱۸/اگوست/۲۰۱۹، به نقل از گزارش پلیس فرانسه نوشت: «با توجه به وضعیت امروز، در بدترین شرایط طی ۳۰ سال گذاشته قرار داریم؛ چرا که میزان خودکشی در میان افراد پلیس فرانسه، ۳۶ درصد بیشتر از کل مردم فرانسه بوده است و هیچ گزارشی از علل این خودکشی ها نداریم».
- - به گزارش (World population review)، از مجموع ۶۵/۱۲۹ میلیون نفر جمعیت فرانسه، ۱۷/۷ درصد اقدام به خودکشی کرده اند. متوسط سالانه ۱۱/۵۰۳ نفر.

آلمان:

- - به گزارش (World population review)، در آلمان سالانه حدود ۱۱/۳۰۵ نفر خودکشی می کنند. این رقم معادل ۱۳/۶ درصد جمعیت می باشد. آمار مردان ۱۹/۷ درصد و آمار زنان ۷/۷ درصد خودکشی ها می باشد.

ایتالیا:

- - کشور ایتالیا، ۶۰/۵۵۰ میلیون نفر جمعیت دارد. طبق گزارش مرکز فوق، متوسط ۴۹۷۱ نفر در سال خودکشی می کنند که معادل ۸/۲ درصد می باشد. از این تعداد، ۱۲/۱ درصد به مردان و ۴/۵ درصد به زنان اختصاص دارد.

اتریش:

- - کمتر از ۹ میلیون جمعیت دارد (تقریباً نصف تهران) و آمار خودکشی در این کشور، ۱۵/۶ درصد می باشد. یعنی متوسط سالانه ۱۳۸۷ نفر.

نکته:

- - در برخی از کشورها، آمار قتل دیگران، بیشتر از اقدام به خودکشی و مرگ به دلیل خودکشی می‌باشد. در سال ۲۰۱۹ در آمریکا، متوسط روزانه نزدیک به ۴۰ نفر، فقط بر اثر اصابت گلوله کشته شدند.
- - در برخی از کشورها (مثل انگلیس و آلمان)، افزایش آمار قتل کودکان، به ویژه توسط والدین، [طبق اظهارات خانم مرکل در اتحادیه‌ی اروپا] به مرحله بحران رسیده است.
- - آمار وحشتناک تجاوز جنسی، به ویژه به کودکان، و نیز افزایش اعتیاد به الکل و مواد مخدر، افزایش نزاع با چاقو (به ویژه در انگلیس) و ...، بیش از آمار خودکشی و قتل، بیانگر ناهنجاری‌های روانی و اخلاقی می‌باشد.

چگونه بفهمیم که وجود داریم؟ ما نمی‌دانیم که وجود چیست و آیا می‌توانیم درکش کنیم یا نه؟ پس چگونه روی آن قوانین پیاده می‌کنیم و ...؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

مطلق وجود چیستی ندارد که بتوانیم درک کنیم چیست؟ بلکه این "چیست"ها (ماهیات) هستند که وجود دارند. سؤالات یا شبهاتی که مبتنی بر یک صورت مسئله‌ی نادرست و حکم غلط طرح می‌شوند، هیچ گاه به پاسخ درست نمی‌رسند؛ مانند همین پرسش که ابتدا یک حکم قطعی داده شده که «ما نمی‌دانیم وجود چیست؟»، یا «نمی‌توانیم درک کنیم که چیست؟»

در تمامی مباحث علمی و عقلی (فلسفی) تصریح شده که مفهوم "وجود" از بدیهیاتی است که تعریف و توضیح نمی‌خواهد. می‌گویند: مانند "علم" است که برتر از آن وجود ندارد که علم به وسیله‌ی آن به اثبات رسد. پس، چه چیزی شناخته شده‌تر و برتر از "وجود = هستی" وجود ندارد که کسی بخواهد "وجود" را با آن به اثبات برساند؟! اگر بخواهیم وارد تعاریف و مباحث عقلی (فلسفی) شویم، بحث به درازا می‌کشد، چرا که مستلزم بحث از مقدمات بسیاری می‌باشد؛ اما برای ساده‌گویی، به تجزیه‌ی همین گزاره‌ی «ما نمی‌توانیم درک کنیم وجود چیست»، اشاره می‌شود.

در همین گزاره، چند محور مهم وجود دارد: الف - «ما (یا من)»؛ ب - «درک» و پ - «وجود = هستی»، و البته که هر کدام باید تعریف شوند؛ منتهی همین گزاره خودش اقرار به وجود "من، درک و هستی" می‌باشد. مضافاً بر این که "درک"، خودش مستلزم "وجود" عقل، ذهن، فکر، خیال و ... می‌باشد. پس همین که آدمی بخواهد راجع به هستی فکر کند، اقرار به وجودش کرده است.

هستی چیست؟

این که "مفهوم هستی چیست؟" با این که "هستی چیست؟" بسیار متفاوت می باشد.
 "مفهوم هستی"، انتزاع ذهن از تمامی موجودات می باشد؛ اما مطلق هستی یا همان هستی محض که ماهیت (چیستی) ندارد تا کسی بتواند بگوید: «هستی چیست»؟

اگر بگویید: «زمین هست، انسان هست، حیوان هست، علم هست، اندازه هست و...»، همه ماهیاتی هستند که هستی در آنها تجلی یافته است؛ اما مطلق هستی، هیچ ماهیتی ندارد که با آن تعریف شود. مثل این است که مانند گفتن "آدم هست"، بگویید: "هستی هست"! پس، مطلق "وجود یا هستی"، همان بودن است، بدون ماهیاتی که در آنها تجلی یافته است.

در اعتقادات اسلامی، بر این شناخت و باور هستیم که خدا هست و هستی اش نیز ماهیت و چیستی ندارد؛ چرا که هر ماهیت و چیستی، مخلوق و پدیده است.

● - یکی از بزرگترین موانع برای شناخت مطلق هستی، نشناختن هستی محض (خداوند متعال) است که هستی اش را در ماهیات گوناگون، متجلی کرده است. پس، اگر ظریف تر نگاه کنیم، هیچ چیزی به ذات خودش هستی ندارد و همه تجلی هستی اوست. لذا کسانی که کمی به این حقیقت نزدیک می شوند، اما او را نمی شناسند، می گویند: «هستی قابل شناخت نیست»؛ چرا که می خواهند "اصل وجود" را با چیز دیگری به اثبات برسانند که محال است.

نتیجه آن که: عقل بشر با وسایلی چون ذهن و فکر و...، "موجود" را می شناسد و نتیجه می گیرد «وجود» دارد؛ اما مفهوم "وجود = هستی"، برایش از بدیهیات می باشد و آن را با چیز دیگری نمی شناسد.

درک:

برخی مفاهیم "وجود و درک" را یکی دانسته اند و حتی مانند "بارکلی"، گفته اند که وجود همان درک است؛ و همین تعریف نادرست، سبب انحرافات بسیار عقلی و فلسفی در شناخت شده است.

"درک"، همان علم، شناختن و فهم می باشد. پس خودش نیز "وجود" دارد، اما مفهوم وجود نیست.

چنان که "وجود = هستی"، فاعل و مفعول ندارد، اما درک حتماً فاعل و مفعول دارد، یعنی هر چیزی یا درک کننده است، یا درک شونده است و یا هر دو. حتی اگر چیزهایی برای بشر قابل شناخت و درک نباشند، علم الهی به آنها احاطه دارد، چرا که خودش خالق آن می باشد.

آن چه که ذهن آدمی پس از "درک"، به آن استدلال و استناد می کند، برای اثبات "موجودات" است، نه اثبات "وجود" که از بدیهیات عقلی می باشد. می گوید: «چون نشانه های بودن و هستی را در این موجود شناختم و درک کردم، پس وجود دارد».

شناخت هستی:

چنان که بیان شد، مطلق هستی، یا همان هستی و کمال محض، هیچ ماهیتی ندارد؛ بلکه در ماهیات تجلی می کند و این ماهیات همه "نشانه های هستی" می باشند؛ یا به تعبیر قرآنی، همان «اسم» هستند. لذا همه چیز به آن جهت که مخلوق است و خالق را نشان می دهد، "اسم الله" است و هر هستی و کمالی که در چیزی به هر مقداری تجلی کند، نشانه از هستی محض است.

پیش از این مباحث بسیاری درباره ی "اسم = نشانه" ارائه شده است و بیان شده که نه فقط خداوند سبحان، بلکه هر چیزی با اسمها و نشانه هایش شناخته می شود، نه با ذاتش.

پس، با دیدن نشانه های هستی، پی به هستی می بریم، حال خواه به عنوان نشانه های همان هستی محض، خالق عالم هستی و هستی بخش مورد شناخت و درک قرار گیرند، یا به عنوان نشانه های موضوعی هر چیزی مانند: رنگ، بو، حجم، فاصله و لذا "هستی" قابل شناخت و درک می باشد و چون هستی محض، کمال محض است، شناخت او مستلزم احاطه بر آن نیست، بلکه این شناخت نیز مانند هر شناخت دیگری، نسبی است. یک گیاهی مانند گل سرخ را در نظر بگیرید؛ همگان آن را می شناسند؛ اما شناخت مصرف کننده، با شناخت فروشنده، با شناخت باغبان، با شناخت گیاه شناس فرق دارد و شناخت همه، با شناخت خالقش فرق دارد، چون هیچ کس نمی تواند ذات این گل را بشناسد. اما همگان به تناسب خود آن می شناسند و به وجودش اذعان می نمایند.

مترتب نمودن قوانین بر وجود:

گزاره ی «ما نمی توانیم قوانینی بر وجود مترتب نماییم»، کاملاً درست است، چرا که ما خلقتش نکردیم تا اندازه هایش را ما را گذاشته باشیم. قوانین به حق، همیشه متناسب با اندازه ها می باشند.

«سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (الأعلى، ۱ تا ۳)

ترجمه: نام پروردگار والاتر را که برتر از همه ی چیزهاست به پاکی بستای (تنزیه کن) * همان که آفرید و سپس سامان بخشید * و همان که اندازه گذاشت و سپس هدایت (تکوینی و تشریحی) نمود.

توضیح:

● - در این آیه، سخن از "اسم رب" است نه خودش (ذاتش)، چرا که اساساً ربوبیت فعل خداست. پس امر به تنزیه و تسییح اسم رب، یعنی امر به تنزیه "نشانه" رب.

اسم های خداوند متعال، که در لفظ به آنها "الله، علیم، حکیم، خالق، مالک، رب، إله و ..." گفته می شود، چه به لحاظ کلمه و چه به لحاظ مفهوم و چه به لحاظ تعینات خارجی، همه مخلوقات خداوند متعال هستند و باید "تنزیه" شوند؛ اما راجع به سایر اسمها (نشانه ها) - که هر چه هست، اسم الله است - نیز تنزیه متناسب لازم

است. مبدا به نشانه‌ای که هست، بگویی نیست - مبدا آن را نشانه ندانی - مبدا آن را نشانه‌ی دیگران بدانی - مبدا گمان نمایی که بی هیچ خلق شده‌اند و خالق و جہتی را نشان نمی‌دهند و

● - در مباحث گوناگون، بسیار بیان شد که "قدر" یعنی "اندازه". خداوند علیم و حکیم، برای هر چیزی که خلق نموده، اندازه‌هایی گذاشته است و بر اساس همان اندازه‌ها نیز هدایت تکوینی و تشریحی می‌نماید، حتی تمامی احکام، برای حفظ، رعایت و اعتلای اندازه‌های بشری و انسانی است.

قوانین نیز باید متناسب با اندازه‌ها باشند؛ لذا فقط آن که اندازه‌ها را قرار داده، می‌تواند قوانین به حق را وضع نماید و قوانینی که ما برای فروع امورمان وضع می‌نماییم نیز باید در چارچوب آن قوانین الهی باشد.

آقدر زندگی بهم فشار آورده، هر روز که صبح از خواب بیدار میشم، میگم واسه چی زنده هستم و این همه زجر می‌کشم؟! واقعاً هدف از زندگی چیه؟ یکی میگه لذت، یکی میگه اصلاً قرار نیست هدف داشته باشه، قرآن هم که میگه عبادت! من متوجه نمیشم اگر ممکنه بیشتر توضیح بدین.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر زندگی سختی نداشته باشد نیز انسان عاقل با تفکر نماید که هدف از خلقت و حیات چیست و برای چه هنوز زنده است؟

فشارهای زندگی، همیشه بوده، هست و خواهد بود، هر چند که اولاً کم و زیاد می‌شوند و ثانیاً تنگناها برای همگان یکسان نمی‌باشد؛ لذا کسی که نه تنها ثروت، بلکه درآمد مکفی هم ندارد، گمان می‌کند که ثروتمند دیگر هیچ کمبود، نیاز، ناراحتی و فشاری ندارد؛ و خود ثروتمند نیز گاه چون اولاً سرگرم با ثروتش می‌باشد و ثانیاً بسیاری از کمبودهایش را با پول پوشش می‌دهد، گاه متوجه گرفتاری‌ها و باتلاقی که در آن فرو رفته نمی‌شود! مگر این که خداوند متعال را هدف غایی بگیرد و او را دوست داشته باشد.

شخص ثروتمندی را می‌شناسم که حدود هفتاد سال دارد و بیش از بیست سال است که در هیچ وعده‌ی غذایی، به جز نان و ماست نمی‌تواند بخورد - آن یکی می‌گفت: حسرت زندگی کارگرم را می‌برم که شب به خانه می‌رود و کنار خانواده‌ای سالم زندگی می‌کند - دیگری می‌گفت: شوهرم مرا دوست دارد و برایم کم نمی‌گذارد، اما چون ثروت دارد، عیاش هم هست - دیگری از فراق فرزندش که برای تحصیل به کانادا فرستاده و او نیز به بهانه‌ی اخذ تابعیت، چهار سال است که از آنجا خارج نشده و اکنون می‌گوید: دیگر هیچ وقت، حتی برای دیدار شما نمی‌آیم، رنج می‌برد و

تردیدی نیست که تظاهرات فرانسوی‌ها در شنبه‌های هر هفته، که تحت عنوان «جلقه زردها» شروع شد و اکنون در حال مصادره توسط چپ‌گراها می‌باشد، با آن همه زحمت، کشته، زخمی و بازداشتی، به خاطر "الله اکبر" و یا استقلال کشورشان نمی‌باشد، بلکه به خاطر نارضایتی از نظام سرمایه‌داری و فشارهای وارده بر زندگی آنان می‌باشد، و هم چنین است آلمان، انگلیس، ایتالیا و ...، که همه ساله شاهد تظاهرات اعتراضی اقشار گوناگون می‌باشند و البته هیچ نتیجه‌ای نیز نداشته و ندارد.

● - بنابراین، زندگی زحمت، فشار و اذیت دارد، چرا که اولاً دنیا بهشت نیست که در آن کمبود، غم، غصه، ترس و نگرانی و ... نباشد، و ثانیاً دنیا فانی و محل گذر است؛ پس حتی خوشی‌هایش نیز پایداری ندارد. حتی خوشی زندگی در کنار رسول الله صلوات الله علیه و آله، برای امیرالمؤمنین، فاطمة الزهراء، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز پایدار نماند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، دنیا و تعلقات دنیوی را در یک جمله‌ی کوتاه ولی ژرف، بسیار زیبا و حکیمانه توصیف می‌نمایند:

«إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ لِدُّوا لِلْمَوْتِ وَ اجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَ ابْنُوا لِلْخَرَابِ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۲۷)
ترجمه: همانا خداوند متعال فرشته‌ای دارد که هر روز ندا می‌کند: « [ای فرزندان آدم!]، بسازید برای مردن؛ و جمع کنید برای فنا (از بین رفتن یا از دست دادن) و بسازید برای خراب شدن».

● - خداوندی که خالق بشر و قرار دهنده‌ی او برای مدتی کوتاه در زمین می‌باشد، خود فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ - به راستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم / البلد، ۴» - ممکن است که پرسیده شود: «چرا؟!»، حکمتش این است که آدمی در سختی ساخته شده و رشد می‌یابد، چنان که الماس، در اعماق زمین قرار دارد و پس از حفاری‌های بسیار به روی زمین و به دست آدم می‌رسد و پس از تراش بسیار مبدل به برلیان و زینت انسان می‌گردد و به کمالش می‌رسد؛ و طلا تا ذوب نشود، به سکه یا جواهر مبدل نمی‌گردد و تا به کمال خود [مصرف یا زینت انسان] نرسد، فلزی است مانند مابقی فلزات. پس، آن فقط حیات جاوید و بهشت است که همه چیز بدون زحمت در آن هست.

هدف از خلقت:

هدف از خلقت را به جای تئوری‌پردازی و تبعیت از نظریاتی که فقط مبتنی بر ظن، گمان، وهم و مطابق با امیال و اهداف نفسانی می‌باشند را باید از خدای خالق عالم هستی و بشر پرسید. نظریه‌پردازی‌های بشری، در بسیاری از موارد، به رغم رزگ و لعاب فلسفی و ادبی، اگر تابع وهم نباشند، فقط به خاطر اهداف سیاسی، اقتصادی و توجیه جرائم، ظلم‌ها و جنایات نظام سلطه می‌باشند.

هدف از خلقت و زندگی:

اگر فشارهای زندگی، هیچ حاصلی نداشته باشد جز آن که آدمی تفکر نماید که چرا خلق شده است، خودش حکمتی بسیار بزرگ، ضروری و سازنده است و آدمی را به رشد و کمال می‌رساند. چنان که خود مرقوم نموده‌اید: «فشارها سبب شده تا هر روز صبح از خود پرسید: هدف از زندگی چیست؟!» و گویی اگر فشارها نبود، هرگز به این فکر نمی‌افتادید!

۱- خداوند سبحان، پیش از آن که به پیکر گلی حضرت آدم علیه السلام روح بدمد تا زنده شود، هدف از خلقت و قرار دادن او روی زمین را بسیار صریح اعلام نمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - من خلیفه‌ی (جانشین، نه جایگزین) خودم را روی زمین قرار می‌دهم / البقره، ۳۰».

ویژگی این مخلوقی که قابلیت خلیفه الله شدن را دارد، نسبت به سایر مخلوقات و حتی فرشتگان، "علم و اختیار" می‌باشد؛ پس او باید از پایین‌ترین مرتبه در عالم خلقت (اسفل السافلین) تا بالاترین (اعلی علیین) را سیر کند، تا ببیند، بشناسد و علم الهی در او تجلی یابد و با اراده‌ی مبتنی بر علم، انتخاب نماید. حالا ممکن است که کسی از روی تنبلی و تبعیت از شهوات نفسانی بگوید: «کسب علم سخت است - ما علم نخواستیم و...»؛ اما به همین که می‌گوید نیز باید علم داشته باشد و با علومی بسیاری که دارد زندگی می‌کند و تمامی صدمات از ناحیه‌ای که به آن علم ندارد، بر او وارد می‌شود.

۲- انسان موجودی مرکب از "جسم و روح" می‌باشد، لذا از سه مرتبه وجودی طبیعی (مادی)، برزخی (مثالی)، و اخروی (عقلی) برخوردار شده است؛ پس در سیر کمالی خود، باید از این سه مرتبه، سالم عبور نماید؛ پس ابتدا در همین عالم طبیعت و حیات مادی قرار می‌گیرد، اما برای گذر.

۳- فرمود: زمین و آسمان و هر چه در آنهاست را رام [مسخر] شما قرار دادیم؛ یعنی هدف غایی از تمام آفرینش، غایت تجلی حق تعالی می‌باشد که در "انسان" تحقق می‌یابد؛ لذا همه چیز را برای رشد و تعالی انسان آفریده است. حال این تجلی، در افراد گوناگون متفاوت است و هر چه تلاش کمالی بیشتر باشد، تجلیات بیشتر می‌شود، تا برسد به "انسان کامل"، که مظهر اتم تجلی اسمای الهی می‌باشد. و البته که تلاش، زحمت و مشقت دارد؛ حتی برای اهل عصمت علیهم السلام (انسان کامل) که زحمات و مشقت‌شان به مراتب بیشتر بوده و هست.

۴- عبادت «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ - و جن و انس را جز برای اینکه مرا پرستند نیافریدیم / الذاریات، ۵۶».

برخی، نه معنی عبادت و آثار آن را می‌دانند و نه حتی به معنی و پیام این آیه توجه می‌کنند، پس بالتبع این پرسش در ذهن آنها ایجاد می‌شود که «مگر خدا به عبادت ما نیازی داشته و دارد؟!» و حال آن که می‌دانیم

هیچ‌گونه نیازمندی در خدا نیست و خداوند متعال بی‌نیاز (غنی) و حمید هست و اساساً آن که نیاز داشته باشد، خدا و خالق و إله و رب نیست.

دقت شود که در این آیه نفرمود که «جن و انس را آفریدم تا من پرستش شوم» که زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، چه بخواهند و چه نخواهند، پرستنده‌ی او هستند و او نیز به پرستش هیچ کدام نیازی ندارد. بلکه فرمود: «خلق نمودم تا مرا بپرستند - نه من پرستیده شوم!» یعنی آنها را برای رسیدن به کمال آفریدم و رسیدن آنها به کمال خودشان، مستلزم بندگی من است و نه غیر من!

یعنی: تمام مخلوقات که مجبور هستند، اما به جنّ و بیشتر از جنّ، به انسان، عقل و اختیار داده شده است، و به نور وحی و معلمانش نیز مجهز شده است، تا مرا بیشتر بشناسد و بپرستد، که کمال او وقتی حاصل می‌گردد که غایت، معبود و محبوبی جز هستی و کمال محض "الله جلّ جلاله" نداشته باشد. بنابراین، دقت نمایم که معنای "عبادت"، نماز و روزه و انجام احکام نمی‌باشد، بلکه اینها مقتضای عبادت خداوند متعال هستند، لذا اگر به قصد "قربة الی الله"، انجام نشوند، نه تنها هیچ ارزشی ندارند، بلکه حتی به ضد ارزش بدل شده و زیان نیز می‌رسانند.

عبادت (بندگی)، در اصل همان هدف غایی قرار دادن، دوست داشتن، وابسته شدن و تلاش برای قرب محبوب است که باید خداوند سبحان باشد و اگر او بود، این هدایت، با اطاعت و تسلیم محقق می‌گردد. بی‌تردید، هر کسی اهداف و وابستگی‌هایی دارد که آنها را دوست دارد و این دوست داشتن‌ها، مانند حلقات یک زنجیر، به هم پیوند می‌خورند تا متصل شوند به محبوب غایی. حال ممکن است که محبوب غایی کسی ثروت، قدرت، شهوت و لذت باشد و محبوب غایی کسی، خداوند متعال باشد، و البته که هر دو برای رسیدن به محبوب، به زحمت و مشقت می‌افتند و باید کار و تلاش نمایند. لذا فرمود که محبوب غایی مشرکان، "ندها = اهداف و خدایان کاذب" هستند، اما محبوب غایی مؤمنان و شدت محبت آنها، متعلق به "الله جلّ جلاله" می‌باشد.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و از مردم کسانی‌اند که غیر خدا را همتایانی [برای او] برمی‌گیرند، و آنها را همچون دوست داشتن خدا دوست می‌دارند؛ ولی آنان که ایمان آورده‌اند، شدت محبتشان [محبوب غایی‌شان]، خداوند است و اگر ستمکاران (مشرکان) وقتی عذاب را مشاهده می‌کنند، ببینند که قدرت، همه از آن خداست، و خدا سخت عقوبت است [دچار حسرتی وصف ناپذیر خواهند شد].

آدمی، مخلوق، نیازمند، فقیر و عاشق کمال است، پس اگر کسی یا چیزی را دوست داشته باشد، یا به آن وابستگی و تعلق یابد، برای رفع نواقص، رشد و کمال خودش می باشد، یعنی برای رفع ضعف و رسیدن خودش به قدرت (کمال) است. پس باید بداند که فقط او قوی و قادر است و مابقی همه چون خودش مخلوق هستند و ارزش وابستگی، عبادت و بندگی ندارند. «لا إله إلا الله».

به این نتیجه رسیده‌ام که خداوند متعال به انسان عقل داده است و ما می‌توانیم خودمان راه درست و غلط را با تعقل تشخیص دهیم و وجه امتیاز بشر با فرشتگان و ...، "اختیار" اوست.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

آیا اگر در نقطه‌ای مثل تهران حضور داشته باشید، با "عقل" تشخیص می‌دهید که شمال و جنوب این شهر کجاست، و برای رفتن به نقطه‌ی دیگری، چون کرج، شهر ری و یا دماوند، از کدام جهت باید رفت؟! خیر، بلکه با "علم" تشخیص می‌دهید؛ اما وقتی علم یافتید، به حکم عقل، برای رسیدن به نقطه‌ی مورد نظر، در جهت مخالف حرکت نمی‌نمایید.

البته که اگر برای شناخت معقولات، به جز عقل ابزار دیگری لازم بود، خالق علیم و حکیم، آن را نیز موهبت می‌نمود، چنان که برای شناخت محسوسات، حواس پنجگانه را موهبت نمود و برای "فهم، ایمان، کفر، حب و بغض"، قلب را موهبت نموده است.

اما، باید دقت نماییم که به بهانه‌ی برخورداری از عقل، قلب و حس، نمی‌توانیم مدعی شویم که «ما می‌توانیم خودمان راه درست و غلط را تشخیص می‌دهیم»، چرا که "عقل" به نور "علم" می‌بیند؛ پس باید "علم" نیز داشته باشیم.

● - فرض کنید که عقل مبتنی بر داده‌های فطری‌اش، حکم می‌کند که «نظام علیّت بر عالم هستی حاکم است، پس هر معلولی، حتماً علت و عللی دارد؛ یا هر حرکتی، حتماً محرکی دارد؛ یا جمع نقیضین محال است و ...»؛ اما اگر در عالم بیرون، آب و آتش و حرارت را نبیند، حرارت را حسّ نماید و فرقی با برودت را درک ننماید و تجربه نکند که آب روی آتش به جوش می‌آید و ...، از کجا می‌تواند حکم نماید که «حرارت، علت است برای معلولی به نام جوش آمدن و تبخیر»؟! یا اگر چیزی را ساکن و چیز دیگری را در حرکت نبیند و اثر محرک در حرکت را تجربه نکند، از کجا می‌تواند درک کند که لابد چیزی این توپ، این خودرو، این سیارات را به حرکت درآورده است و به دنبال محرک مناسب با آن بگردد؟! یا همین‌طور است جمع نقیضین؛ باید سیاهی و سفیدی، بلندی و

کوتاهی، سبکی و سنگینی، حیات و ممات و ... را ببیند، علم حاصل کند و سپس بگوید که جمع این دو محال است.

شناخت‌های اعتقادی:

● - "عقل"، حکم می‌کند که عالم هستی، خالقی دارد؛ اما شناخت او، مستلزم برخورداری از "علم" می‌باشد. تا آدمی علیمانه و حکیمانه بودن نظام خلقت را نبیند، نمی‌تواند حکم کند که خالق آن علیم و حکیم هست و تا با اندازه‌ها آشنا نگردد، نمی‌تواند حکم کند که خالقش قادر و اندازه‌گذار می‌باشد.

فرمود: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - پس بدان [علم داشته باش] که الهی به جز الله وجود ندارد / محمد صلوات الله علیه و آله، ۱۹»؛ پس آدمی باید هم به وجود الله جلّ جلاله علم داشته باشد و هم به وجود سایر چیزها و هم به معنا و مفهوم الوهیت، هم به پرستنده بودن تمامی موجودات ... و هم به این که هیچ کدام قابلیت اله بودن را ندارند؛ چرا که همه مخلوق و نیازمند و فانی هستند. حال این علوم را از کجا به دست آورد؟!

● - "عقل"، حکم می‌کند که عالم هستی، بیهوده، عبث، بازیچه و باطل آفریده نشده و حق است؛ اما باید زمین و آسمان را ببیند، عالمانه و حکیمانه بودن خلقت را ببیند، جهت‌داری آن را ببیند و ... تا چنین حکمی نماید. لذا فرمود:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» (ابراهیم علیه السلام، ۱۹)

ترجمه: آیا ندیدی (ندانسته‌ای = علم نیافته‌ای) که خداوند، آسمانها و زمین را بحق آفریده است؟! اگر بخواهد، شما را می‌برد و خلق تازه‌ای می‌آورد!

● - اما، نه تنها دیدن و علم یافتن به خلقت لازم است، بلکه به صرف حکم عقل مبنی بر بی‌هدف نبودن و مقصد داشتن، معلوم نمی‌شود که عالم هستی و انسان به کجا می‌رود و آنجا چه خبر است و چگونه است و چه حوادثی در آنجا رخ می‌دهد، عالم برزخ کدام است و عالم آخرت کدام؟ حشر چیست؟ حساب و کتاب و سؤال و جواب چگونه است و بهشت و جهنم یعنی چه و هر کدام چگونه است و در هر کدام چه خبر است؟! عقل چگونه می‌تواند حکم کند که در جهنم آتش و عذاب هست و در بهشت، زیبایی، نعمات و ...؟! اینها مستلزم "علم" است.

● - "عقل"، حکم می‌کند که آدمی باید به لحاظ "روحی و جسمی" سالم باشد تا رشد نماید. اما روح و جسم چگونه سالم بمانند؟ بیماری‌ها، خطرات و مُهلکات هر کدام، چه چیزهایی می‌باشند؟!

علم:

اینجاست که خداوند علیم و حکیم، انسان را "تعلیم" می دهد؛ چنان که تا روح بر پیکر بی جان حضرت آدم علیه السلام دمید و او زنده شد، او را تعلیم داد و فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا - به آدم تمامی اسماء (نشانه ها) را تعلیم داد / البقره، ۳۱» و وجه امتیاز او با فرشتگان نیز همین "علم" او بود.

● - پس، خداوند متعال، برای این که عقل بشر به نور علم ببیند، راه رشد از گمراهی را تشخیص دهد و سپس با اختیارش، یکی را برگزیند، هم "کتاب خلقت" را پیش روی او باز کرد و فرمود: هر چه در آسمان ها و زمین است را رام شما کردم، و هم "کتاب وحی" را با انبیاپی که آن را تعلیم دهند و خود نیز پیش رو و الگو در حرکت باشند فرستاد، تا به آن چه نمی دانیم، آگاه شویم و یا به آن چه می دانیم، اما توجه نداریم، متذکر گردیم و بدانیم که مواضع و دعوت های دیگر، همه جدل ها غیر علمی هستند و هر ایسمی را نمایشی از علم ندانیم:

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ» (لقمان، ۲۰)

ترجمه: آیا ندیدید [ندانسته اید که] خداوند آنچه را در آسمان ها و زمین است مسخّر شما کرده، و نعمت های آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشننگری درباره ی خدا مجادله می کنند!

اختیار:

همه موجودات زنده و با شعور، اختیار دارند، منتهی نه از سنخ اختیار بشر و نه به اندازه ی اختیار بشر. اما، بشر نیز اختیار چندانی ندارد، اگر ما اختیار داشتیم، کاری می کردیم که هیچ گاه پیر و فرسوده نشده و نمیریم؛ و یا به معاد و نتایج مواضع و عملکردها مجبور نشویم، و یا اختیار می کردیم که برای تفریح و تنوع هم که شده، خورشید یک روز از جهت مقابل طلوع نماید و آثار دیگری بر جای بگذارد!

بشر، نه در خلق و پیدایش چیزی اختیار دارد و نه در آثار و نتایج. یعنی نه اختیاری در اول دارد و نه در آخر. چنان که اگر آب گوارا بنوشد، سیراب می شود و اگر آب آلوده یا اسید بنوشد، بیمار یا مجروح شده و می میرد. اگر راه درست را انتخاب کند و تسلیم امر و نهی الهی گردد، به فلاح و سعادت ابدی می رسد، و اگر کفر ورزد و عصیان کند، معذب می گردد. این موجودیت ها و آثارشان، خارج از اختیار بشر می باشد.

پس اختیار بشر، فقط در حد "انتخاب" است، آن هم در اموری که می تواند با اراده ی خویش انتخاب نماید. ●●● - بنابراین، ما نمی توانیم چون "عقل" به ما موهبت شده، راه درست و غلط را خودمان تشخیص دهیم، بلکه برای این تشخیص "علم" لازم است که آن نیز مستلزم "معلم و تعلیم" می باشد؛ مضافاً بر این که پیمودن راه، مربی و رهبر نیز می خواهد. آیا هر کسی که به وجود قله ی دماوند علم یافت و نقشه ای هر چند دقیق نیز در اختیار داشت، می تواند بدون مربی و راهنما، به قله صعود نماید؟!

پس حرکت به سوی رشد و کمال، به غیر از "علم" [نبی و وحی]، رهبر [امام] نیز می‌خواهد. لذا به پیامبرش صلوات الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (الرعد، ۷)

ترجمه: تو فقط بیم دهنده‌ای! و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای هست.

● - و فرمود که در آخرت، هر کسی با همان پیشوا، رهبر، هادی و امامی که در دنیا از وی تبعیت می‌کرد و راه او را می‌رفت، محشور می‌گردد؛ و البته عقل تصدیق می‌کند که روندگان به یک جهت معین، به یک مقصد معین می‌رسند. پس کار عقل، این تشخیص است و کار علم، شناخت راه و امام بر حق.

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِتْيَالًا» (الإسراء، ۷۱)

ترجمه: (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم! کسانی که نام‌های عمل‌شان به دست راست‌شان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می‌خوانند؛ و بقدر رشته‌ی شکاف هسته‌ی خرمایی به آنان ستم نمی‌شود!

همین آیه، خودش یک مقوله‌ی علمی است، نسبت به چگونگی حشر؛ و عقلی که به نور علم می‌بیند، آن را تصدیق می‌کند، و قلب اگر محجوب و قفل نشده باشد، آن را در می‌یابد، فهم می‌کند، باور کرده و به آن ایمان می‌آورد و سپس نوبت به افعال (عمل) ارادی می‌رسد.



تاریخ-اسفند ۹۸

آیا میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام در درون کعبه، در منابع اهل سنت تأیید شده و مورد قبول آنها نیز هست؟
 اخیراً در تبلیغاتی انکار می کنند.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

همه ساله، مقارن با ۱۳ رجب، سالروز میلاد حضرت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، این ضدتبلیغها و شبهات، در فضای مجازی منتشر می گردد. البته انتظار دیگری هم نمی رود.

اما، ابتدا باید به چند نکته‌ی بسیار مهم اشاره شود:

الف - این که مطلب یا واقعه‌ای در کتب اهل سنت آمده یا نیامده و آنها نیز اذعان دارند یا ندارند، ملاک صحت یا سقم، و یا تأیید یا تکذیب نمی باشد؛ به ویژه با توجه به مذهب و جهت گیری مؤلفین، و یا بی اعتباری ناقلینی که خودشان برخی را دروغگو و فاسد خوانده، اما از آنان حدیث نقل نموده اند! مضافاً بر این که در مقابل گفتار ائمه‌ی اطهار علیهم السلام که همه اهل علم و عصمت می باشند، دیگر کسی نمی پرسد که حالا طبری، یا بخاری و یا ... نیز نقل مشابهی دارند و تصدیق می کنند و یا نمی کنند؟!

ب - جمیع اهل سنت [نه وهابیت که انگلیسی است]، برای امیرالمؤمنین علیه السلام، جایگاه، احترام و قداست ویژه‌ای قائل هستند و ایشان را بسیار دوست دارند؛ اگر چه شاید به خاطر عدم دسترسی عموم به کتب - خودداری علما از بیان - ضد تبلیغ تاریخی و گسترده علیه تشیع و ...، اطلاعات زیادی نداشته باشند و یا حتی بترسند که محبت و مودت خود را بروز دهند.

ج - انکار کنندگان میلاد ایشان در کعبه و سایر وقایع و حوادث، اهل سنت نیستند؛ آنان هیچ دلیل، بهانه و انگیزه‌ای برای انکار ندارند، برای چه انکار کنند، خیلی هم افتخار می کنند؛ بلکه انکار کنندگان، تشکیلات وهابیت و ناصبی‌ها و کلاً بی دینانی هستند که به نام اهل سنت، انکار و یا ضد تبلیغ می کنند؛ و جالب آن که حتی کفار، بهایی‌ها و ... نیز تشکل‌های فراوانی برای ضد تبلیغ علیه کل اسلام، اهل تسنن و اهل تشیع و حتی ایراد شبهه به قرآن کریم ایجاد کرده و به شدت کار می کنند!

●●● - بنابراین، نقل مستندات در کتب معتبر اهل تسنن، برای اثبات نمی باشد، بلکه فقط جهت بیان نقاط مشترک در اندیشه‌ها و باورها، به منظور تشدید وحدت می باشد.

نقل ماجرا:

«یزید بن قعنب گوید: من و عباس بن عبدالمطلب و گروهی از خاندان عبدالعزی در برابر خانه خدا نشسته بودیم که ناگهان دیدیم فاطمه بنت اسد، مادر امیرمؤمنان . علیه السلام . که به آن حضرت حامله بود و نه ماه از مدت حملش می گذشت، با حالتی خاص که حاکی از درد زایمان بود وارد شد و به درگاه خداوند عرض کرد: «پروردگارا! من به تو و پیامبران و کتاب‌هایی که از جانب تو فرستاده شده‌اند ایمان دارم و سخن جدم ابراهیم خلیل را تصدیق و باور دارم که او این خانه‌ی والا را بنا کرده و به حق این فرزندی که در شکم دارم سوگند می دهم که وضع حمل مرا آسان کنی.»

یزید بن قعنب ادامه می دهد: در این هنگام دیدم دیوار پشت کعبه شکافت و فاطمه وارد کعبه شد و از چشمان ما ناپدید گشت و دیوار به هم چسبید. برخاستیم که قفل در خانه کعبه را باز کنیم، قفل باز نشد، دانستیم که این رویداد به فرمان خدا رخ داده است.

پس از چهار روز که گذشت فاطمه از خانه کعبه بیرون آمد و نوزادش امیرمؤمنان . علیه السلام . را روی دست داشت و گفت: من بر زنان گذشته تاریخ برتری یافته‌ام، زیرا آسیبه دختر مزاحم، خدا را به صورت پنهانی در جایی عبادت می کرد که عبادت خدا در آنجا جز از روی ناچاری سزاوار نبود، و مریم دختر عمران آن شاخه‌ی خشکیده‌ی خرما را با دستش تکان داد تا آنکه خرمایی تازه از آن فرو ریخت و خورد. ولی من وارد خانه‌ی خدا شدم و از میوه‌ها و نعمت‌های بهشتی خوردم و وقتی خواستم خارج شوم، هاتفی به من گفت: «فاطمه! او را علی نام بگذار، چرا که او بلند مرتبه است و خداوند علی اعلی می گوید نام او را از نام خودم مشتق ساختم و او را به آداب و اخلاق خودم تربیت کردم و از علوم پیچیده‌ی خود آگاهش نمودم او کسی است که بت‌ها را در خانه‌ی من می شکند و بر بام خانه‌ام اذان می گوید و مرا به مجد و بزرگواری یاد می کند. خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و از او فرمان برد و وای بر کسی که او را دشمن بدارد و فرمانش نبرد.» (مصباح المقرئین، چاپ لاهور).

● - البته نه تنها در بیان اهل عصمت علیهم السلام، بلکه در سخنان سایرین نیز همین نقل با اندک اختلاف‌هایی آمده است. اما، موضوع پرسش، مستندات اهل سنت می باشد.

مستندات اهل سنت:

۱- حاکم نیشابوری (حافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالله) که از علمای به نام و معتبر اهل سنت است، اذعان به تواتر روایات و اقوال در این باره دارد. او می نویسد:

- « روایات متواتر است که فاطمه بنت اسد، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب - کرم الله - وجهه، را در خانه کعبه به دنیا آورده است. » (مستدرک الصحيحین، حیدرآباد هندوستان، ۱۳۲۴، ج ۳، ص ۴۸۳)
- ۲- شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم دهلوی، هم از محدثین بسیار بزرگ اهل سنت است و هم به تعصب شدیدش معروف است، او می نویسد:
- «بی تردید، روایات متواتر است در این که فاطمه بنت اسد، امیرالمومنین علی بن ابی طالب را در درون کعبه به دنیا آورد. بدون تردید او در روز جمعه سیزدهم رجب، سی سال بعد از عام الفیل، در خانه کعبه به دنیا آمده است، و هرگز پیش از او یا بعد از او کسی در خانه کعبه زاده نشده است» (ازالة الخفاء، چاپ هند، ج ۲، ص ۲۵۱).
- ۳- سید محمود آلوسی (شهاب الدین ابوالثنا)، صاحب تفسیر آلوسی، از چهره های بسیار سرشناس و معتبر اهل سنت می باشد. او نوشته است:
- «ولادت امیرمؤمنان کرم الله وجهه در درون کعبه، در سراسر دنیا مشهور است و در کتاب های هر دو فرقه شیعه و سنی روایت شده است، و هرگز در مورد غیر ایشان چنین فضیلتی ثابت نشده است» (شرح قصیده عینیة عبدالباقی افندی، ص ۱۵)
- ۴- مولوی حافظ حکیم ظهیر احمد سهسوانی، کتاب معروفی دارد به نام «ظهیر البشر» که در آن به شرح احوال و فضایل اهل بیت علیهم السلام پرداخته است. او در این کتاب می نویسد:
- «چون خداوند اراده نمود که شرفی بر شرفهای کعبه بیفزاید، دیوار کعبه را بشکافت و فاطمه بنت اسد را به درون کعبه فرا خواند و فاطمه فرزندش علی را در درون کعبه به دنیا آورد» (ظهیر البشر (به زبان اردو)، ص ۱۸)
- نکته:** دقت شود که نگاه، دانش و اعتقاد او، همانند شیعه است و نمی گوید که این یک امتیاز یا افتخار برای امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد، بلکه می نویسد که تولد ایشان در داخل کعبه، افزودن شرفی به شرافت های کعبه می باشد.
- ۵- والدین علی بن محمد بن صباغ مکی، یکی از مشهورتری علمای اهل سنت می باشد و او نقل خود را با سلسله سند با از ابن مغازلی می آورد و به امام سجاد علیه السلام می رساند و ضمن نقل میلاد ایشان در درون کعبه، می نویسد:
- «پیش از او کسی در بیت الله الحرام متولد نشد، و این برتری ویژه ای اوست از سوی خداوند برای ابراز کرامت و شرافت و شکوهندی او» (الفصول المهمة، ص ۱۴)



پاسخ‌های کوتاه-اسفند ۹۸

س ۴۹۳ - بر اساس برهان اپیکور، در جهان شر وجود دارد و خدا یا می‌تواند این شرور را از بین ببرد و نمی‌برد که این خدا شرور است و یا نمی‌تواند این شرور را از بین ببرد که این خدا قادر مطلق نیست و اینگونه خدا را زیر سوال می‌برد. آیا این اشکال، وارد است و پاسخ اپیکور را چگونه باید داد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مهم نیست که برهان علیه خداوند سبحان را چه کسی اقامه می‌کند، آیا اسمش فارسی و عربی است و یا غربی، آیا مشهور است و یا گمنام، آیا فیلسوف است و یا عوام و ...؟ بلکه مهم این است که اولاً برهانش چیست؟ و ثانیاً حتماً باطل است، چرا که خداوند متعال حق است و با این حرف‌ها، و استدلال‌ها ضعیف و غلط، نمی‌شود حق را تکذیب نمود.

الف - اگر دقت فرمایید، در فرضیه‌ی فوق، خدا انکار نشده است، بلکه یک گام در انحطاط بیشتر رفته و می‌گوید: «خدا هست، اما یا شرور است و یا ناتوان!» [العیاذ بالله].

خب، چنین شخصی، اصلاً خدا را نمی‌شناسد! او یک اوهام و تخیلی در ذهنش درست کرده و نامش را "خدا" را گذاشته است و مکرر با این تخیلش بازی می‌کند و البته در این بازی نیز سعی می‌کند به جنگ او رفته شکستش دهد و به گمانش که توانسته خدا را شکست دهد!

او اصلاً نمی‌داند که وقتی می‌گوید: «خدا»، باید خالق، علیم، حکیم، مالک، ربّ، رازق ... و خلاصه هستی و کمال محض باشد، "سبحان" باشد و از هر نیستی، کاستی و عیبی منزّه باشد، وگرنه خدا نیست، بلکه همان اوهام خودش است.

ب - چه چیزی در این عالم هستی وجود دارد که آن را خداوند سبحان نیافریده باشد؟! حال آیا او که خیر محض است، چیزی به عنوان "شرّ" آفریده است؟! آیا کسی موجودی به نام "شرّ" می‌شناسد؟! ختی آفرینش ابلیس لعین نیز شرّ نبوده است، چنان که هزاران سال خداوند متعال را عبادت می‌نمود و به همین دلیل به مقامات ملکوتی

رسیده بود. اما خودش راهش را کج کرد! و اکنون نیز خداوند متعال به او هیچ تسلطی بر بندگان مؤمنش نداده است، و بودنش تماماً برای مؤمنان و دشمنانش خیر است.

آیا زهر خزندگان و حشرات ۱۳

است - آیا وجود آن چه میکروب می نام و یا باکتری‌هایی که برای انسان مضر است و برای طبیعت لازم، شرّ است - یا میوه گیاهانی چون تریاک و قارچ سمّی، یا دندان‌ها و پنجه‌های شیر و پلنگ، یا حرارت خورشید و برودت یخچال‌های طبیعی، یا شهوات گوناگون آدمی و یا ... شرّ هستند؟! پس در آفرینش چیزی به عنوان شرّ وجود خارجی ندارد، بلکه چگونگی مواجهه و استفاده‌ی انسان است که یا برای او خیر می‌شود و یا شرّ. میوه، الکل دارد که بسیار هم برای انسان مفید است، حال اگر کسی میوه را تبخیر کرد، به شراب مبدل نمود، نوشید و مست کرد، فعل او برایش شرّ می‌شود، نه الکل موجود در میوه.

چ - نقص، نبودن کمال است - ضعف، نبودن قوت است - جهل، نبودن خرد است - نادانی، نبودن علم است - بیماری، نبودن سلامتی است - زشتی، نبودن زیبایی است - ظلم، نبودن عدل است - قساوت، نبودن رحم است - فقر، نبودن غنا است و ...؛ پس این شرور، عدمی هستند و وجود خارجی ندارند که کسی بخواهد آنها را از بین ببرد، و سؤال شود که آیا نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند؟!

● - یک جمله، فقط یک جمله است. ممکن است که دعوت به حق باشد و یا دعوت به باطل - راست باشد یا دروغ - صدق باشد یا کذب - تعریف درست و به حق باشد و یا دروغ، تهمت، غیبت، تّمّامی (سخن‌چینی)، فتنه، توطئه و ...؛ حال اگر این جمله، دعوت به باطل، دروغ، تهمت و غیبت بود، خداوند متعال چه چیزی را از بین ببرد، جمله را؟!

● - علم، علم است - یک کشف علمی، فقط یک کشف علمی است. حال ممکن است که برای رشد و اعتلا و سلامتی دنیوی و اخروی بشر به کار گرفته شود، و ممکن است که برای فریب، ظلم، جنایت، چپاول و هر گونه فسق و فساد دیگری به کار گرفته شود؛ حال خداوند متعال چه چیزی را از بین ببرد، علم را؟!

● - ابزار (صنعت) نیز همین گونه است؛ با چاقو عمل جراحی نیز انجام می‌پذیرد و با اسلحه می‌توان مقابل ظالم ایستاد و البته می‌توان ظلم نمود! حال آیا خداوند سبحان، چاقو و اسلحه را از بین ببرد؟!

●●● - بنابراین، آن چه باید از میان برداشته شود، "فاعل شرور" است، یعنی کسی که کاری انجام می‌دهد که به ضرر خودش و جامعه تمام می‌شود؛ و البته که هیچ ظالمی، بیش از چند صبا مهلتی که به او داده شده، زنده نخواهد ماند و در آخرت نیز نزد انسان‌های حقیقی نخواهد بود، بلکه در زندانی که خود درست کرده، معذب می‌گردد.

●- در نتیجه، اگر جمله و استدلال فوق از شخصی به نام اپیکور باشد، معلوم می‌شود که نه تنها چیزی نمی‌دانسته، بلکه حتی زحمت فکر کردن را نیز به خودش نداده است، که اول کمی فکر کند، بعد سخن بگوید! و از هر شخص دیگری باشد نیز همین‌طور.

www.x-shobhe.ir



حقوقی و احکام-اسفند ۹۸

از شما راجع به یورسنت یرسیدم و گفتید حرام نیست، اما
 چطور جاهای دیگه بیان شده که درصد تعیین کردن یا یورسنتی
 کار کردن درست نیست و حرامه؟ آیا احکام عوض میشه، یا من
 دچار کج فهمی شده ام؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

احکام تغییر نیافته و نمی یابد، شما نیز دچار کج فهمی نشده اید، بلکه گاهی مطالب در ذهن "خلط مبحث" می شود.

باید دقت شود که "حکم" با "موضوع" متفاوت است و در هر مسئله ای، موضوعات گوناگونی وجود دارد که احکامش متفاوت و متناسب با همین گوناگونی ها می باشد. به عنوان مثال: اگر پرسید: «نوشیدن آب سالم چه حکمی دارد؟» پاسخ این است که اشکالی ندارد. اما اگر موضوع فرق کند و پرسید: «آب سالمی هست که متعلق به دیگری می باشد»، پاسخ این است که «بدون اجازه ی او نمی شود نوشید» - اگر پرسید: «کار در یک شرکت و دریافت حقوق چه حکمی دارد؟»، پاسخ این است که اشکالی ندارد و جایز است، اما اگر پرسید: «این شرکت غیر قانونی به ثبت رسیده و یا تجارت ها و فعالیت های خلاف دارد؟» پاسخ این است که «کار کردن در این شرکت و اخذ حقوق و هر گونه درآمدی اشکال دارد».

"پورسنت" یا همان گرفتن درصد نیز همین گونه است. اصل پورسنت، درصدی است که به عنوان بازاریابی، یا معرفی فروشنده و مشتری به یک دیگر اخذ می شود و به خودی خود اشکال ندارد؛ اما اگر اصل معامله حرام باشد چه؟! خب اشکال دارد. اگر مأمور خرید شرکت یا دولت باشد چه؟! خب اشکال دارد.

بنابراین، اخذ پورسنت برای کار حلال اگر خلاف مقررات نباشد، اشکال ندارد.

استفتاء - امام خامنه ای:

س ۱۲۵۱: اموالی که بعضی از فروشندگان به مأموران خرید ادارات یا شرکت ها بدون آنکه آنها را به قیمت تثبیت شده اضافه کنند، به خاطر برقرار کردن ارتباط می پردازند، نسبت به فروشنده و نسبت به مأمور خرید چه حکمی دارند؟

پاسخ: پرداخت این اموال توسط فروشنده به مأمور خرید جایز نیست و برای مأمور هم دریافت آنها جایز نیست و آنچه را که دریافت می‌کند باید به اداره یا شرکتی که مأمور خرید آن است، تسلیم کند.

س ۱۲۵۲: آیا کارمند یا کارگر شرکت دولتی یا خصوصی که وظیفه‌اش وکالت در تأمین نیازهای اداره یا شرکت از مکانه‌ای فروش است، می‌تواند بر کسی که کالاهای مورد نیاز را می‌فروشد، شرط کند که درصدی از سود حاصل از خرید، از آن او باشد؟ آیا دریافت این سود برای او جایز است؟ در صورتی که مسئول مافوق چنین شرطی را اجازه دهد چه حکمی دارد؟

پاسخ: این شرط از طرف کارمند صحیح نبوده و او نمی‌تواند سودی را که به نفع خود شرط کرده، دریافت کند و مسئول بالاتر هم حق اجازه چنین شرطی را نداشته و اجازه او در این باره اثری ندارد.

- - بنابراین، با یک کلمه‌ی "پورسانت"، نمی‌شود پاسخ را به هر "موضوعی" تعمیم داد. اگر کسی بگوید: «من کالای شما را می‌فروشم و یا مشتری می‌آورم و درصد می‌خواهم» اشکال ندارد؛ اما اگر فردی به فروشنده‌ای بگوید: «من اقلام مورد نیاز شرکت را از تو می‌خرم، به شرطی که به من پورسانت دهی»، حرام می‌شود.
- - گاهی کارمند، نام رشوه و باجی را که می‌گیرد، "هدیه یا پورسانت" می‌گذارد! اما باید دقت نمود که با تغییر ظاهری نام، هیچ چیزی عوض نمی‌شود. هدیه وقتی صادق است که کارمند بدون هیچ چشم داشتی به وظایفش عمل نماید و کار ارباب رجوع را راه بیندازد. حال اگر او پس از اتمام کارش، دلش خواست هدیه‌ای [تحت عنوان شیرینی] بدهد، به شرطی که منع قانونی نداشته باشد، اشکالی ندارد.

استفتاء - آیت الله العظمی شبیری زنجانی

- پرسش:** کسب درآمد از طریق بازاریابی شبکه‌ای چه حکمی دارد؟ آیا پورسانتی که گرفته می‌شود، حلال است؟
- پاسخ:** اگر در بازاریابی شبکه‌ای، سود در مقابل معرفی مشتری و خریدار واقعی و یا بازاریاب دیگر داده شود، اشکال شرعی ندارد، البته چنین فعالیت‌هایی بنا بر احتیاط نباید بر خلاف قانون باشد. اخذ پورسانت برای کار حلال اگر خلاف مقررات نباشد، اشکال ندارد.

آیت الله العظمی سیستانی:

مسأله ۲۰۶۰. اگر انسان برای ندانستن مسأله‌ای نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل، نه در مالی که گرفته است می‌تواند تصرف نماید، و نه در مالی که تحویل داده است، بلکه باید مسأله را یاد بگیرد، یا احتیاط کند هرچند با مصالحه باشد، ولی اگر بداند طرف راضی به تصرف در آن است هرچند معامله باطل باشد، تصرف جایز است.

- - بنابراین، قبل از ورود به هر معامله‌ای باید احکام آن را فرا گرفت، و در "موضوعات" نیز باید هر کسی با توضیح چگونگی‌های موضوع‌اش، از مرجع تقلید خود استفتاء نماید.***